

عنايت الله رضا

آذربايجان

و

اران

(آلباناي قفقاز)

عنايت الله رضا

آذربایجان

و

اران

(آلبانیای قفقاز)



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

۳۲۲۲۳

کتابخانه مرکزی و اسنادخانه ملی

۵۲۱۹۱۲۸۴

کتابخانه مرکزی

۲۹۸۴ شماره / C

# نسخه‌های آذربایجان



آذربایجان و ایران (آلبانیای قفقاز)

نوشته: عنایت‌الله رضا

چاپ اول ۱۳۶۰

از این کتاب سه هزار نسخه بطریق چاپ مسطح

در چاپخانه «شهر چاپ» به طبع رسید.

کلیه حقوق چاپ مخصوص مؤلف است.

انتشارات ایران زمین

# فهرست مندرجات



\* درباره مؤلف کتاب (از ناشر)

۱- انگیزه نگارش کتاب

۲- پیشگفتار

۳- بخش نخست: نام آذربایجان و آلبانیای قفقاز در روزگار کهن.

۴- بخش دوم: دیگر گوئی‌هایی که در نام آلبانیای قفقاز پدید آمده است.

۵- بخش سوم: محدوده جغرافیایی آلبانیای قفقاز (اران) و آذربایگان.

۶- بخش چهارم: نظر پان تورکیستها در پیرامون ترکان.

۱- آیا سرزمین آسیای میانه از روزگاران

بسیار کهن سرزمین ترکان بود؟

۲- آیا توران یا تورانیان ترك بودند؟

۳- آیا اقوام باستانی آسیای مقدم ترك بودند؟

۷- بخش پنجم: تیره و زبان مردم آلبانیای قفقاز.

۸- بخش ششم: تیره و زبان مردم آذربایجان.

۱- تیره مردم آذربایجان

۲- زبان مردم آذربایجان

۹- بخش هفتم: کوچ ترکان و نفوذ زبان ترکی به آذربایجان.

۱۰- بخش هشتم: چگونه نام آذربایجان بر اران نهاده شد.

۱۱- فهرست اعلام:

## درباره مؤلف کتاب

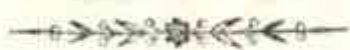
عنایت الله رضا سال ۱۲۹۹ شمسی در رشت تولد یافت و تحصیل خود را در آن شهر آغاز کرد و در تهران ادامه داد و به سال ۱۳۲۲ دوره دانشکده را پایان رسانید. وی به سبب فعالیت‌های سیاسی مدتی را در زندان و تبعید بسربرد و سرانجام به سال ۱۳۲۵ ناگزیر از جلای وطن شد و به اتحاد شوروی سفر کرد. در اتحاد شوروی نخست در رشته علوم اجتماعی از دانشکده حزب کمونیست فارغ التحصیل شد و سپس به گذراندن دوره دکتری فلسفه پرداخت و به سال ۱۳۳۵ دوره آن را پایان رسانید. وی در باکو و مسکو مدتی به کار ترجمه اشتغال داشت. شهریور سال ۱۳۳۶ به جمهوری خلق چین سفر کرد و تا مهر سال ۱۳۳۸ در آن کشور اقامت داشت و به کار تحقیق و ترجمه پرداخت. سال ۱۳۳۸ به مسکو بازگشت و تا سال ۱۳۴۶ در آن شهر به کار تحقیق و ترجمه اشتغال داشت. از سال ۱۳۴۶ تا اواخر سال ۱۳۴۷ در پاریس اقامت گزید و در آنجا نیز همچنان به کار تحقیق و ترجمه پرداخت. پس از آن به میهن بازگشت.

عنایت الله رضا سالها است که به کار تألیف و ترجمه اشتغال دارد. وی در زمینه ایرانشناسی و علوم اجتماعی دارای تألیفاتی است که از آن جمله اند: موسی خورنی تاریخ نگار عهد ساسانی، در پیرامون آذر بایگان، آذر بایجان و اران، ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، کمونیسم و دموکراسی، مارکسیسم و ماجرای بیگانگی انسان.

عنایت الله رضا در رشته ایرانشناسی و علوم اجتماعی به ترجمه آثار متعددی پرداخته است که از آن جمله اند: اورارتو، تمدن ایران ساسانی، واژه شناسی نامهای ایرانی، طبقه جدید، به زمامداران شوروی، اسرار مرگ استالین. مؤلف مدتی از عمر خود را در دانشگاهها و دانشکده‌های کشور به تدریس فلسفه، علوم اجتماعی و تاریخ فرهنگ و تمدن ایران اشتغال داشته است.

ناشر

# انگیزه نگارش کتاب



در سال ۱۳۴۸ پس از سالها مفارقت و بازگشت بهمیهن مقاله‌ای زیر عنوان «سخنی در پیرامون آذربایگان» نوشتم که در مجله بررسیهای تاریخی انتشار یافت. چندی بعد مقاله مذکور با اندکی تغییر به صورت جداگانه منتشر گردید و متن آن در مجله تماشا نیز به چاپ رسید.

در سال ۱۳۵۹ دوست دانشمندم آقای دکتر حسین حدیدی پس از مطالعه مقاله، نگارنده را به نوشتن کتابی در این زمینه تشویق فرمودند. خود نیز سالها آرزو داشتم کتابی در این زمینه فراهم آورم. از این رو بخش قابل ملاحظه‌ای از اوقات خویش را به مطالعه تاریخ ترکان و رابطه این قوم با ایران اختصاص دادم و حاصل آن کتابی شد زیر عنوان «ایران و ترکان در روزگار ساسانیان» که هنوز در معرض طبع و نشر قرار نگرفته است. پس از پایان گرفتن کار تدریس که فرصتی فراهم آمد، نوشتن و اتمام این کتاب نیز میسر گردید. با وجود بضاعت اندک نگارنده، امید است کتاب حاضر بتواند از سوی خواننده ارجمند با حسن قبول تلقی گردد.

در پایان ضمن ابراز تشکر از دوست ارجمند آقای دکتر حسین حدیدی، این نوشته ناچیز را به محضر گرامی ایشان تقدیم می‌دارد.

عنایت‌الله رضا

## پیشگفتار



ماه ژوئن سال ۱۹۱۸ سران حزب مساوات ، دولتی در قفقاز پدید آوردند و نام بخشی ارسرزمین مذکور را که بر آن فرمان می‌راندند «جمهوری آذربایجان» نامیدند .

حزب مساوات که عنوان اصلی آن «حزب دموکراتیک اسلامی مساوات» بود، به سال ۱۹۱۱ میلادی در شهر باکو تأسیس یافت. هدف این حزب ایجاد کشور اسلامی بزرگ و واحد تحت رهبری ترکان آسیای صغیر بود . حزب مذکور که از سیاست «پانتورکیستها» پیروی می‌کرد و طرفدار «وحدت» همه‌ترکی‌زبانان جهان در «ملتی‌واحد» بود، در ماه ژوئن سال ۱۹۱۷ به «حزب فدرالیستهای ترک» پیوست و با حزب مذکور کنگره‌ای متحد ترتیب داد. در نوامبر سال ۱۹۱۷ نخستین کنگره حزب مساواتیان قفقاز برگزار شد و از این پس «حزب دموکراتیک فدرالیستهای مساواتی ترک» نام گرفت . حزب مذکور ، در ماه ژوئن ۱۹۱۸ استقلال بخشی از قفقاز را ، زیر عنوان «جمهوری مستقل آذربایجان» اعلام کرد . حال آن که نام این سرزمین هیچگاه آذربایجان نبود .

حدود دو سال بعد ، در تاریخ بیست و هشتم ماه آوریل سال ۱۹۲۰ دولت مساوات ساقط و منقرض شد و بلشویکها قفقاز را به تصرف آوردند و دوباره سرزمین مذکور ضمیمه خاک روسیه گردید . در این روزگار دولت روسیه شوروی بر سرزمین قفقاز فرمانروایی یافت .

دولت جدید روسیه شوروی که هنوز در آن زمان نام « اتحاد جماهیر - شوروی سوسیالیستی » بر کشور خود نهاده بود ، نام آذربایجان را همچنان بر بخشی از قفقاز باقی نگاه داشت . پس از چندی « جمهوری - آذربایجان » به نام « جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان » نامیده شد .

در آن روزها ، گذاردن نام « آذربایجان » بر بخشی از قفقاز ، گفتگوهای بسیار پدید آورد و در ایران ، بویژه آذربایجان ، اعتراض عدّه کثیری از میهن پرستان ، از جمله گروه دموکراتهای آذربایجان چون شادروانان شیخ محمد خیابانی ، اسماعیل امیرخیزی ، احمد کسروی - تبریزی و بسیاری دیگر را سبب گردید و کار این اعتراض تا بدانجا کشید که گروهی به پیروی از شادروانان اسماعیل امیرخیزی و شیخ محمد - خیابانی در صدد تغییر نام آذربایجان بر آمدند ( در موقع خود بدین نکته اشاره خواهد شد ) .

اکنون شصت و اندی سال از آن روزگار می گذرد . از مردان سیاسی و آگاه آن زمان ، شاید کسی زنده نباشد . سالها گذشت و ماجرا بدست فراموشی سپرده شد . اکنون ، کمتر کسی می داند که سرزمین ترکی زبانان قفقاز در گذشته نامی جز آذربایجان داشته و هرگز به این نام ، نامیده نمی شده است .

با گذاردن نام « آذربایجان » بر بخشی از قفقاز ، اندیشه ای تازه نیز عنوان شد مبنی بر این که گویا « آذربایجان سرزمینی است دو نیم گشته که بخشی در شمال و بخشی در جنوب رودارس نهاده شده است » . نخست در قفقاز و پس آنگاه در ایران ، تنی چند از شاعران و نویسندگان ،



از این «جدایی» ناله‌ها سردادند و از روزگار، گله‌ها کردند. چندی نگذشت که واژه‌هایی چون «آذربایجان شمالی» (مقصود سرزمین ترکی‌زبانان قفقاز است) و «آذربایجان جنوبی» (آذربایجان تاریخی و راستین) عنوان شد. برخی از مورخان و نویسندگان شوروی، در کتابها و نوشته‌های خویش، این عنوانهای مجعول و نادرست راچندان بکار گرفتند که نسل جوان ما از راه درست منحرف شده و از حقیقت ماجرا دور و بی‌خبر مانده است.

اینک برای جلب توجه خوانندگان، نمونه‌ای چند از عناوین و اصطلاحات مذکور را که در نوشته‌های مؤلفان شوروی به چاپ رسیده و از سوی مترجمان ایرانی به پارسی برگردانده شده است، ارائه می‌کنیم: «شاخه‌های سلاله‌اشکانی در ایبری (گرجستان خاوری) و آلبانی» (آذربایجان شمالی که اکنون حکومت آن شوروی است) - نیز مستقر گشتند»<sup>۲</sup>.

«منازعه دو دولت بر سر ارمنستان و ایبری (گرجستان) و آلبانی (بخشی از آذربایجان) بود»<sup>۳</sup>.  
«بهرام هنگام مراجعت از متصرفات خاوری خویش از آلبانی - (آذربایجان شمالی) عبور کرد»<sup>۴</sup>.

---

۱- در پیرامون نام «آلبانی» یا «آلبانیای قفقاز» در صفحات بعد سخن خواهیم داشت.

۲- ن. و. پیگولفسکایا، آ. یو. یا کو بوسکی، ای. پ. پتروشفسکی، ل. و. ستروویوا، آ. م. بلنیتسکی: «تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم»، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۶، جلد اول، ص ۵۹.

۳- همانجا، ص ۷۷.

۴- همانجا، ص ۱۰۱.

« ... در آلبانی ( آذربایجان شمالی ) واقعاً ماساگتیان وجود

داشتند . . . »<sup>۵</sup>.

« امر الحاق ارمنستان خاوری و آذربایجان شمالی به روسیه نقش

مترقیانه‌ای داشت »<sup>۶</sup>.

چنان که خوانندگان توجه دارند ، نخست بخشی از قفقاز « آذربایجان »

نامیده شد و متعاقب آن دو اصطلاح « آذربایجان شمالی » و « آذربایجان

جنوبی » پدیدار گشت .

البته این پایان ماجرا نبود . چندی بعد مؤلفان شوروی اعلام

داشتند که آذربایجان هیچ‌گاه بخشی از ایران نبوده و « بطور موقت

و در نتیجه اردو کشیهای استیلا گرانه ایرانیان توسط آنها اشغال شده

است »<sup>۷</sup>.

حال آن که در سراسر طول تاریخ و در هیچ یک از آثار مورخان

قدیم و جدید حتی یک اشاره به چنین « اردو کشی استیلا گرانه » نشده است.

ایرانیان « استیلا گر » معرفی شدند ، تا از این رهگذر ، ارتش

روسیه تزاری « یاری دهنده » و « رهایی بخش » معرفی گردد<sup>۸</sup>. حال آن که

لنین بارها تزاریسم روسیه را « ستمگر نسبت به ملت‌های غیر » و کشور

---

۵- دیاکونوف، آ. م.، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران بنگاه ترجمه

و نشر کتاب ، ۱۳۴۵ ، ص ۳۰۴.

۶- عبدالله یف ، فتح الله ، گوشه‌ای از تاریخ ایران ( گوشه‌ای از مناسبات

روسیه و ایران و سیاست انگلستان در قرن نوزدهم ) ، ترجمه غلامحسین متین ،

تهران ، ص ۱۹۲ .

۷- همانجا ، ص ۱۲۰ .

۸- همانجا ، ص ۱۹۱ .

روسیه تزاری را « زندان ملتها » نامید<sup>۹</sup>. نگارنده چون اشتیاقی به ورود در مسایل سیاسی ندارد ، تا آنجا که میسر باشد از این مقوله درمی گذرد و به بررسی مسایل جغرافیایی و تاریخی آذربایجان و سرزمینی که در شمال رود ارس نهاده شده و جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان نام گرفته است می پردازد. باشد که این مختصر بتواند زمینه ای برای روشن شدن برخی ابهامهای موجود فراهم آورد .

---

۹- لنین ، و . ای . ، آثار منتخبه در دو جلد ، جلد اول ، قسمت دوم ، اداره نشریات به زبانهای خارجی ، ترجمه فارسی ، مسکو ، ۱۹۵۲ ، ص ۳۸۵ ، ۳۸۹ ، ۴۷۷ ، ۴۷۸ ، ۴۷۹ .

# بخش نخست



نام آذربایجان و آلبانیای قفقاز در روز گاران کهن

سرزمینی که شصت و اندی سال قبل « جمهوری آذربایجان » و پس آنگاه « جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان » نام گرفت ، در روز گارباستان « آلبانیا » نام داشت . مورخان و جغرافی نگاران باستان ، پیرامون این نکته مطالبی نگاشته و سرزمین آلبانیا را جز از آذربایجان - « آتروپاتن » دانسته اند .

برای روشن شدن مطلب نخست به بینیم نام آذربایجان از کجا آمده است ؟

در آغاز نوشته دانشمند گرانمایه شادروان احمد کسروی تبریزی را در پیرامون نام آذربایجان از نظر خوانندگان می گذرانیم . وی ضمن بحث پیرامون نام آذربایجان ، چنین آورده است :

« این نام از دو هزار سال پیش یکی از مشهورترین نامهای جغرافی ایران و در هر دوره بایک رشته حوادث مهم تاریخی توأم بوده است ... »

« آذربایجان » و « آذربایگان » و « آذربادگان » هر سه شکل، در کتابهای فارسی معروف است. فردوسی « آذرآبادگان » نظم نموده است :

« به يك ماه در آذرآبادگان

ببودند شاهان و آزادگان ».

تازیگان « آذربایجان » می خواندند. در کتابهای ارمنی « آذربایاقان »

و « آذرباداقان » هر دو را نگاشته اند. در کتابهای کهنه پهلوی « اتور -

پاتکان » است ...

درباره پیدایش نام آذربایگان ، نوشته استرابو جغرافی نگار معروف یونانی از همه بهتر و راستتر است . به نوشته او چون دور پادشاهی هخامنشیان به پایان آمده الکسندر ماکدوننی<sup>۱</sup> بر ایران دست یافت . سرداری به نام « آتورپات » در آذربایگان برخاسته ، آن سرزمین را که بخشی از خاک مادان و به نام « ماد کوچک » معروف بود ، از افتادن به دست یونانیان نگاه داشت و آن سرزمین به نام او « اتورپاتکان » خوانده شد<sup>۲</sup> . ابن فقیه ، نام آذربایجان را پدید آمده از نام آذرباد پسر بیوراسب دانسته است<sup>۳</sup> .

---

۱ - این شخص همان اسکندر مقدونی است. در نوشته های باستان ، او را بجای الکساندر، به غلط اسکندر می نامیدند و او را اسکندر گجستک (ملعون) می خواندند. گمان می رود تلفظ غلط نام اسکندر، متعلق به روزگاران کهن باشد.

۲ - « کاروند کسروی » ، به کوشش یحیی ذکاء ، تهران ، ۱۳۵۶ ، ص - ۳۱۳-۳۱۴ .

۳ - ابن فقیه ، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی ، ترجمه مختصر - « البلدان » ، بخش مربوط به ایران ، ترجمه ح. مسعود ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۹ ، ص ۱۲۶ .

شادروان کسروی ضمن بررسی نام « اتورپات » واژه « اتور » را همان آذر یا آتش و واژه « پات » را که بعدها به صورت « پاد » و « باد » در آمد به معنای نگهبان دانسته است.<sup>۴</sup> تا پایان عصر ساسانیان ، این نام در ایران رایج بوده است . چنان که یکی از موبدان مشهور « آذرباد - ماراسپندان » یا « آذرباد مهر اسپندان » نام داشته است . این شخص وزیر شاپورد دوم شاهنشاه ساسانی و یکی از مفسران اوستا بود . نام این موبد به صورت « آتربات مانسار سپندان » نیز آمده است.<sup>۵</sup> دیگری ، حکیم و دانشمندی به نام « آذرباد زرادستان » بود که به روزگار و هرام پنجم - ( بهرام گور ) شاهنشاه ساسانی می زیست.<sup>۶</sup>

واژه « کان » که بعدها به صورت « گان » تلفظ شد و در زبان ارمنی صدایی میان « ك » و « گگ » دارد ، پسوندی است که به آخر نامهای شهرها و روستاهای ایران بسیار آمده است . چون اردکان ، هیرکان - ( گرگان ) ، بیلکان ( بیلقان ) ، دیلمکان ( دیلمقان ) ، بازرگان ، ارزنگان - ( ارزنگان - ارسنگان ) ، زنگان ( زنگان ) ، شاهگان ( شاهجان ) ، شادکان و غیره.<sup>۷</sup>

بدین روال ، سرزمینی که نام « آتورپات » بخود گرفت ،

۴ - « کاروند کسروی » ، به کوشش یحیی ذکاء ، تهران ، ۱۳۵۶ ، ص -

۳۱۵-۳۱۶

۵ - دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، آ- ابوسعید، تهران، ۱۳۲۵، ص ۳۶.

۶ - همانجا، ص ۵۴.

۷ - برای آگاهی بیشتر، رجوع شود به « کاروند کسروی » ( مجموعه

۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی) به کوشش یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۶،

ص ۳۱۶.

« آتورپاتکان » و بعدها « آذربادگان » و « آذربایگان » نامیده شد. تازیان چون قادر به تلفظ حرف « گت » نیستند ، « گت » را به « ج » بدل کردند و سرزمین مذکور را « اذربایجان » نامیدند . از این رو نام « آذربایگان » به صورت « آذربایجان » تلفظ شد که اکنون نیز مصطلح است .

ممکن است این پرسش پدید آید که چرا « آذربادگان » به « آذربایگان » بدل شده و جای حرف « د » را حرف « ی » گرفته است ؟  
شادروان احمد کسروی طی بحث پیرامون این نکته ، موضوع را روشن گردانیده و چنین نوشته است :

« در آذربایجان گاهی نیز « د » ، « ی » می گردیده ، چنان که ما آن را در خود نام آذربایجان که نخست « آتورپادگان » بوده و همچنین در کلمه « مایان » که بی گمان « مادان » بوده می بینیم <sup>۱</sup> . چنان که پیشتر اشاره شد ، سرزمین آذربایجان که بخشی از سرزمین « مادبزرگ » بود ، « ماد کوچک » یا « ماد خرد » نامیده می شد . پس از آن که نام « آتورپات » بدان افزوده گشت ، با این همه نام کهن آن « ماد » یکباره برداشته نشد و در نوشته های مورخان و جغرافی نگاران باستان به صورت « ماد آتروپاتن » که شکل یونانی نام « ماد اتورپاتکان » است ، خوانده شد . این نام ، گاه به شکل « ماد اتروپاتن » و گاه به صورت « اتروپاتن » آمده است .

آکادمیسین واسیلی ولادیمیرویچ بارتولد خاور شناس بزرگ .

---

۸ -- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به « کاروند کسروی » ( مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی ) به کوشش یحیی ذکاء ، تهران ، ۱۳۵۶ ، ص ۳۵۶ .

روس در پیرامون نام آذربایجان چنین می نویسد :

« پیش از حمله اسکندر مقدونی ، آذربایجان ایران بخشی جدایی ناپذیر از سرزمین ماد بود و سیستم اداری جداگانه ای نداشت . هنگام پیکار گو گمل<sup>۹</sup>، آتروپات، ساتراپ<sup>۱۰</sup> سر اسرماد بود ... پس از اسکندر بخشی از سرزمین ماد همچنان در اختیار آتروپات باقی ماند که ماد خرد نامیده می شد. بعدها نام آتروپات بدان افزوده شد . یونانیان این سرزمین را آتروپاتن و ارمنیان آتروپاتکان می نامیدند. نام آذربایجان از همین جا است»<sup>۱۱</sup>.

آریان مورخ سده دوم میلادی به هنگام بحث پیرامون لشگر کشی اسکندر مقدونی به ایران ، از آلبانیای قفقاز و آذربایجان جداگانه نام برد و آذربایجان را «ماد آتروپاتن» نامید<sup>۱۲</sup>.

---

۹- گو گمل نام محلی است که در کنار رود بومادوس و نزدیکی اربیل و موصل که جنگ سوم اسکندر مقدونی با داریوش سوم در آنجا روی داد .  
۱۰- ساتراپ شکل یونانی شده عنوان پارسی خشترپ است که به صورت خشترپاون آمده است . خشتر = شهر و خشترپاون = شهر بان است. در نوشته های تازی خشترپ به صورت « شهرپ » نیز آمده است . خشترپ یا ساتراپ ، والی و فرمانروای یکی از بخشهای بزرگ قلمرو شاهنشاهی هخامنشیان بود . داریوش بزرگ ، سرزمینهای ایرانی و غیر ایرانی تابع شاهنشاهی هخامنشی را به بیست بخش تقسیم کرد و هر کدام را به یک خشترپاون = ساتراپ سپرد .

11 - Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, Izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 775 - 776.

12 - Arriani, Anabasis, recognovit C. Abicht, Lips., 1886.



یوسف فلاویوس مورخ دیگر سده دوم میلادی ، هنگام بحث از «ماد آتروپاتن» آن را سرزمینی جمعیت دانسته است<sup>۱۳</sup> .

سرزمینی که در شمال رود ارس نهاده شده است و اکنون «جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان» نامیده می شود ، در گذشته نام دیگری جز آذربایجان داشت . این سرزمین را در روزگار باستان «آلبانیا» می نامیدند . مورخان جغرافی نگاران باستان در این باره مطالب بسیار نوشته اند و سرزمین «آلبانیا» را جز از آذربایجان - «آتروپاتن» دانسته اند .

پولیبیوس که به سال ۵۰ پیش از میلاد تولد یافت ، در باره آلبانیای قفقاز و سرزمینهای همجوار آن آگاهی هایی داده است . او تاریخی شامل چهل کتاب به رشته تحریر آورد که از مجموع آنها پنج کتاب نخست برجای مانده است . از دیگر کتابها ، تنها بخشهای جدا گانه ای باقی است . او هنگام بحث در پیرامون شرق قفقاز می نویسد :

« میان سرزمین آتروپاتن و آلبانیا ، اقوامی چون کادوسان<sup>۱۴</sup> و دیگران سکنی دارند »<sup>۱۵</sup> .

از نوشته پولیبیوس ، دو نکته را به روشنی می توان دریافت . نخست آن که سرزمین آلبانیا جز از آذربایگان بود . دود دیگر آن که

13 - Josephi Flavii, De bel., VII, 7, 4.

۱۴ - کادوسان قومی هستند که اکنون «طالش» نامیده می شوند. برای آگاهی بیشتر درباره این قوم رجوع شود به «کاروند کسروی» به کوشش یحیی ذکاء ، تهران ۱۳۵۶ ، ص ۲۸۳-۲۸۸ .

15 - Polibii, Historiae, rec. Fr Hulstsch Vol. I.IV, Berol. Weidam., 1888-1892.

آلبانیا در برخی نواحی ، همسایهٔ بلا فصل آذربایجان نبود و اقوامی  
میانهٔ این دو سرزمین سکنی داشتند . جالب آن که کادوسان (طالشان)  
هم اکنون نیز در فاصلهٔ میان آذربایجان و سرزمینی که نام « جمهوری -  
شوروی سوسیالیستی آذربایجان » بر خود نهاده است سکنی دارند .  
اینان مردم طالش گیلان و ساکنان سرزمین طالش واقع در خاک شوروی ،  
از جمله آستارا و لنکران هستند که زبان و فرهنگشان از ترکی زبانان  
« آذربایجان شوروی » جدا است .

دیودور سیسیلی ، تاریخ نگار سدهٔ نخست پیش از میلاد که از  
نوشته‌های کزنون بهره‌فر او انبر گرفت ، خود به بسیاری از سرزمینهای  
اروپا و آسیا سفر کرد و تاریخی شامل چهل بخش ، از روزگاران کهن  
تا جنگهای سزار بهرشته تحریر آورد که از آن مجموعه بخشهای اول  
تا پنجم و نیز یازدهم و دوازدهم بر جا مانده‌اند . دیودور ، باتکیه به نوشته‌های  
کتزیاس از استانهای آلبانیا نام برده و استان خزر « کاسپین » و دروازه -  
خزر « دربند قفقاز » را از نواحی آلبانیا شمرده است <sup>۱۶</sup> .

میان نوشته‌های مورخان و جغرافی نگاران پیش از میلاد ، نوشتهٔ  
استرابو (استرابون) دربارهٔ قفقاز و مردم آن ، از دیگر نوشته‌ها مشروح تر -  
است . استرابون به سال ۶۳ پیش از میلاد در آسیای صغیر تولد یافت .  
کتاب « جغرافیای » او که شامل هفده بخش است ، بتقریب تمام و کمال ،  
بر جا مانده است . استرابون در بخش یازدهم کتاب با استفاده از نوشته‌های  
تئوفانس میلتی مطالب ارزنده‌ای در پیرامون « آلبانیای قفقاز » باقی

16 - Diodori, Bibliotheca historica.. , rec. Frid Vogel, Vol.  
I.III, Lips., Teubn, 1888-1893.

گذارده است . در نوشته استرابون چنین آمده است :  
« آلبانیا سرزمینی است که از جنوب رشته کوههای قفقاز تا رود  
کر و از دریای خزر تا رود آلازان امتداد دارد و از جنوب به سرزمین  
ماد آتروپاتن محدود است »<sup>۱۷</sup>.

از این نوشته يك نکته مسلم می گردد و آن این است که آلبانیای-  
قفقاز نام «آتروپاتن» یا آذربایگان نداشته و با آن نیز یکی نبوده است .  
نام آلبانیا و مرز این سرزمین نیز در نوشته استرابون مشخص است .  
در ضمن استرابون، «آتروپاتن» را بخشی از سرزمین ماد دانسته و آذربایگان  
را «ماد آتروپاتن» نامیده است . مهمتر آن که وی در نوشته خود مردم  
آذربایجان را ایرانی و زبانشان را پارسی دانسته است<sup>۱۸</sup>.

دیونیس جغرافی نگار سده دوم میلادی به هنگام بحث در پیرامون  
دریای خزر و اقوام ساکن کرانه های آن می نویسد که «در کرانه های دریای-  
خزر، سکاها ، هونها، خزران، آلبانها و دیگر اقوام سکنی دارند»<sup>۱۹</sup>.  
آریان، به هنگام بحث در پیرامون لشکر کشی اسکندر مقدونی ،  
نام سرزمینهای آلبانیا و آذربایگان را جدا ذکر کرده و آذربایگان را  
«ماد آتروپاتن» نامیده است<sup>۲۰</sup>.

پلینیوس جغرافی نگار و مورخ بزرگ سده نخست میلادی ، در

---

17- Strabonis, Geographica, rec. Commentario crit. instr.  
G. Kramer, Vol. I.III, Berol. 1884-1892.

۱۸ - همانجا .

19- Geographi Graeci Minores. E codicibus recognovit  
Carolus Mullerus, II, Paris, 1882.

20- Arriani, anabasis, recognovit C. Abicht, Lips. 1886.

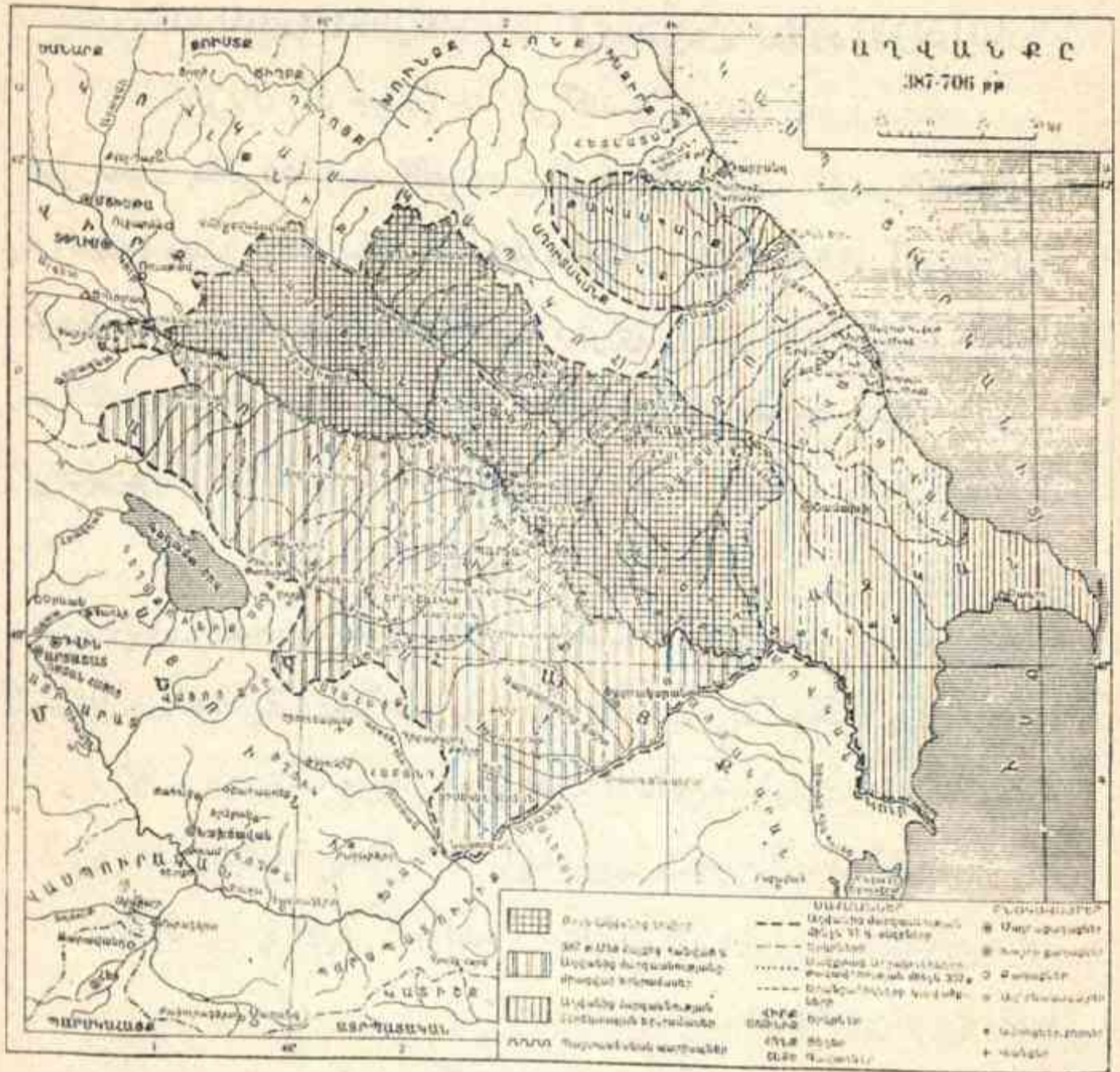
کتاب « تاریخ طبیعت » که شامل سی و هفت بخش است ، درباره  
آلبانیای قفقاز چنین می نویسد:

« آلبانها در دشت اطراف رود کرسکنی دارند و رود آلازان آنها را  
از ایبریان ( گرجیان ) جدا می کند »<sup>۲۱</sup>.

این مطلب با نوشته استرابون بسیار نزدیک است . از نوشته های  
ارائه شده چنین بر می آید که آلبانیای قفقاز سرزمینی جدا از آذربایگان  
بوده است . در بخشهای بعدی کتاب ، برای روشن شدن مطلب ، حدود  
هریک از این دو سرزمین را بر مبنای اسناد و مدارک متعدد ، معلوم  
می داریم .

---

21\_ C. Plinii Secundi, Naturalis historia, D. Detlefsen  
recens uit, vol. I-II, Berol., 1866-1882.



نقشه آغوان (آلبانیا) در فاصله سالهای ۳۸۷ تا ۷۰۶ میلادی  
 نقل از فرهنگ دائرةالمعارف بزرگ ارمنی، چاپ ۱۹۶۷ ایروان  
 جلد اول، ص ۲۶۴

# بخش دوم



دگر گونیهایی که در نام آلبانیای قفقاز پدید آمده است

نام «آلبانیای قفقاز» در نوشته‌های جغرافی نگاران به شکلهای گونه‌گون آمده، حدس و گمانهایی پدید آورده، موجب دشواریهایی شده است. چنان که پیشتر اشاره شد، مورخان و جغرافی نگاران یونانی و بیزانسی این سرزمین را «آلبانیا» نامیده‌اند. نام «آلبانیا» در نوشته‌های مورخان و جغرافی نگاران ارمنی به صورتهای «آغوان» - آغوانک - و «آلوان» - آلوانک - آمده است. در نوشته‌های مورخان و جغرافی نگاران اسلامی این نام به صورتهای «الران» و «اران» آمده است. در برخی نوشته‌ها، نامهای «الران» و «آلان» باهم آمده‌اند و در برخی از محققان چنین پنداری پدید آورده‌اند که گویا این هر دو نام یکی است. حال آن که در یکی بودن این دو نام جای تردید بسیار است و نگارنده بدین نکته اشارتی خواهد داشت.

در مورد این که نام «الران» و «اران» از سوی تازیان بر سرزمین

«آلبانیای قفقاز» نهاده شده است ، نظر شادروان کسروی و استادبارتولد- دانشمند خاورشناس روسی ، بسیار به یکدیگر نزدیک اند . شادروان کسروی می نویسد که «اران» را رومیان «آلبانیا» و ارمنیان «آغوان» یا «الوان» خوانده اند<sup>۱</sup>. کسروی بر این عقیده است که «تازیان نام پارسی آنرا دگر گونه ساختند و این سرزمین را «الران» و «اران» نامیدند و این نام در زبان پارسی «آران» و در زبان تازی- «اران» خوانده می شود<sup>۲</sup>.

استاد بار تولد نیز مشابه همین عقیده را ابراز داشته و چنین نوشته است :

«اران» که اغلب از سوی تازیان به صورت «الران» آمده است، نامی است که تازیان به سرزمین آلبانیای باستان داده اند. این نام در زبان ارمنی به صورت (آلوانک) آمده است<sup>۳</sup>.

به گمان نگارنده سطور ، ممکن است «آران» و «آلبانیا» دو تلفظ جدا ، از نامی واحد باشد . نام «آران» جز از قفقاز در دیگر نواحی ایران نیز بکار رفته است. هم اکنون ناحیه ای در کاشان به همین نام - آران - خوانده می شود . شاید «آران» شکل تلفظ پارسی نام «آلبانیا» باشد. آنچه این گمان را تا اندازه ای قوت بخشیده است ، وجود سنگنبشته

---

۱- «کاروند کسروی»، (مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی)، به کوشش یحیی ذکاء ، تهران، ۱۳۵۶، ص ۳۶۸.

۲- «مقالات کسروی»، چاپ نخست ، گرد آورنده یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۲۷، ص ۱۱۷.

3 - Bartold V. V., Sochineniia, Tom III, izdatelstvo Nauka, Moskva, 1965, str. 334

هایی است که در قفقاز بدست آمده است. در متون یونانی سنگنبشته‌های مذکور، نام سرزمین مورد نظر ما، به صورت «آلبانیا» و در متون پارسی به شکل «اردان» آمده است.

در روستای «بیوکدکن» واقع در بخش نوخای قفقاز، نوشته‌ای به خط و زبان یونانی باستان بدست آمده است که گمان می‌رود متعلق به سدهٔ دوم میلادی باشد. در این نوشته از «آلبانیا» یاد شده است.<sup>۴</sup> در کتیبهٔ شاپور اول شاهنشاه ساسانی (۲۴۱ - ۲۷۰ میلادی) نیز پس از نامهای آتورپاتکان، ارمنستان و بلاشکان، نام آلبانیا نیز آمده است.<sup>۵</sup>

اقرار علی‌یف، یکی از پژوهندگان شوروی، در نوشتهٔ خود زیر عنوان «پیرامون ماخذ و منابع مربوط به تاریخ آلبانیای قفقاز در روزگار باستان» ضمن اشاره به نام آلبانیای قفقاز چنین نوشته است:

«شرق قفقاز در ماخذ پارسی به صورت «اردان» و در منابع یونانی به شکل «آلبانیا» آمده است، گمان می‌رود، نام اردان که در سدهٔ سوم پیش از میلاد به سرزمین آلبانیای قفقاز داده شد، متعلق به همسایگان جنوبی آلبانیا باشد. این نام تاریخی بسیار کهن، با نام اران که جغرافی‌نگاران تازی به سرزمین آلبانیا داده‌اند، بسیار نزدیک است»<sup>۶</sup>.

4 - Latyshev, V. V., «Zametki o Kavkazskikh nadpisiakh», «izv. imper. arkheol. Komis.», SPb., 1904, vyp. 10, str. 103-105

5 - Sprengling. Third Century Iran (Sapor and Kartir), Chicago, 1953, p. 73.

6 - «Voprosy istorii Kavkazskoi Albanii», redaktor Igrar Aliev, izdatelstvo AN Azerb. SSR, Baku, 1962, str. 18-19.



استادبارتولد بر این عقیده است که بعدها نویسندگان یونانی ، نام آلبانیا را به صورت «آریانیه» Arianey و نام مردم این سرزمین را که در روز گاران کهن Albanoi «آلبانوی» خوانده می شد ، به صورت «آریانوی» Arianoi آورده اند.<sup>۷</sup>

شادروان کسروی، واژه «آران» را در زبانهای مردم آذربایجان و ارمنستان و نیز در زبان مردم آران به معنای گرمسیر و زمستانگاه دانسته و معتقد است اکنون نیز این واژه از میان نرفته است و ترکی زبانان آذربایجان و آران نواحی گرمسیری را «آرانلوق» می نامند.<sup>۸</sup>

ولی کسروی پدید آمدن نام «آران» از معنای گرمسیری را بعید می شمارد و بر این عقیده است که «آران» از واژه «آر» پدید آمده که نام دیگر نژاد بزرگ «ایر» یا همان تیره آریایی است.<sup>۹</sup>

بنابه نوشته استاد مار کوارت ، نام آلبانیا که در نوشته های یونان باستان و ارمنستان باستان آمده است ، با نام اران که در نوشته تازی ذکر شده و نام «رانی» که در نوشته های گرجی آمده یکی است.<sup>۱۰</sup> نام آران در نوشته های موسی خورنی نیز آمده است ، وی

می نویسد :

---

7- Bartold V. V , Sochineniia, Tom III, Izdatelstvo Nauka, Moskva, 1965, str. 334

۸- «کاروند کسروی» مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، تهران ۱۳۵۶، ص ۳۶۸-۳۶۹.

۹- کسروی، احمد، شهریاران گمنام، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۵، ص ۲۶۴.

10- «Voprosy istorii Kavkazskoi Albanii», redaktor Igrar-Aliev, izdatelstvo AN Azerb SSR, Baku, 1962, str. 22.

« در روز گار پادشاهی و اهارشاک (پادشاه پارتنی نژاد ارمنستان)

تیرداد یکم و برادرش ولو گز بر آلبانیا فرمانروایی داشتند»<sup>۱۱</sup>.

در برخی نوشته‌های مورخان و جغرافی‌نگاران نامهای ایران و «آلان» باهم آمده و تشویشی را در پیرامون یکی بودن این دو نام سبب شده است. شاید منشاء این تشویش مشابهت نام «آلبان» با «آلان» بوده که در برخی نوشته‌ها آمده است. گروهی از پژوهندگان معاصر نیز «آران» و «آلان» را یکی پنداشته‌اند. نگارنده خود نیز زمانی گرفتار این پندار و ابهام بود. از این رو جادارداند که به این نکته اشاره و تاسرحد امکان رفع ابهام شود.

شادروان کسروی، مردم آران را از اقوام ایرانی دانست و معتقد بود که بومیان نخستین آران «آل» یا «آر» نام داشته‌اند که نام دیگری از نژاد «ایر» است<sup>۱۲</sup>.

استاد بارتولد آران و آلان را از یکدیگر جدا دانسته است. وی آلانها را از نژاد ایرانی و آرانها را به پیروی از نظریه آکادمیسین مار دانشمند زبانشناس بزرگ روسیه، از اقوام یافثی شمرده است. در ضمن استاد بارتولد، مردم آذربایگان را از دیدگاه قومی و نژادی، از مردم آلبانیا، تمام و کمال جدا دانسته و رودارس را نه تنها مرزی طبیعی، بلکه مرز قومی و نژادی شمرده است. وی ضمن بحث در پیرامون آذربایجان چنین نوشته است:

11- «Voprory istorii Kavkazskoi Albanii», redaktor Igrar. Aliev, izdatelstvo AN Azerb. SSR, Baku, 1962, str 22.

۱۲- کسروی، احمد، شهریاران گمنام، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۵، ص ۲۶۴.

« رود ارس که اکنون آذربایجان ایران را از قفقاز جدا می کند ، در روز گاران کهن مرز قومی و نژادی قاطعی میان سرزمین ایرانی ماد و سرزمین آلبانیابه شمار می رفت . بنابه نوشته ن . یا . مار مردم آلبانیا از اقوام یافثی بوده اند »<sup>۱۳</sup> .

از نوشته استاد بارتولد چنین بر می آید که مردم آذربایگان از قوم ایرانی ماد و مردم آلبانیای قفقاز ، از اقوام یافثی بوده اند . ولی در مورد آلانها ، نظر استاد به گونه دیگری است . استاد بارتولد معتقد است که « آلانها یکی از اقوام ایرانی مشهور اند »<sup>۱۴</sup> .

در دایرةالمعارف بزرگ شوروی نیز چنین آمده است که « آلانها از اقوام ایرانی زبان هستند »<sup>۱۵</sup> . برخی نیز آلانها را از اقوام سمرت دانسته اند که از اقوام ایرانی بودند . اقوام سمرت شامل گروههایی بودند که در سرزمین وسیعی از دشتهای اروپا و آسیا سکنی داشتند . سرزمین سمرتها در شرق از دریاچه آرال آغاز می شد و در غرب به اراضی کنونی رومانی و مجارستان منتهی می گشت . سمرتها با وارد آوردن ضربات سهمگین و درهم شکننده بر سکائیان ، تا تنگه بسفر ، قفقاز و اراضی آسیای مقدم پیش تاختند و با امپراتوری روم و دولت پارت به نبرد پرداختند و در برخی اراضی جدید سکنی گزیدند . نقش سمرتها

---

13 - Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, Chast I, izatelstvo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 775.

۱۴ - همانجا ، ص ۸۶۶ .

15 - « Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia », Tom 1, tretie izdanie, Moskva izdatelstvo « Sovetskaia entsiklopediia », 1970, str. 381.

در تاریخ اقوام ساکن دشتهای اروپا و آسیا، شمال دریای سیاه و بطور کلی کشورهای اروپای شرقی حائز اهمیت بسزا است. در اراضی یاد شده، آخرین سده‌های پیش از میلاد تا سده چهارم میلادی را عصر سارماتیان نامیده‌اند.<sup>۱۶</sup>

سارماتیان در سده نخست پیش از میلاد، سکائیان را از کرانه‌های شمالی دریای سیاه دور راندند. رفته رفته، این سرزمین «سارماتیا» - سرماتیه نام گرفت و در نقشه‌های جنگی فرماندهان رومی نیز از سرزمین سارماتیه یاد شده است.<sup>۱۷</sup>

اقوام سارمات شامل گروه روکسولانها (Roksolan)، آلانها، سیراکها (Sirak)، آئورسها (Aors) و دیگران بودند. روکسولانها و آلانها عمده‌ترین قبایل سارمات به‌شمار می‌رفتند و در رأس این قبایل قرار داشتند.<sup>۱۸</sup>

آلانها ضمن لشکر کشیهای خویش تا اسپانیا و شمال آفریقا نیز پیش تاختند.<sup>۱۹</sup>

در نوشته‌های مورخان و جغرافی‌نگاران اسلامی، نام آلان گاه به صورت الرآن و ارآن آمده است و چنین بنظر می‌رسد که خالی از

---

16— Khazanov A. M., Ocherki voennogo dela Sarmatov, Moskva izdatelsto «Nauka», 1971, str. 3.

17— «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia», Tom 22, tretie izdanie, Moskva, izdatelstvo «Sovetskaia entsiklopediia», 1975, str. 599.

۱۸ - همانجا.

۱۹ - همانجا.

تشویش نباشد. ولی برخی نیز چون ابو دلف و یاقوت حموی، نام مذکور را همچنان به صورت «اللان» نوشته‌اند.

آلان جز از آران است. سرزمین آلان در شمال قفقاز واقع شده است و به دره داریال منتهی می‌گردد. بخشی از نواحی شمالی دربند معروف قفقاز در سده سیزدهم میلادی به آلانها تعلق داشت.

نام آلان در نوشته‌های رومی به صورت «آلانی» - Alani - آمده است. مردم آلان خود و سرزمین خویش را «ایرون» می‌نامند که با نام ایران مشابهت بسیار دارد. نام دیگر مردم این سرزمین «آس» است. گرجیان، آلانها را «اوس» - Os - و روسها «یاس» - yas - نامیده‌اند. اکنون در زبان روسی مردم و سرزمین آلان را «اوست» - Oset - می‌نامند. استاد بارتولد نام «اوست» را پدید آمده از نام «آس» می‌داند. وی معتقد است که جهانگردان اروپایی در سده‌های میانه «آسها» را «اوست» می‌نامیدند. وی در این باره چنین نوشته است:

«گمان می‌رود نام «As» که مردم باستانی این سرزمین کهن،

بدان نامیده می‌شدند، منشاء نام کنونی «اوست» باشد»<sup>۲۰</sup>.

استاد بارتولد در جای دیگر چنین اظهار عقیده کرده است:

«از روزگار سفر نخستین جهانگردان چینی در سده دوم پیش از میلاد،

چینیان با نام سرزمین «یان - تسای» (Ian-tsay) آشنا بودند. این

سرزمین بعدها به نام «آلانی» معروف شد که همان سرزمین

آتورسها «Aors» و یا آلانها است»<sup>۲۱</sup>.

20— Bortold V. V., Sochineniia, Tom II, chast I, Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 866.

۲۱— همانجا، ص ۵۵۰.

به سال ۳۷۲ میلادی ، هونها سپاهیان آلان را مغلوب کردند .  
بنابر آگاهیهای موجود ، آلان در سده های هشتم و نهم میلادی ، بخشی  
از قلمرو خاقانات خزر بود . در سده نوزدهم میلادی ، آلانها در روابط  
خارجی خزران با دولت روم شرقی نقشی فعال داشتند .

از مذهب و آئین کهن مردم این سرزمین آگاهی کافی در دست  
نیست . گمان می رود در سده دهم میلادی ، آئین مسیح در آلان رایج  
بوده است . از نوشته های سده سیزدهم میلادی نیز چنین برمی آید که  
برخی از مردم آلان پیرو آئین مسیح بودند . ولی از نوشته های سده  
چهاردهم میلادی معلوم می شود که اسلام در آلان رواج داشته است .  
ابن بطوطه که سده هشتم هجری (چهاردهم میلادی) می زیست از آسهای  
ساکن شهر «سرا» در کنار رود «اتل» (ولگا) نام می برد و آنان را مسلمان  
می داند<sup>۲۲</sup> .

در سالهای ۱۲۳۸-۱۲۳۹ میلادی ضربات سهمگینی از سوی اقوام  
مغول و تاتار بر آلانها وارد آمد و مردم این سرزمین که در رشد تمدن  
و فرهنگ شمال قفقاز نقشی بسزا داشتند ، متحمل ویرانیهای بسیار  
شدند . مردم کنونی سرزمین اوستی شمالی یا «اوست شمالی» واقع در  
قفقاز از بازماندگان آلانها (سرمتها) هستند . زبان مردم این سرزمین نیز  
از شاخه های زبانهای ایرانی است .

نگارنده ، اشاره به نام «آلان» را که گاه با نام «آران» اشتباه  
شده است ، برای رفع ابهام ضرور دانسته است . نام کنونی سرزمین

---

۲۲- رحلة بن بطوطه ، سفرنامه ابن بطوطه ، ترجمه دکتر محمد علی موحد ،  
جلد اول ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۸ ، ص ۴۰۲-۴۰۳ .

آلانها، جمهوری شوروی خودمختار اوست شمالی است که در دامنه شمالی سلسله کوههای بزرگ قفقاز قرار گرفته است و شهر عمده آن « اورجونیکدزه » است که در گذشته « ولادی قفقاز » نام داشت<sup>۲۳</sup>. ولی ار آن نامی است که تازیان به آلبانیای قفقاز داده اند و آلبانیا همواره از آلان جدا بوده است. اقوام این دو سرزمین نیز از یکدیگر جدا بودند و زبانهای جداگانه داشتند<sup>۲۴</sup>. چنان که اشاره شد، زبان مردم اران از شاخه زبانهای معروف به یافثی و زبان مردم آلان از شاخه زبانهای ایرانی بوده است.

---

23- «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia», Tom 23, tretie izdanie, Moskva, izdatelstvo «Sovetskaia entsiklopediia». 1976, str. 150-151.

۲۴- همانجا، جلد ۲، مسکو، ۱۹۷۰، ص ۲۵۵.

# بخش سوم



## محدوده جغرافیایی آلبانی قفقاز (اران) و آذربایگان

بسیاری از مورخان و جغرافی نگاران ، سرزمین آلبانیا را از شمال و شمال غرب به آلان و سرزمین سرمتها ، از غرب به ایبری- (گرجستان) و ارمنستان ، از شرق به دریای خزر و از جنوب به رودهای 'کر' و ارس محدود دانسته اند . ما می کوشیم تا آنجا که میسر باشد ، مآخذی را در این زمینه ارائه کنیم .

پلینیوس جغرافی نگار و مورخ نخستین سده میلادی چنین

نوشته است :

---

۱- شادروان کسروی نام دو رود کر یکی در فارس و دیگری در قفقاز را به صورت « کور » آورده و معتقد است که این دو رود به نام کوروش بزرگ « کور » نامیده شده است. وی کوروش را شکل یونانی نام « کور » دانسته است. ولی استاد آبایف دانشمند شوروی بر این عقیده نیست (رجوع شود به مقاله پروفیسور و. ای. آبایف زیر عنوان «واژه شناسی نامهای خاص»



« آلبانها در دشت اطراف رود 'کر سکنی دارند و رود آلازان<sup>۲</sup>

آنها را از ایبریان (گرجیان) جدا می کند » .

وی ، به هنگام ذکر نام شهرهای آلبانیای قفقاز نوشت « مهمترین شهر آلبانیا کبلگک<sup>۳</sup> است<sup>۴</sup> . پلینیوس در همین متن به هنگام ذکر نام رودهای آلبانیا ، از رود 'کر نام برده است<sup>۵</sup> .

استرابون جغرافی نگار مشهور که نزدیک به دو هزار سال پیش

به هنگام فرمانروایی پارتها می زیست ، آلبانیای قفقاز را سرزمینی جدا

---

→ ایرانی» ترجمه نگارنده کتاب ، مجله بررسیهای تاریخی ، سال دوازدهم ، شماره ۳ ، ص ۲۱۱-۲۴۴ . در ضمن یونانیان باستان شهر کنار رود کر را «کوروپولیس» می نامیدند . نگارنده یادآور می شود که رود کر از شهر تفلیس در گرجستان می گذرد و گرجیان این رود را «کورو» (Kuro) می نامند . استاد آبایف معتقد است که گرجیان آن را از نام اوستی «Kur» گرفته اند و چون در زبان گرجی نامهای بیگانه اغلب با حرف «O» پایان می پذیرد ، بنابراین به شکل «Kuro» درآمده است . نکته ای که می رساند این رود با نام کوروش پیوند داشته ، آن است که برخی جغرافی نگاران اسلامی ، از جمله ابو عبدالله بشاری مقدسی رود مذکور را «نهر الملک» نامیده است .

۲- آلازان (آلازانی) نام رودی است که از گرجستان و آلبانیای قفقاز (اران) می گذرد و به رود کر می پیوندد .

۳- کبلگک شهری است باستانی که در نوشته های مؤلفان اسلامی ، از جمله «البلدان» ابن فقیه و «المسالک و الممالک» ابن خردادبه و دیگر نوشته ها به صورت «قبله» آمده است . بطلمیوس این نام را «خبله» نوشته است . گمان می رود نام «قبله» مأخوذ از «خبله» باشد .

4- Plinii Secundi naturalis historia, D. Detlefsen recens uit, vol. 1-2, Berol., 1866-1882.

۵- همانجا .

می‌نامد و مرزهای جنوبی آلبانیا را به سرزمین « ماد اتروپاتن »  
(آذربایگان) محدود می‌شمارد و در این باره چنین می‌نویسد :  
« آلبانیا سرزمینی است که از جنوب رشته کوه‌های قفقاز تا رود  
کُر و از دریای خزر تا رود آلازان امتداد دارد و از جنوب به سرزمین  
ماد اتروپاتن محدود می‌شود»<sup>۶</sup>.

وی ، در بخش یازدهم کتاب خود به صورتی مشروح از وضع  
جغرافیایی آلبانیای قفقاز ، کشاورزی و دامپروری این سرزمین و نیز  
از ارتش ، زبان ، دین و دیگر آداب و سنن مردم و از پرستشگاه‌های آن  
سخن رانده است.<sup>۷</sup>

موسی خورنی مورخ و جغرافی‌نگار ارمنی عهد ساسانی در کتاب  
تاریخ خود که از سه بخش تشکیل یافته است ، از آلبانیاسخن گفته و آن  
را « دشت آغوان » (آران) نامیده است.<sup>۸</sup>

آنانیاشیراکاتسی جغرافی‌نگار سدهٔ هفتم میلادی ، به هنگام بحث  
در پیرامون همسایگان نزدیک ارمنستان ، از ایبری ( گرجستان ) و  
آلبانیا نام می‌برد . گمان بسیار می‌رود که وی در نگارش کتاب خویش  
از ماخذ محلی بهره گرفته باشد . شیراکاتسی ، از مرزهای شمالی آلبانیای-  
قفقاز و نیز از اقوام ساکن شمال غرب دریای خزر نوشته است . وی  
ضمن بحث از شهرها و نواحی مختلف آلبانیا ، از « کامبچان » که در

6 - V. N. Leiatov, Azerbaidzhan S V v. do n e Po III  
v. n. e. «Izv. AN. Azerb. SSR», 1950, No 1.

7 - Strabonis, Geographica, rec. Commentario crit instr.  
G. Kramer, vol 1-3, Berol, 1844-1852

8 - M. Khorenskii, Istoriia Armenii, Moshva, 1893, str. 393.

نوشته‌های یونانی و رومی به صورت « کامبیسنا » آمده و نیز از «شکه»<sup>۹</sup> و «شاکاش» که در مآخذ یونانی و رومی «ساکاسنا» نوشته شده ، یاد کرده است.<sup>۱۰</sup>

موسی کاگان کاتواتسی مورخ مشهور و مؤلف کتاب ارزشمند تاریخ آغوان که در سدهٔ دهم میلادی می‌زیست ، آگاهی‌های جالبی در پیرامون جنگ‌های ایران و روم و حملهٔ خزران به قفقاز ارائه کرده است. وی ضمن بحث پیرامون آلبانیای قفقاز ، حدود آن را از ایبری - ( گرجستان ) تا دروازهٔ هونها ( در بند قفقاز ) و رود ارس نوشته است.<sup>۱۱</sup> وی ضمن شرح حملهٔ خزران به قفقاز در سدهٔ هفتم میلادی چنین آورده است :

« در نخستین سال فرمانروایی او (ژوستینیان یا یوستینیانوس - دوم امپراتور روم شرقی) اقوام شمالی که خزر نام دارند، ارمنستان، ایبری و آلبانیارابه تصرف آوردند و در پیکار، فرمانروایان ارمنستان و ایبری و آلبانیارابه که مصادف با روز دهم از ماه شهری در سال ۱۳۳ ارمنی (۱۳ ژوئن سال ۶۸۸ میلادی) بود، بقتل رسانیدند»<sup>۱۲</sup>.

---

۹ - شکه، شاکاش و ساکاسنا هر سه تلفظ گوناگون شهری است بنام «شکی» در قفقاز. اکنون نام کهن شهر مذکور را بدور افکنده‌اند و آن را نوخا نامیده‌اند.

10 - Ananii Shirakatsi, Armianskaia istoriia, VII V. Po R Kh. SPb, 1877.

11 - M. Kagankatvatsi, Istoriia Agvan. Per. K. Patkanova, SPb. 1861, str. 145-148

12 - Iu. Kulakovskii, Istoriia Vizantii, T. 3, Kiev, 1915, str. 257.

متعاقب آن هونها به آلبانیا هجوم بردند و تا کرانه رود کر پیش  
تاختند<sup>۱۳</sup>.

از مطالب ارائه شده به روشنی می توان دریافت که آلبانیا  
سرزمینی جدا از آذربایگان بوده که در قفقاز و همسایگی آلان، ایبری  
و ارمنستان قرار داشته است.

در پیرامون محدوده جغرافیایی آذربایجان و آلبانیای قفقاز  
(اران) مدارک متعددی از جغرافی نگاران، جهانگردان و مورخان  
ایرانی و تازی در دوران پس از اسلام وجود دارد. در ضمن، مورخان  
روسی و شوروی نیز مطالب روشنی در این باره نوشته اند که از نظر  
خوانندگان خواهد گذشت.

ابن خرداد به که دبیر دیوان ایالت ماد (الجبال) بود و به سال  
سیصد هجری در گذشت، هنگام بحث پیرامون اران و آذربایگان، از  
آنها جداگانه نام برده است. وی ضمن شرح درباره شهرها و روستا-  
های آذربایجان، از شهرهایی یاد کرده است که در جنوب رودارس  
قرار گرفته اند. هم او از اران، تفلیس، بردعه (بردع) و بیلقان (بیلگان)،  
قبله و شیروان جداگانه نام برده و افزوده است که «شهرستانهای اران  
و جرزان (گرجستان) و سیسجان جزو بلاد خزر بودند که انوشیروان  
به تصرف آورد»<sup>۴</sup>.

13- M. Kagankatvatsi, Istoriia Agvan, Per. K. Patkanova, SPb., 1861.. str. 154.

۱۴- ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبیدالله، «المسالك والممالك»، ص ۱۱۸-۱۲۰.

ابن فقیه مؤلف کتاب مشهور «البلدان» که در پایان سده سوم هجری نگاشته شده است، سرزمین ارمنستان را چهاربخش کرده و آن بخشها را «ارمینیه اول و دوم و سوم و چهارم» نامیده است. وی اران را جزء بخش اول بلاد ارمینیه دانسته و برذعه، بیلقان، قبله، شیروان، شابران، شکلی، شمکور (شامخور) و بلاسجان (بلاشگان) را از شهرهای اران دانسته است<sup>۱۵</sup>. وی می نویسد «اران نخستین ملک ارمینیه است و در آن چهارهزار دهکده است»<sup>۱۶</sup>.

ابن فقیه مرز آذربایجان را از یک سو رود ارس و از سوی دیگر مرز زنجان و حدود دیلمستان و طرم (طارم) و گیلان دانسته است. توضیحی که وی از شهرهای آذربایجان داده، مؤید جدایی این سرزمین از اران است. ابن فقیه شهرهای برکری، سلماس، موقان (مغان)، خوی، ورثان (وردان)<sup>۱۷</sup>، مراغه، نیریز، تبریز، شاپورخواست، برزه، خونه، میانه، مرنده، خوی، کولسره و برزند را از شهرهای آذربایجان دانسته است<sup>۱۸</sup>.

---

۱۵- ابن فقیه، ابو بکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمه مختصر «البلدان» بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۹-۱۳۰.

۱۶- همانجا، ص ۱۳۴.

۱۷- ورثان شکل معرب نام پارسی وردان است که در زبان ارمنی به صورت «وارطان» آمده است. ورثان نام شهر وردان یا «واردانا کرت» است که گویا بنام واردان مامیکونیان یکی از اشراف ارمنی عهد ساسانی بود.

۱۸- ابن فقیه، ابو بکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمه مختصر «البلدان»، بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۸.

وی می نویسد: «حد آذربایجان تا دورود رس (ارس) و کُر (کور) است در ارمنیه. جای بیرون شدن رود رس، قالی قلا (کیلیکیه) است. سپس از اران بگذرد و نهران در آن ریزد. سپس از ورثان بگذرد و به برخورد گاه دورود آید و بدین گونه با رود کُر برخورد کند. میان این دو، شهر بیلقان است. سپس این دورود بروند تا به دریای گرگان ریزند»<sup>۱۹</sup>.

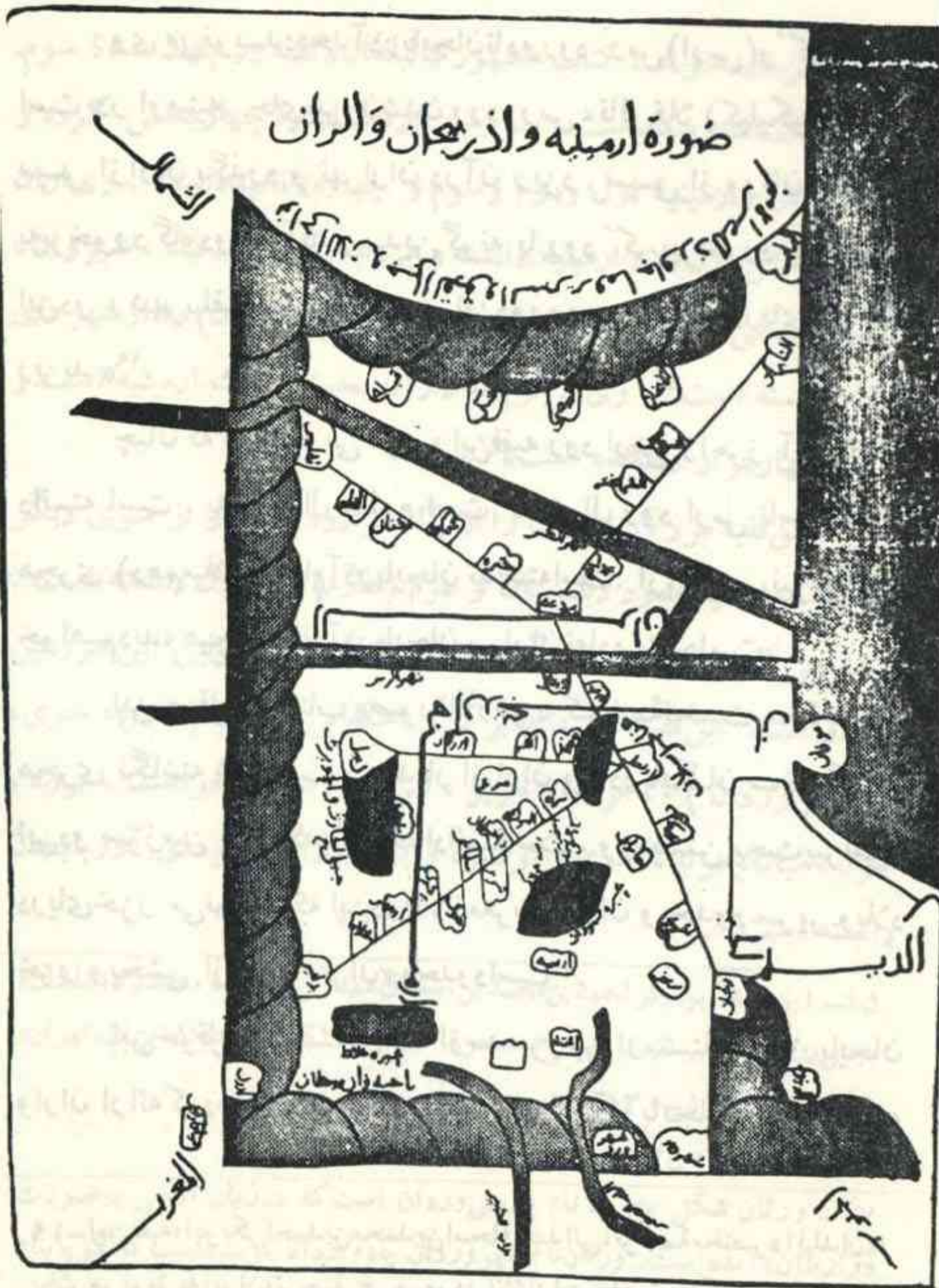
چنان که مشاهده می شود، ابن فقیه رود ارس را مرز آذربایجان دانسته است. بدین روال معلوم است که شمال رود ارس تا سده سوم هجری (دهم میلادی) نام آذربایجان نداشته است. از این پس نیز چنان که خواهیم دید، هیچ گاه نام آذربایجان بر اران نهاده نشده است.

ابن حوقل در کتاب «صورة الارض» که نیمه نخست سده چهارم هجری نگاشته شده است، چندبار از اران و آذربایگان سخن گفته و این دو سرزمین را از یکدیگر جدا دانسته است. وی ضمن بحث پیرامون دریای خزر می نویسد که این دریا «از مغرب به اران و حدود سریر و بلاد خزر و بخشی از بیابان خزان» محدود است.<sup>۲۰</sup>

ابن حوقل طبق نقشه‌ای که از سه سرزمین ارمنستان، آذربایجان و اران ارائه کرده است، رود ارس را، مرز میان آذربایجان و اران دانسته

۱۹- ابن فقیه، ابو بکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمه مختصر «البلدان»، بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۳۹.

۲۰- ابن حوقل، صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۵، ص ۱۲۸.



نقشه ارمينيه و آذربايجان واران  
(ص ۳۳۲ متن عربي)

روبروی صفحه ۸۲

نقشه آذربايجان ، اران و ارمنستان در قرن چهارم هجري - شمسي ،  
به نقل از كتاب صورة الارض اثر ابن حوقل ، ترجمه دكتور جعفر شعار  
از انتشارات بنياد فرهنگ ايران ، سال ۱۳۴۵ ، روبروی صفحه ۸۲

است. وی می‌نویسد: «مرز ناحیه‌السران از طرف پایین رودخانه  
رس (ارس) و در ساحل آن شهر ورثان است»<sup>۲۱</sup>.

ابن حوقل به هنگام ذکر شهرهای اران، از بردعه<sup>۲۲</sup>، جنزه-  
(گنجه)<sup>۲۳</sup>، شمکور (شامخور)<sup>۲۴</sup>، تفلیس، بردیج، شماخیه-  
(شماخی)، شروان<sup>۲۵</sup>، شابران، قبله و شکی نام می‌برد. ولی به

۲۱- ابن حوقل، صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد  
فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۸۲.

۲۲- بردعه - این نام در برخی نوشته‌ها، از جمله آثار یاقوت حموی،  
ابن حوقل و برخی دیگر به صورت بردعه و در بعضی نوشته‌ها چون شرفنامه  
و غیره به صورت بردعه و در آثار برخی شاعران و نویسندگان، از جمله درخمسه-  
نظامی و حدود العالم به صورت بردع آمده است. مارکوارت، در کتاب ایران شهر  
بردع را شکل عربی پرتو (پهلوی) دانسته است. این شهر روزگاری مرکز  
اران بود. گویند شهر مذکور در روزگاران کهن هروم نام داشت. بلاذری  
می‌نویسد که این شهر به روزگار قباد اول شاهنشاه ساسانی ساخته شد. این  
شهر اکنون نیز در میان مردم قفقاز به صورت «برده» تلفظ می‌شود. بعضی  
لغات نامه‌ها، نام بردع را از «برده دان» دانسته و نوشته‌اند که این شهر جایگاه  
بردگان بود.

۲۳- شهر جنزه که تازیان نوشته‌اند، معرب گنجگک و گنجه است. نام گنجگک  
در ایران بسیار بوده است. از جمله روستایی در اطراف مشهد و نیز رودبار-  
گیلان بدین نام است. برخی از محققان نام غزنه در افغانستان را همان گنجه  
دانسته‌اند. در اران و آذربایجان نیز دو شهر بدین نام آمده است. یکی  
سرزمین مقدسی است که محل آتشکده آذرگشسپ بود و دیگری شهری به همین  
نام در اران است. گنجه اکنون «کیروف آباد» نام دارد.

۲۴- این نام در نوشته‌های قدیمی شمکور آمده است. ولی اهل محل آن را  
«شامخور» می‌نامند. و اکنون نیز به همین نام است.

۲۵- شروان نام شهری است در اران که گفته می‌شود بدستور خسرو انوشیروان ←



هنگام بحث پیرامون شهرهای آذربایجان، از اردبیل، داخرقان -  
(دهخوارقان)، تبریز، سلماس، خوی، برکری، ارمیه (ارومیه)،  
مراغه، اشنه (اشنویه)، میانج (میانه)، مرند، برزند و غیره یاد  
می‌کند.<sup>۲۶</sup>

ابن حوقل فرمانروایان اران را تابعان و خراج گزاران شاهان  
آذربایجان دانسته است. وی در کتاب خود چنین آورده است:  
«این فرمانروایان هر ساله خراج معینی بالوازم دیگر به پادشاهان  
آذربایجان می‌پرداختند و هر فرمانروایی از پادشاه خود فرمان  
می‌برد و خراج خود را بی‌قطع و امتناع می‌پرداخت و ابن ابی‌ساج  
گاه چیزی اندک نیز به عنوان هدیه می‌پذیرفت. لیکن چون  
این مملکت به تصرف مرزبان بن محمد مسافر معروف به سلار (سالار)  
در آمد، دیوانها و قوانینی برقرار کرد و منافع و بقایا را به خوبی  
ضبط نمود»<sup>۲۷</sup>.

دانشمند و جهانگرد بنام ابو عبدالله بشاری مقدسی در کتاب «احسن -  
التقاسیم فی معرفة الاقالیم» که در نیمه دوم سده چهارم هجری نگاشته،  
کشور ایران را به هشت اقلیم بخش کرده است و آذربایجان را از اران

→ بنا شده است. بعدها سرزمین وسیعتری بدین نام نامیده شد و فرمانروایان  
آن شروانشاه لقب یافتند. برخی این ناحیه را شیروان می‌نامند. گویا شیروان  
درستتر است. در نزدیکی اصفهان نیز ناحیه‌ای به همین نام هست. در قوچان  
نیز ناحیه‌ای بنام شیروان وجود دارد.

۲۶- ابن حوقل، صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ -

ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص ۸۱-۱۰۰.

۲۷- همانجا، ص ۹۵.

جدا آورده است . این دانشمند آذربایگان واران و ارمنستان را جدا دانسته و در پیرامون اران چنین نوشته است :

«اران سرزمینی است جزیره مانند میانه دریای خزر و رود ارس . نهر الملك ( رود کُر ) از طول آن را قطع می کند . مرکز آن بردعه است و شهرهای آن عبارتند از : تفلیس ، قلعه ، خنان ، شمکور ، ( شامخور ) ، جنزه ( گنجه ) ، بردیج ، شماخی ، شیروان ، باکویه ( باکو ) ، شابران ، دربند ، قبله ، شکلی و ملازگرد - ( بلاش کرت ) »<sup>۲۸</sup> .

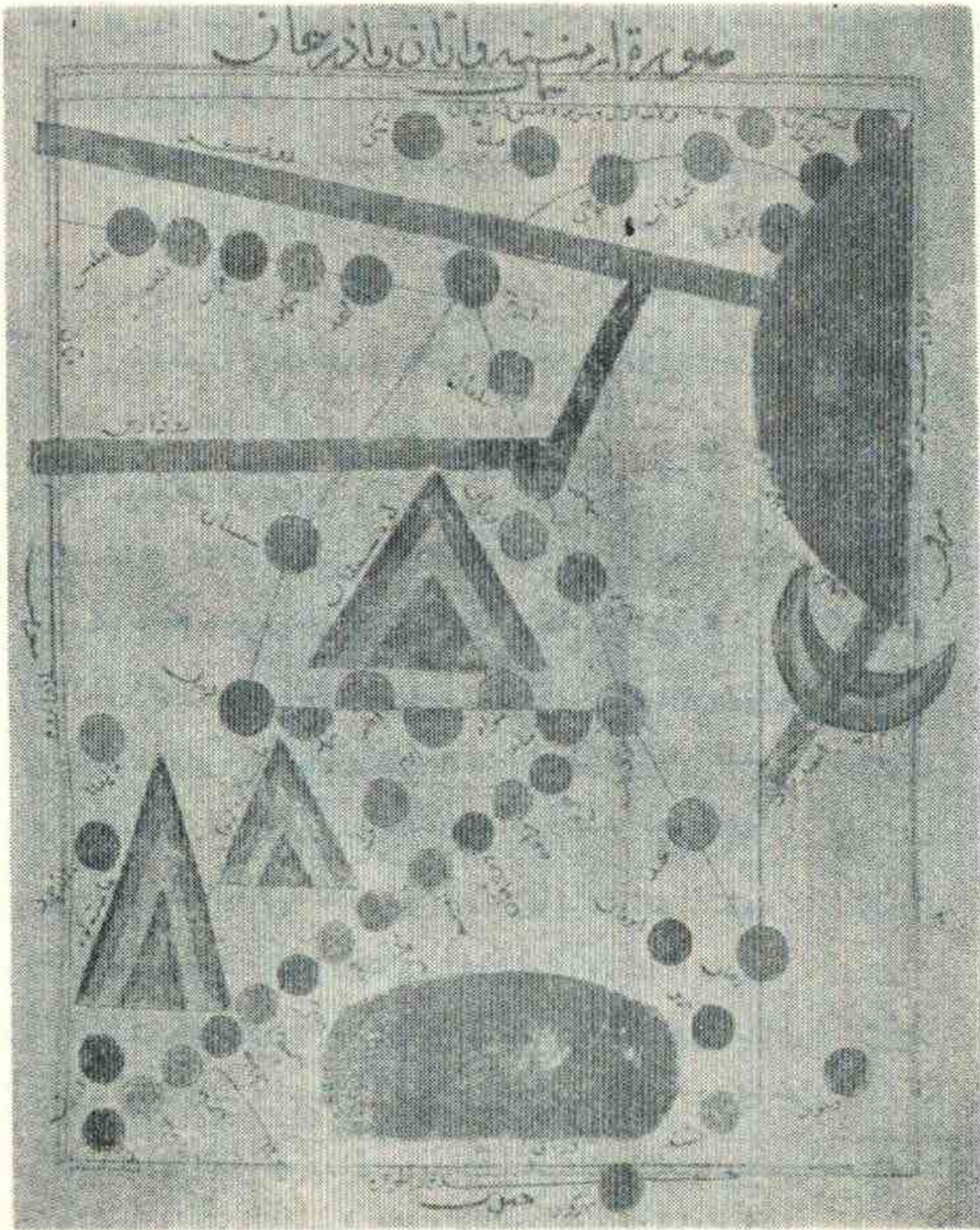
اصطخری که از جهانگردان سده های سوم و چهارم هجری بود و به سال ۳۴۶ هجری در گذشت ، به هنگام یاد کردن از آذربایجان و اران ، آنها را جدا گانه نام می برد و در کتاب خود بخشی دارد زیر عنوان «صورت ارمینیه و اران و آذربایجان» . او نیز همانند مقدسی ، ابن حوقل و ابن فقیه ، اران را از آذربایجان جدا می داند و شهرهای اران را چنین می نامد : «بیلقان ، ورثان ، بردیج ( برزنج ) ، شماخی ، شیروان ، آبخازه ، شابران ، قبله ، شکلی ، گنجه ، شمکور »<sup>۲۹</sup> .

وی در همین کتاب بردع را دار الملك اران و اردبیل را مرکز آذربایجان دانسته است<sup>۳۰</sup> . هم او جانب غربی دریای خزر را اران

۲۸ - شمس الدین ابو عبد الله محمد بن ابو بکر البناء الشامی المقدسی المعروف بالبشاری ، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ، لیدن ، ۱۹۰۶ ، ص ۲۵۹ .

۲۹ - ابو اسحق ابراهیم اصطخری ، مسالك وممالك ، ترجمه فارسی ( المسالك والممالك ) از قرن ۵-۶ هجری ، بکوشش ایرج افشار ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ، ۱۳۴۷ ، ص ۱۵۸ .

۳۰ - همانجا .



نقشه آذربایجان ، اران ، ارمنستان . نقل از کتاب مسالك و ممالك  
 تألیف ابواسحق ابراهیم اصطخری ، باهتمام ایرج افشار ،  
 بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، سال ۱۳۴۷ ، روبروی صفحه ۱۵۴

نامیده است.<sup>۳۱</sup>

یاقوت حموی که به سدهٔ هفتم هجری می‌زیسته در کتاب «معجم البلدان» پیرامون اران چنین نوشته است: «اران نامی است ایرانی، دارای سرزمینی فسراخ و شهرهای بسیار که یکی از آنها جنزه است و این همان است که مردم آنرا گنجه گویند و بردعه و شمکور و بیلقان. میان آذربایجان و اران رودی است که آن را ارس گویند. آنچه در شمال و مغرب این رود نهاده است از اران و آنچه در سوی جنوب قرار گرفته است از آذربایجان است»<sup>۳۲</sup>.

از این نوشته به‌صراحت می‌توان دریافت که آذربایجان در جنوب و اران در شمال رود ارس نهاده شده است و بدین‌روال معلوم می‌شود که سرزمین اران نام آذربایجان نداشته است. ابوالفداء که به سال ۷۳۲ هجری در گذشته، در کتاب «تقویم البلدان» به روشنی تمام می‌نویسد: «اران... اقلیمی است مشهور که هم‌مرز آذربایجان است»<sup>۳۳</sup>.

وی در پیرامون جدایی آذربایجان و اران چنین می‌نگارد: «ارمنستان و اران و آذربایجان سه سرزمین بزرگ اند جدا از هم

۳۱- ابواسحق ابراهیم اصطخری، مسالك وممالك، ترجمهٔ فارسی (المسالك والممالك) از قرن ۵-۶ هجری، بکوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۷۶.

۳۲- یاقوت حموی، معجم البلدان، جلد اول، لایپزیک، ۱۸۶۶، ص ۱۸۳.

۳۳- عمادالدین اسمعیل بن محمد بن عمر، المعروف به ابوالفداء، تقویم البلدان، ص ۳۸۶.

که اهل فن آنها را در يك نقشه نشان می دهند»<sup>۳۴</sup>.

حمدالله مستوفی که در سده هشتم هجری می زیسته در باب سوم کتاب

« نزهة القلوب » بلاد آذربایجان را چنین نام می برد :

« تبریز ، اوجان ، طسوج ، اردبیل ، خلخال ، دارمرزین ،

شاهرود، مشکین، انار ، ارجاق ، اهر، تکلفه، خیاو، در آورد،

قلعه کهران، کلیر، گیلان فصلون ، مردان قم، نوذر ، خوی ،

سلماس ، ارومیه ، اشنویه ، سراو ( سر آب ) ، میانج ( میانه ) ،

گرم رود ، مراغه، دهخوارقان ( دهخوارگان و یا دهخورگان ) ،

نیلان، مرند ، دزمار، زنجان ( زنگان ) ، زنوز ، آزاد و ما کویه.

( ما کو )<sup>۳۵</sup>.

چنان که ملاحظه می شود همه این شهرها در جنوب رود ارس نهاده

شده و خود نمودار روشنی است بر این که ارس فاصله و مرز میان

دوسرزمین آذربایجان و اران بوده است. هم او هنگام بحث در پیرامون

سرزمین اران، میان دورود ارس و کررا اران خواند و آن سوی رود کر

را شیروان نامید<sup>۳۶</sup>.

همه این نوشته ها که از دانشمندان و جهانگردان بنام ارائه شده

است ، مؤید آن است که اران سرزمینی جدا از آذربایجان بود و در

---

۳۴- عمادالدین اسمعیل بن محمد بن عمر، المعروف به ابوالفداء ، تقویم البلدان،

ص ۳۸۶ .

۳۵- حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، به اهتمام دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران،

۱۳۳۶، ص ۸۵ و ۱۰۲ .

۳۶- همانجا ، ص ۹۱-۹۲ .

گذشته هیچ گاه نام آذربایجان بر اران نهاده نشد .  
 تاسدهٔ هفتم و هشتم هجری، نام اران در نوشته‌ها بسیار آمده است.  
 ولی از آن پس رفته رفته کمتر از اران سخن رفته است .  
 در شرح لشکر کشیهای امیر تیمور و تاریخ فرمانروایی امیران  
 آق‌قویونلو و قراقویونلو کمتر از اران سخن رفته است و تنها هنگامی  
 که از قراباغ یاد شده است ، آن را «قراباغ اران» نامیده‌اند<sup>۳۷</sup> .  
 اسکندر بیگ منشی که در روزگار صفویان می‌زیست، دوسه‌بار  
 از اران نام برده است . وی اران و شیروان را از آذربایجان جدا دانسته  
 است. اسکندر بیگ در کتاب عالم‌آرای عباسی از «قصبات آذربایجان  
 و شیروان و اران گرجستان» یاد کرده است<sup>۳۸</sup> .  
 در کتاب برهان قاطع که به سال ۱۰۶۲ هجری نوشته شده است،  
 در زیر عنوان ارس چنین آمده است :  
 « ارس - بفتح اول و ثانی و سکون سین بی نقطه نام رودخانه‌ای  
 است مشهور که از کنار تفلیس و مابین آذربایجان و اران می‌گذرد»<sup>۳۹</sup> .  
 شاید مسیر ارس از نظر جغرافیایی اندکی نادرست و آشفته باشد .  
 ولی قدر مسلم آن است که نگارندهٔ کتاب ، این رود را همانند دیگر  
 مؤلفان گذشته ، حدفاصل و مرز میان آذربایجان و اران دانسته است و  
 تنها سرزمین واقع در کرانهٔ جنوبی رود ارس را آذربایجان نامیده است .

۳۷ - ر.ش. به مطلع السعدین سمرقندی.

۳۸ - ر.ش. به تاریخ عالم‌آرای عباسی، نوشته اسکندر بیگ منشی، ص ۱-۱۶.

۳۹ - محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان ، برهان قاطع، به اهتمام

شادروان دکتر محمد معین ، جلد اول، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۲، ص ۴۱.

همه این مآخذ و بسیاری اسناد و مدارك دیگر دلیلی است روشن  
 بر این که سرزمین اران و شیروان همواره از آذربایگان جدا بوده و  
 در گذشته هرگز نام آذربایجان بر اران گفته نشده است.<sup>۴۰</sup>  
 مدارکی از جغرافی نگاران و مورخان باستان و عهد اسلامی در  
 پیرامون جایگاه جغرافیایی آذربایجان از نظر خوانندگان گذشت. حال  
 می‌کشیم اسناد و مدارکی از دانشمندان روسی و محققان شوروی در  
 این زمینه ارائه کنیم.<sup>۴۱</sup>  
 یانوفسکی مورخ روسی که در سده نوزدهم میلادی می‌زیست،  
 در کتاب خود زیر عنوان «پیرامون آلبانیای قفقاز در روزگار باستان»  
 که او آخر نیمه نخست سده نوزدهم انتشار یافت، با تکیه به نوشته‌های  
 مورخان و جغرافی نگاران باستان چنین نوشت:<sup>۴۲</sup>  
 «آلبانیای باستان در دشت آلازان و شکی و شیروان قرار داشت»<sup>۴۰</sup>.  
 وی با تکیه به نوشته بطلمیوس، رود شمالی آلبانیا را، همان رود  
 سومقائیت در شبه جزیره آبشوران خوانده است.<sup>۴۱</sup>  
 یانوفسکی ضمن بحث پیرامون رودهای آلبانیای قفقاز با تکیه  
 به نوشته‌های مورخان و جغرافی نگاران باستان می‌نویسد: «رودخانه‌های  
 آلبانیای قفقاز بنابر نوشته‌های باستان به رود کرمی ریختند، نه به دریای  
 خزر»<sup>۴۲</sup>.

40— Ianovskii A. O derevnei Kavkazskoi Albanii, Zhurnal ministr. narodnogo prosveshcheniia za 1846 g., SPb., ch.2 str. 97-136, 161-203.

۴۱ - همانجا.

۴۲ - همانجا.

یکی دیگر از مورخان گذشته روسی بنام شوپن ، با تکیه به نویسندگان و مورخان باستان ، بویژه مورخان ارمنی ، معتقد بود که سرزمین آلبانیای قفقاز در سمت راست و چپ رود کُر و کرانه دریای خزر قرار گرفته است .

دورن ، دانشمند و محقق برجسته روسی ، ضمن اظهار نظر در پیرامون آلبانیای قفقاز چنین آورده است :

« آلبانیا محدود بوده است به سرزمین سرمتها ( کوههای کراون ) ، ایبری ( گرجستان ) ، رود آلازان ، ارمنستان ، ملتقای رود کُر به ارس و دریای خزر که شامل شکی ، شیروان و جنوب داغستان تا دربند می شود »<sup>۴۳</sup>.

۱ . علی یف دانشمند قفقازی ، ضمن اظهار نظر پیرامون نوشته دورن چنین خاطر نشان کرد که « دورن بطور کلی سرزمین آلبانها را به درستی یاد کرده است »<sup>۴۴</sup>.

بر خوداریان مورخ ارمنی در کتاب خود زیر عنوان « تاریخ - آغوان » که به سال ۱۹۰۲ در تفلیس به چاپ رسید ، در پیرامون مرزهای آلبانیای قفقاز چنین نوشت :

« آلبانیای قفقاز در شرق به سواحل بحر خزر و رود ارس محدود شده بود ، در شمال به دربند منتهی می گردید ، در غرب آلازانی ،

43 - Dorn B., Kaspil (O pokhodakh drevnikh russkikh V Tabaristan). SPb., 1875.

44 - « Voprosy istorii Kavkazskoi Albanii », reol. Igrar-Aliev, izdatelstvo AN Az SSR, Baku, 1962, str. 21.



خونارا کرت (Khunarakert) و به رود دزورا گت (Dzoraget) و در جنوب به کوه‌های ارتساخ (Artsakh) و رود گرگر تا ملتقای آن به رود ارس منتهی می‌شد»<sup>۴۵</sup>.

بنابه عقیده بر خوداریان، در روزگار پادشاهی ارشکیان در ارمنستان، کر سرحد جنوبی آلبانیا بود. ولی در سده پنجم میلادی آلبانیا، نواحی اوتیگگ (Utig) و ارتساخ را ضمیمه خاک خود کرد<sup>۴۶</sup>. مارکوارت با تکیه به نوشته‌های تئوفانس میلتی درباره مرزهای ایران، چنین نوشته است:

«اران شامل اراضی شیروان، قبله (Kabala)، شکی و مغان بود و میان رود کر و ارس قرار داشت. شهر بزرگ این سرزمین پرتوه است»<sup>۴۷</sup>.

بنا به نوشته بارتولد دانشمند شهیر روسی، اران همان آلبانیا است که از دربند تا تفلیس امتداد داشت و مرزهای جنوب و جنوب غربی آن به ارس منتهی می‌شد. وی در این باره چنین آورده است:

«آلبانیا در روزگار باستان و نیز بعدها به هنگامی که اران نامیده شد به سرزمینی گفته می‌شد که از ناحیه دربند در شمال شرق تا شهر تفلیس در غرب و تا رود ارس در جنوب و جنوب غرب امتداد داشت. بعدها مؤلفان متأخر، سرزمینی را که میان شیروان و آذربایجان نهاده شده است، اران نامیدند. یاقوت در معجم البلدان فاصله

45 - Barkhudarian M., Istorii agvan, Tbilisi, 1902.

۴۶ - همانجا.

47 - Marquart J., Eransahr nach Geographie des Ps Moses Xorenac'i. Berlin 1901.

دورود کر و ارس را اران نامیده است»<sup>۴۸</sup>.

وی در پیرامون تختگاه اران می نویسد: «شهر پرتوه که پایتخت اران بدانجا انتقال یافت در سده ششم میلادی کنار رود ترتر قرار داشت»<sup>۴۹</sup>.

کریمسکی در پیرامون حدود آلبانیای قفقاز چنین نوشته است:

«سرزمین آلبانیا از ساحل راست و چپ رود کر و ایبری- (گرجستان) تادریای خزر امتداد داشت. در دوسوی رود آلبانها می زیستند. بعدها آلبانیایا (آغوانیا) اران نام یافت. این سرزمین از دربند تا گرجستان و دوسوی رود کر امتداد داشت. بعدها اران تنها از کرانه راست رود کر امتداد یافت و شامل سرزمینی میان رود کر و ارس گردید»<sup>۵۰</sup>.

کریمسکی قبله را یکی از قدیمترین شهرهای آلبانیا می شمارد<sup>۵۱</sup>.

استادبارتولد در مورد مرزاران و آذربایجان چنین نوشت:

«رود ارس که اکنون آذربایجان ایران را از قفقاز جدا می کند، در روزگاران کهن مرز قومی و نژادی قاطعی بود میان سرزمین ایرانی ماد و سرزمین آلبانیا که بنا به نوشته

---

48- Bartold V. V , Sochineniia, Tom III, Izdatelstvo «Nauka», Moskva, 1965, str. 334

۴۹ - همانجا.

50- Krimskii A. E , Stranitsy iz istorii Severnogo ili Kavkazskogo Azerbaidzhana (Klassicheskaia Albaniia), Sb. St. V chast E. F. Oldenburga, Moskva, 1934, str. 289.

۵۱ - همانجا ، ص ۳۰۵.

ن . یا مار اقوام آن یافشی بوده‌اند»<sup>۵۲</sup>.

وی در ادامه سخن نوشت : « تفاوت‌های قومی و نژادی میان آذربایجان و آلبانیا ، حتی در دوره اسلام نیز بر طرف نشد»<sup>۵۳</sup>.  
از نوشته استاد بارتولد به سهولت می‌توان دریافت که سرزمین آلبانیای قفقاز نه تنها از ماد خرد (آذربایگان) جدا بوده است ، بلکه اقوام این دو سرزمین از یک تیره نبوده‌اند. مردم آذربایگان از قوم ایرانی-ماد و مردم آلبانیای قفقاز بنابر عقیده آکادمیسین مار از اقوام یافشی بوده‌اند . مادر آینده خواهیم دید که زبان و مذهب مردم این دو سرزمین نیز یکی نبوده است .

یرمیان، در مقاله خود زیر عنوان «موسی کاگان کاتوئیسکی» که نام دیگر گونی یافته «موسی کاگان کاتواتسی» است ، از سفر و راز - تیرداد شاهزاده پارتی آلبانیا و رفتن وی به دربار آلپ ایلیتور (Alp Ilitver) خاقان خزر سخن رانده می‌نویسد که «او این مسافت را از پرتوه (بردعه) تامخاچ قلعه کنونی طی کرده است»<sup>۵۴</sup>.

این نکته مؤید نظر کریمسکی و بارتولد بوده است که پرتوه را یکی از قدیمترین شهرها و تختگاه آلبانیای قفقاز دانسته‌اند .

یامپولسکی محقق دیگر شوروی به صراحت در مقاله خود نوشت

---

52- Bartold V. V , Sochineniia, Tom II, chast 1, izdatelstvo vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 775.

۵۳- همانجا ، ص ۷۷۷.

54- Eremian S. T., Torgovie puti Zakavkaziia (Po Tabula Peutingeriana), VDI, 1939, No 1, str. 79, 97.

که «آلبانیا (اران) در شمال اتروپاتن (آذربایجان) قرار داشت و خط مرزی میان سرزمینهای مذکور، دورودخانه کُر و ارس بود»<sup>۵۵</sup>.

گرچه یامپولسکی مقاله خود را در بحبوحه تبلیخ پیرامون الحاق آذربایجان به قفقاز نوشت و به خلاف بارتولد در خدمت این تبلیخ قرار گرفت، با این همه ناگزیر از ذکر برخی حقایق شد و رود ارس را مرز میان دو سرزمین آذربایجان و اران دانست.

همه این مآخذ و بسیاری اسناد و مدارک دیگر، دلیلی است روشن بر این که سرزمین آلبانیای قفقاز و بدیگر سخن اران و شیروان همواره از آذربایگان جدا بوده و در گذشته هیچ گاه نام آذربایجان بر اران گفته نشده است.

هر گاه اسناد و مدارک وزارت امور خارجه ایران و روسیه تزاری و کتابهایی را که تا سال ۱۹۱۸ میلادی در روسیه نوشته شده است از نظر بگذرانیم، به روشنی می بینیم که سرزمین اران و شیروان هرگز نام آذربایجان نداشته اند و گاه به همان نام اران و شیروان و گاه قفقاز نامیده می شده اند.

برای روشن شدن مطلب به سندی که پیش از دگر گونی اکتبر سال ۱۹۱۷ در روسیه به چاپ رسیده است اشاره می کنیم. این سند از مدارک دوران امپراتوری روسیه است که نگارنده از آن بهره جسته است. در ضمن عین سند و متن روسی آن از نظر خوانندگان می گذرد

---

55 - Iampolskii Z. I., K voprosu ob odnoimennost drevneishego naseleniia Atropateny i Albanii, « Tr. Instituta istorii i filosofii », 1954 Tom 4. str. 100, 108.

تاجای شك و شبهه‌های باقی نماند.

در دایرةالمعارف روسی که چاپ و انتشار آن از سال ۱۸۹۰ میلادی آغاز گردید و در شهرهای سن پترزبورگ پایتخت امپراتوری روسیه و لایپزیگ آلمان به چاپ رسید، زیر عنوان «آلبانیا» چنین آمده است:

«آلبانیا نام باستانی سرزمینی است در شرق و جنوب قفقاز میان دریای سیاه (Pontus Euxinus) و دریای خزر، در شمال ارمنستان که رود «کیروس» (کر) مرز آن بود. ساکنان این سرزمین همان مردم شیروان کنونی و جنوب داغستان هستند»<sup>۵۶</sup>.

در دایرةالمعارف مذکور چنین آمده است که «آلبانها تابع دولت روم بودند»<sup>۵۷</sup>.

در جلد سیزدهم دایرةالمعارف نامبرده طول و عرض جغرافیایی قفقاز با وضوح تمام ارائه شده است که آن را از  $۳۸/۵$  تا  $۴۶/۵$  درجه عرض شمالی دانسته است. در صفحات این دایرةالمعارف روسی به صراحت نوشته است که «این سرزمین (قفقاز) از جنوب به رود ارس منتهی می گردد»<sup>۵۸</sup>.

در همین جلد اسامی مجموعه شهرهای قفقاز و ماوراء قفقاز که

---

56- «Entsiklopedicheskii slovar», pod redaktsiei Professor I. E. Andreevskago, Tom 1. SPb., 1890. str 359.

۵۷- همانجا.

58- «Entsiklopedicheskii slovar», Tom XIII. izdateli Brokgauz (Leiptsig), Efron, SPb., 1894 str. 818-819.

به دوازده استان بخش گردیده بود ، ذکر شده است . استانهای مذکور عبارتند از :

« استاوروپول ، ترسک ، کوبان ، ناحیه دریای سیاه ، کوتایسی ، تفلیس ، ایروان ، باکو ، الیزابتوپول (گنجه) ، داغستان ، کارسک ، زاکاتالا » ۵۹ .

در بخش مذکور هیچ نامی از « آذربایجان » عنوان نشده است . در ضمن از وجود مردمی بنام « آذربایجانی » در این سرزمین سخنی بهمین نیامده است . بلکه در سراسر این مجموعه ترکی زبانان قفقاز « تاتار » نامیده شده اند . ضمناً در دایرة المعارف مذکور نامی از ازاران برده نشده است . ولی نام شیروان را در صفحات آن می بینیم .

هر گاه در شمال رود ارس سرزمینی به نام « آذربایجان » وجود می داشت ، بی گمان در مجلدات دایرة المعارف نامبرده ذکر می شود از آن بهمین می آمد . ولی کمترین اشاره ای به وجود سرزمینی زیر عنوان « آذربایجان » در شمال رود ارس نشده است .

در جلد نخست همان دایرة المعارف زیر نام « آذربایجان » چنین آمده است :

« آذربایجان یا ادربیجان (سرزمین آذر - آتش ، به زبان پهلوی اتورپاتکان ، به زبان ارمنی ادربادکان) استان شمال غربی ثروتمند و صنعتی ایران است . آذربایجان از جنوب محدود است به کردستان ایران (استان اردیال) و عراق عجم (ماد) ، از غرب به کردستان ترکیه

59- « Entsiklopedicheski slovar », Tom XIII, izdateli Brokgauz (Leiptsig), Efron. SPb., 1894, str 819.

# ЭНЦИКЛОПЕДИЧЕСКІЙ СЛОВАРЬ,

ПРОФЕССОРА И. Е. АНДРЕЕВСКАГО.

ТОМЪ I.

А—Алтай.

ИЗДАНИЕ: Ф. А. Брокгаузъ (Лейпцигъ);  
В. А. Ефронъ (С.-Петербургъ).

С.-ПЕТЕРБУРГЪ.

1883

کتابخانه مرکزی  
Tehran University



58681  
037  
188

339

818-819

Албанинъ. Это имя носила древняя страна восточнаго берега Балканскаго моря, а именно та часть Балканскаго полуострова, которая находится между Балканскими горами, с одной стороны, и Ионическимъ моремъ, с другой. Имя Карсы, которое носила эта часть страны, сближается съ именемъ Карскаго государства Шерванъ въ восточной Ассиріи. Имя Карсы у древнихъ, какъ и у современныхъ, означало часть страны, которая находится между Балканскими горами, с одной стороны, и Ионическимъ моремъ, с другой. По большому счету, это была область, которую турки называютъ Историюскую рать, или область, которая находится по восточному берегу Ионическаго моря. Имя Карсы, которое носила эта часть страны, сближается съ именемъ Карскаго государства Шерванъ въ восточной Ассиріи. Имя Карсы у древнихъ, какъ и у современныхъ, означало часть страны, которая находится между Балканскими горами, с одной стороны, и Ионическимъ моремъ, с другой.

## Численность населения

Численность населения восточнаго берега Балканскаго моря, между Балканскими горами и Ионическимъ моремъ, в 1878 году была следующая:

Населеніе въ 1878 году	Населеніе въ 1878 году (по другимъ даннымъ)	Населеніе въ 1878 году (по другимъ даннымъ)
Всего	1,000,000	1,000,000
Греческаго	500,000	500,000
Болгарскаго	300,000	300,000
Сербскаго	100,000	100,000
Другихъ	100,000	100,000

نقل از فرهنگ دائرة المعارف بزرگ روسی، جلد اول، سن پترزبورگ، سال ۱۸۹۰، ص ۳۵۹-۳۵۸ و ۸۱۹

# ЭТИМОЛОГИЧЕСКИЙ СЛОВАРЬ.

ТОМЪ XIII.

Имидозоиры — Историческая школа.

ИЗДАТЕЛИ: { Ф. А. БРОКГАУЗЪ (Лейпцигъ).  
{ И. А. ЕФРОВЪ (С.-Петербургъ).

С.-ПЕТЕРБУРГЪ.

Типографія Акад. Общ. Брокгаузъ-Ефровъ, Прочный пер. № 6.

1893.



کتابخانه مرکزی  
Central Library  
Tehran University

212-213

Азербейджанъ, или Азербейджанъ —  
отвѣдная земля, въ западномъ Азри-  
пѣтанѣ, въ армянскомъ Азербейджанѣ, съ  
малъ обширною провинціею и сѣмью бѣга-  
тыя торговля и промышленная область. Прости-  
рается на югъ персидскаго Курдистана (и  
прод. Арміана) и Иракъ-Аджма (Мана), на  
западъ турецкаго Курдистана, и турецкаго  
Аджма, на сѣверъ русскаго Кавказа (на  
югъ Закавказья) отъ которой она отдѣла въ Ар-  
сенъ, на востокъ русскаго области Тавишъ и  
персидскаго края Тахана и Исфагана. Гора  
Оль передъ сѣверъ съ азиатскаго берега  
роста, вѣдущая 10480 футовъ. Въ XVI и  
XVII в. она много пострадала отъ Османовъ.  
Базъ ограниченнаго столѣтія и здѣсь извѣстна-  
чество передъ ея насильствомъ престола Омаръ  
Аббасъ-Мирза. А. земля всегда значительна

نقل از فرهنگ دائرة المعارف بزرگ روسی، جلد سیزدهم.

سن پترزبورگ، سال ۱۸۹۳، ص ۲۱۲-۲۱۳



و ارمنستان ترکیه<sup>۶۰</sup>، از شمال به ارمنستان روس و جنوب قفقاز که رود ارس آن را قطع می کند، از شرق به استان گیلان در کرانه دریای خزر... مساحت آذربایجان ۱۰۴۸۴۰ کیلومتر مربع است... در سده هفدهم میلادی صدمات فراوانی از سوی ترکان عثمانی بر آذربایجان وارد آمد. آذربایجان به عنوان استان مرزی و جایگاه ولیعهد ایران (چون عباس میرزا) از اهمیت فراوان برخوردار است»<sup>۶۱</sup>.

از مطلب ارائه شده چند نکته درخور توجه است:

۱ - نکته نخست مربوط به طول و عرض جغرافیایی قفقاز است که از طول و عرض جغرافیایی آذربایجان جدا است. هر گاه به دایرةالمعارف جدید شوروی به نقشه سرزمینی که به خطا نام جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان بر آن نهاده اند مراجعه شود، معلوم می گردد که جنوب این سرزمین در همان حد ۳۸/۵ درجه عرض شمالی است که با عرض جغرافیایی ارائه شده از سوی دایرةالمعارف امپراتوری روسیه یکی است<sup>۶۲</sup>. با این تفاوت که در دوران روسیه تزاری سرزمین

---

۶۰ - بخشی از ارمنستان در سرزمین ترکیه قرار داشت که از آن جمله بودند شهرهای قارص و اردهان، ولی پس از قتل عام ارمنه در سال ۱۹۱۵، این نواحی از سکنه بومی خالی شد و بسیاری از ارمنیان ناگزیر جلای وطن کردند. از این رو در دایرةالمعارف مذکور عنوان «ارمنستان ترکیه - عثمانی» آمده است.

61 - «Entsiklopedicheskii slovar». Pod redaktsiei professora I. E. Andreevskago. Tom 1, SPb. 1890, str. 212-213.

62 - «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia», Glav. redaktor →

شمال ارس و جنوب قفقاز نام آذربایجان نداشت.

۲ - در دایرةالمعارف منتشر شده در دوران امپراتوری روسیه،

هیچ نامی از «آذربایجان ایران» و یا «آذربایجان روسیه» همانند

«ارمنستان ترکیه» و «ارمنستان روسیه» برده نشده است. بلکه تنها از

یک «آذربایجان» سخن رفته و این همان «آذربایجان ایران» است.

۳ - بنابه نوشته دایرةالمعارف منتشره در دوران امپراتوری

روسیه، سرزمین آذربایجان از شمال به رود ارس محدود می گردد و

این خود نمودار آن است که آنسو و بدیگرسخن شمال رود ارس

آذربایجان نبوده است.

۴ - نکته چهارم که مبتنی بر ارقام و از همه دقیقتر و روشنتر است،

مساحت آذربایجان است. در دایرةالمعارف روسیه تزاری مساحت

سرزمین آذربایجان ۱۰۴۸۴۰ کیلومتر مربع آمده است. به بینیم این

رقم تاچه پایه ما را به حقیقت نزدیک می کند.

برای روشن شدن مطلب نخست از دایرةالمعارف جغرافیایی

شوروی که به سال ۱۹۶۰ چاپ آن در شهر مسکو پایتخت اتحاد شوروی

آغاز شد، نقل قول می کنیم. در جلد نخست دایرةالمعارف جغرافیایی

نامبرده، مساحت سرزمینی که اکنون «آذربایجان شوروی» و گاه

«آذربایجان شمالی» نامیده می شود ۸۶۶۰۰ کیلومتر مربع آمده است.<sup>۶۳</sup>

←A. M. Prokhorov. Trete izdanie, Moskva, izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopediia», 1970. Tom 1, str. 248.

63— «Kratkaia Geograficheskaia Entsiklopediia», Glav. redaktor A. A. Grigorev. Tom 1, Gos. nauch. izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopediia», Moskva, 1960, str. 38.

در همان صفحه نیز مساحت آذربایجان ایران بیش از صد هزار کیلومتر مربع نوشته شده است<sup>۶۴</sup>.

هر گاه شمال رود ارس « آذربایجان » نام می داشت ، آنگاه در دایرةالمعارف روسیه تزاری که او اخر سده نوزدهم میلادی انتشار یافت ، باید مجموع مساحت آذربایجان حدود ۱۹۰ هزار کیلومتر مربع می بود . سبب چیست که در ارائه میزان مساحت آذربایجان که از سوی دولت روسیه تزاری و مراجع علمی و پژوهشی آن کشور شناخته شده بود ، با مساحت آذربایجان حقیقی ( آذربایجان ایران ) اختلافی وجود ندارد ؟ آیا این خود نشانه آن نیست که بعدها ( چنان که خواهد آمد ) دیگر آن نام « آذربایجان » را به غارت بردند و بر سر زمین دیگری در شمال رود ارس نهادند ؟

---

64— « Kratkaia Geograficheskaia Entsiklopediia ». Glav. redaktor A. A. Grigorev. Tom 1, Gos. nauch. izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopediia», Moskva, 1960, str. 38.

# بخش چهارم



## نظریان تور کیستها در پیرامون ترکان

از آغاز سده بیستم در سرزمین عثمانی - ترکیه - اندیشه «پان-تور کیسم» قوت گرفت. نخست گروهی از ترکان کوشیدند «پان-اسلامیسم» را به خدمت «پان تور کیسم» در آورند و حاکمیت ترکان را بر سر کشورهای اسلامی خاورمیانه و نزدیک مستقر گردانند. اینان از یک سو درباره اتحاد اسلام داد سخن می دادند و از سوی دیگر «پان-تور کیسم» و اجزاء آن، از جمله «پان تورانیسم» را تبلیغ می کردند. برای روشن شدن مقاصد «پان تور کیستها» جا دارد بخشی از تصویبنامه کمیته مرکزی حزب «اتحاد و ترقی» که نموداری از بکار گرفتن «پان اسلامیسم» و قرار دادن آن در خدمت پان تور کیسم است، از نظر خوانندگان بگذرد.

در تصویبنامه کمیته مرکزی حزب «اتحاد و ترقی» مورخ سال

۱۹۱۱ میلادی از تبدیل امپراتوری عثمانی به امپراتوری اسلامی سخن رفته و حق تأسیس سازمانهای ملی از سوی دیگر ملتهای مسلمان منع شده است. کمیته مرکزی حزب مذکور مدعی رواج زبان ترکی در سراسر «امپراتوری اسلامی» شد و آنرا شرط لازم برای تثبیت حاکمیت ترکان و استحاله دیگر ملتهادانست. تنها نکته ای که در این تصویبنامه اندکی مبهم می نماید، واژه «مسلمین» است. هر گاه واژه «مسلمین» را برداریم و بجای آن واژه «ترکان» را بگذاریم، مسئله تمام و کمال روشن می گردد. در تصویبنامه مذکور چنین آمده است.

«امپراتوری (مقصود امپراتوری عثمانی است - م) باید به - امپراتوری اسلامی بدل شود و به هیچ ملت دیگری نباید حق تأسیس سازمان ملی و ویژه آن ملت داده شود. . . . رواج زبان ترکی بهترین وسیله برای تثبیت حاکمیت مسلمین و استحاله دیگر ملتها است»<sup>۱</sup>.

بی اختیار دو پرسش مطرح می شود :

۱- چرا رواج زبان ترکی بهترین وسیله برای تثبیت حاکمیت مسلمین است؟

۲- دیگر ملتها در چه قوم و یا ملتی باید مستحیل گردند؟

در مورد نخست اگر مقصود تثبیت حاکمیت مسلمین باشد، آنگاه

---

1- «L'Asie française», 1917, No. 171. P. 174, D. Evgenev, Voprosy etnogeneza Turok v turetskoi istoricheskoi literature. «Etnicheskie protsessy v stranakh Perednei Azii», Moskva, 1963, str. 71.

چه ضرورتی به زبان ترکی است. حال آن که اکثر مسلمین منطقه به زبان عربی سخن می گویند. بدین سبب است که نگارنده اعتقاد دارد هر گاه واژه «ترکان» را بجای «مسلمین» قرار دهیم، جمله بدین صورت در می آید: «رواج زبان ترکی بهترین وسیله برای تثبیت حاکمیت ترکان است».

و اما در مورد دوم همواره استحالة ملی شامل مستحیل شدن ملت و یا ملی در ملت دیگر است. چنان که اشاره شد، هر گاه واژه «ترکان» را بجای «مسلمین» بگذاریم و اندیشه «رواج زبان ترکی» را نیز از نظر دور نداریم، مسئله روشن می شود و معلوم می گردد که هدف، استحالة دیگر ملتها در «ملت ترک» بوده است.

چنان که ملاحظه می شود در کشور «ترکان عثمانی» ایدئولوژی «پان اسلامیسم» به عنوان وسیله ای در خدمت «پان تور کیسم» قرار گرفت. ولی در دوران ضعف امپراتوری مذکور، ایدئولوژی پان اسلامیسم، اندک اندک از پان تور کیسم جدا شد.

ترکان جوان و بازماندگان کمالیست آنان که پیرو مصطفی کمال معروف به «آتاتورک - پدر ترکان» بودند، چون اتحاد اسلام را موافق مقصود نیافتند، راه «اتحاد ترکان سراسر جهان» را در پیش گرفتند و در این رهگذر ضمن تلاشهای سیاسی به کوششهای «علمی و پژوهشی» در مسیر یکی شمردن تاریخ و گذشته اقوام و ملل ترکی زبان پرداختند. در این زمینه چند دگرگونی و تحریف در مسایل تاریخی عنوان شد که عبارتند از:

۱- ترکی زبانان ساکن سرزمینهای آسیا و اروپا، گویا از جای

دیگری به این نواحی کوچ نکردند، بلکه خود گویا از ساکنان اصلی این سرزمینها بودند.

۲- برای اثبات این اندیشه نادرست، چاره‌ای نبود جز آن که اقوام باستانی سرزمینهای مذکور به عنوان اجداد و نیاگان ترکان و انمود شوند.

۳- برای این منظور لازم آمد ماهیت قومی و زبان اقوام کهن شرق، بویژه آسیای مقدم مورد انکار قرار گیرد و با اصطلاح در آنها «تجدید نظر» شود.

هر گاه نوشته ضیاء گوك آلپ را که یکی از نظریه پردازان مشهور پانتور کیسم است اندکی مورد توجه قرار دهیم، پس آنگاه مسیر حرکت پانتور کیستهای کوچك و بزرگ و هدفشان روشن خواهد شد. وی در کتاب خود زیر عنوان «مبانی ترك شناسی» چنین نوشت:

«برخی از دانشمندان می‌گویند تا به صورتی تصنعی ترکان، از جمله ترکان آسیای میانه، کرانه رود ولگا، سیبری و آسیای صغیر را از یکدیگر جدا جلوه دهند و آنان را از ملتها و اقوام جدا گانه به شمار آورند. هدف ما آن است که صد میلیون ترك را در ملتی واحد متحد گردانیم»<sup>۲</sup>.

نظریه پردازان و تاریخ نگاران دیگر چون گون آلتای نیز ترکان را قدیمترین و کهنترین اقوام شرق دانسته‌اند و بر این عقیده‌اند که ترکان حدود پنجهزار سال پیش از میلاد، از آسیای میانه به سرزمینهای کنونی خویش نقل مکان کردند.

2 - Ziya Gokalp. Turkculugun esaslari, Istanbul, 1952, s.28.

در دومین کنگره تاریخ ترکیه که از سوی جامعه مورخان آن کشور برگزار شد، اکثر سخنرانان اعلام داشتند که «ترکان نخستین-مشعلداران فرهنگ جهانی بودند»<sup>۳</sup>.

مورخان ترك در اثبات این مقصود چند نکته عنوان کردند که تاکنون هرگز از دیدگاه تاریخ به ثبوت نرسیده و تأیید نشده است. نخست آن که سرزمین آسیای میانه را جایگاه باستانی ترکان نامیده‌اند.

دو دیگر آن که ترکان را با «توران» و «تورانیان» یکی شمرده‌اند. سه دیگر آن که اقوام بسیار کهن آسیای مقدم از جمله ایلامیان، شومریان، هوریان، کوتیان، کاسیان، میتانیان، هیتیان، اورارتیان، سوبارها و سرانجام مادها را از اقوام ترك دانسته‌اند. نگارنده می‌کوشد تا آنجا که میسر باشد به اختصار نکات مذکور را که از سوی مورخان ترك به ابهام و تاریکی کشانیده شده است، روشن گرداند.

۱- آیا سرزمین آسیای میانه از روزگاران بسیار کهن سرزمین ترکان بود؟

همه مورخان جهان جز گروهی از مورخان پان‌تورکیست در یک نکته اتفاق نظر دارند و آن ترك نبودن ساکنان و اقوام باستانی آسیای میانه است. استادبارتولد، دانشمند ترك‌شناس برجسته شوروی، باختریان، سکائی‌ان، خوارزمیان، پارتیان و سغدیان را ساکنان باستانی آسیای میانه

---

3- İkinci Türk Tarih Kongresi, İstanbul, 1943, s. XXXII.



دانسته است<sup>۴</sup>. وی اقوام مذکور را از نژاد آریایی نامیده و بر آن است که پیش از حمله اسکندر مقدونی، نخست حاکمیت در دست خوارزمیان بود و پس از خوارزمیان، باختریان فرمانروا شدند<sup>۵</sup>. استاد بارتولد، آیین مزدیسنا را زائیده محیط و مردم خوارزم دانسته است<sup>۶</sup>.

به بینیم اسناد و مدارک بجا مانده از عهد باستان تا چه پایه مؤید این نظر است.

در اوستا به تکرار از «ایران ویج» یا «ایران ویجه» که نام سرزمین آریائیان است، سخن رفته است. شادروان استاد پورداود معتقد است که «ایران ویجه» یا «ایرین ویجه» به سراسر ایران زمین بزرگ گفته نمی شد، بلکه اسم قطعه خاکی است که نخست ایرانیان به آنجا با اقامت افکندند و از آنجا متدرجاً پیشتر رفته سراسر ایران زمین را فرا گرفتند و بعدها همه ممالکی که در تصرف آنان بوده ایرین یا ایران نامیده شده است<sup>۷</sup>. در مورد این محل اختلاف نظرهایی وجود دارد. برخی از پژوهندگان با استناد به نوشته های فصل ۲۹ فقره ۱۲ کتاب پهلوی بندهشن «ایران ویج را در طرف آذربایجان» دانسته اند. بعضی نیز به سبب نزدیکی نام متأخر آلبانیای قفقاز که از سوی جغرافی نگاران ایرانی و

---

4. Bartold V. V., Sochineniia, Tom 2, chast 1. Izdatelstvo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 109

۵- همانجا، ص ۱۰۹-۱۱۰.

۶- همانجا، ص ۱۱۰.

۷- «یسنا»، (جلد اول) جزوی از نامه مینوی اوستا، گزارش استاد پورداود، زیر نظر دکتر بهرام فره وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران،

۲۵۳۶، ص ۳۸.

عرب «اران» ضبط شده است بانام ایران، چنین پنداشته اند که ایران ویج آنجا بوده است. حال آن که استرابون ضمن بحث پیرامون رسوم و عادات اهالی آلبانیا = اران، غیر ایرانی بودن آنان را ثابت می کند.<sup>۸</sup>

گروهی از خاورشناسان چون کیپرت Kiepert، گیگر Geiger، تیل Tiele، یوستی Yusti، آندر آس Andreas، مارکوارت - Marquart، بارتولد Bartold و دیگران، آسیای میانه، از جمله حدود خوارزم و دشتهای اطراف رود زرافشان (این رود در اوستا به صورت دایتی = دایتیا آمده که همان رود ایران ویج است)<sup>۹</sup>، سغد، مرو، بلخ، نسا = نیسایه یا مهرداد کرت، هرات، کابل و هلمند (هیرمند) را سرزمین نخستین آریائیان یا ایران ویج دانسته اند.<sup>۱۰</sup>

در مهریشت که از کهنترین سرودها و نیایشهای دینی ایرانیان است، از سرزمینها و منزلگاههای آریائیان یاد شده است. در فقره های ۱۳ و ۱۴ مهریشت چنین آمده است:

«نخستین ایزد مینوی که پیش از خورشید فنا ناپذیر تیزاسب در

---

۸- «یسنا» (جلد اول) جزوی از نامه مینوی اوستا، گزارش استاد پوردادود، زیر نظر دکتر بهرام فره وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶ ص، ۳۹-۴۰.

۹- «یشتها»، گزارش استاد پوردادود، به کوشش دکتر بهرام فره وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶ ص، ۲۴۱، ۲۸۳، ۲۸۷ و فرگرد ۲- وندیداد، فقره های ۲۰-۳۱.

۱۰- «یسنا»، جزوی از نامه مینوی اوستا، جلد اول، گزارش استاد پوردادود، زیر نظر دکتر بهرام فره وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶ ص، ۴۱-۴۲.

بالای کوه هرا ۱۱ بر آید نخستین کسی که بازینتهای زرین آراسته  
از فراز (کوه) زیبا سر بدر آورد از آنجا (آن مهر) بسیار توانا  
تمام منزلگاهان آریایی را بنگرد. آنجایی که شهریاران دلیر  
قوای بسیار مرتب سازند، آنجایی که کوههای بلند و چراگاهان  
بسیار برای چارپایان... موجود است. آنجایی که دریاها عمیق  
و وسیع واقع است. آنجایی که رودهای پهن قابل کشتی رانی<sup>۱۲</sup> با  
خیل امواج خروشان به سنگ خارا و کوه خورده به سوی مرو،  
هرات، به سوی سغد (گو) و خوارزم شتابد.<sup>۱۳</sup>

در سه فقره از فرگرد اول و ندیداد از شانزده کشور یاد شده است.  
در سر این کشورها ایران و بیج (ایرین و ئجه) نخستین سرزمین آریائیان  
قرار گرفته است. پس از ذکر ایرین و ئجه در فقرات بعد از ممالک شمال

---

۱۱- کوه هرا به صورت «هرائیتی» نیز آمده است. در ترجمه پهلوی این نام  
به صورت «هربرز» Harborz ذکر شده است که گویا همان البرز  
فارسی است. در اوستا، هرا کوهی است که از شرق به غرب کشیده شده است.  
چنین بنظر می رسد که این کوه در سرزمینهای شرقی واقع شده باشد. در فقره  
۱۳ مهریشت چنین آمده است که مهر فرشته فروغ، نخستین ایزد مینوی است  
که پیش از بر آمدن خورشید از کوه هرا به سراسر کشورهای آریایی می تابد.  
با تکیه بر این نکته، می توان کوه هرا را کوهی در مشرق دانست. زیرا از آنجا  
است که ایزد مهر بر سرزمینهای آریایی- مرو، هرات، سغد و خوارزم- می تابد.  
۱۲- استاد پورداد رودهای زرافشان، هریرود و جیحون یا آمودریا را از این-  
گونه رودها دانسته است. ر.ش. به «یشتها»، جلد اول، چاپ سوم، ص ۴۳۱.  
۱۳- «یشتها»، گزارش استاد پورداد، به کوشش دکتر بهرام فره وشی،  
انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۴۲۹-۴۳۱.

شرقی و شرقی ایران از سغد، مرو، بلخ - باختر - نيسايه ( میان مرو - و بلخ )، هرات، کابل، مسير رود هيلمند (هیرمند) و غیره سخن رفته است<sup>۱۴</sup>. استادپورداود، خوا ایریزم یا خوارزم را نخستین اقامتگاه آریائیان دانسته است. بسیاری از دانشمندان نیز بر این عقیده اند. استاد مارکوارت هم بر همین عقیده بود.

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه به هنگام بحث پیرامون خوارزم، آورده است که مردم این سرزمین، ورود سیاوش پسر کیکاوس را مبداء تاریخ می دانستند که نهصد و هشتاد سال پیش از اسکندر بوده است<sup>۱۵</sup>. هر گاه این رقم را به سال ۳۳۰ پیش از میلاد مسیح بیافزائیم، تمدن خوارزم دست کم به ۱۳۱۰ سال پیش از میلاد مسیح می رسد. شاید تمدن خوارزم بمراتب دورتر از این روزگار باشد.

دیاکونوف، با اتکاء به نوشته های اوستا، نخستین سرزمین آریائیان را فاصله اورگنج و چارجو و متعاقب آن مرو، هرات، دشت هامون، تجن (هریرود)، سبزوار، قندهار و نیشابور دانسته است. وی سکونت آریائیان در این سرزمینها را حدود هزاره سوم و هزاره دوم پیش از میلاد تخمین زده است<sup>۱۶</sup>.

۱۴ - «يسنا»، جزوی از نامه مینوی اوستا، گزارش استادپورداود، انتشارات -

دانشگاه تهران، جلد اول، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۴۲-۴۳.

۱۵ - ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه عن القرون الخالیه، به اهتمام زاخو، لایپزیک،

۱۹۲۳، ص ۳۵.

16 - «Istoriia Iranskogo gosudarstva i Kultury». Editors, B. G. Gafurov, E. A. Grantovsky, M. S. Ivanov, Moskva, 1971, str. 125, 127.

از مندرجات بندهشن چنین برمی آید که ایران ویج در طرف  
 آذربایجان است. در این کتاب از رود «دارجه» به عنوان رود بزرگ و  
 «رودباران» سخن رفته و زادگاه سپیتامان زرتشت را کنسار این رود  
 دانسته است. ولی محل این رود تا کنون به درستی شناخته نشده است.  
 بهر تقدیر، چه نخستین سرزمین آریائیان آسیای میانه و چه آذربایجان  
 باشد، دست کم در یک نکته جای تردید نیست و آن اینکه در نوشته‌هایی  
 چون یشتها و وندیداد که از روزگار آن بسیار کهن و به یقین پیش از پادشاهی  
 مادها و هخامنشیان برجا مانده است، آسیای میانه به عنوان سرزمین  
 آریائیان ذکر شده است.  
 هر گاه در این مورد که آذربایگان زادگاه سپیتامان زرتشت و یا  
 رگا (ری) دیار او بوده است، جای شبهه و تردید باشد، دست کم در  
 یک نکته نمی توان تردید داشت و آن این که ویشتاسپ، حامی و اشاعه  
 دهنده آیین زرتشت بر باختر باستانی - باکتریا و هیرکان - که بخشی  
 از سرزمین آسیای میانه است، فرمان می راند.  
 ای. م. دیاکونوف ضمن بحث پیرامون اوستا و ارتباط آن با  
 زبانهای ایرانی چنین نوشته است:

« نمی توانیم داوری کنیم که زبان اوستا به کدام یک از گروههای  
 زبانهای ایرانی مربوط می باشد. فقط یک نکته مسلم است که جای  
 پیدایش آن آسیای میانه و مشرق ایران (افغانستان کنونی و خراسان)  
 بوده است»<sup>۱۷</sup>.

۱۷ - دیاکونوف، آ. م.، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، بنگاه ترجمه و نشر -  
 کتاب، تهران، ۱۳۴۵، ص ۷۲.

در ضمن اشاره شد که ویشتاسپ (کی گشتاسپ) بسر باختر و هیرگان فرمان می راند. وجود این دو معلوم، ما را هدایت می کند به این که دشتهای اطراف رود دائیتیا و بدیگر سخن سرزمین آریاوویج معلوم و مشخص شود. در فقره های ۱۰۳، ۱۰۴ و ۱۰۵ آبان یشت چنین آمده است :

«از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردیسور ناهید رابستای کسی که... او را بستود. زرتشت پاك در آریاوویج در کنار رود- و نگوهی دائیتیا... از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردیسور ناهید که من کی گشتاسپ دلیر پسر لهراسب را همراه بر آن دارم که بحسب دین بیندیشد، بحسب دین سخن گوید، بحسب دین رفتار کند»<sup>۱۸</sup>.

این نوشته مؤید نظر آن گروه از خاورشناسانی است که رود دائیتیا یا رود ایران ویج را با رود زرافشان یکی دانسته اند. در ضمن از این فقره های آبان یشت به سهولت می توان دریافت که محل اشاعه آیین زرتشت، آسیای میانه و سرزمین وسیعی از خوارزم، باختر، هیرگان و غیره بوده است. در اسطوره های ایرانی نیز می بینیم که دامنه این فعالیت به حوضه رود هیلمند (هیرمند) کشیده شد و اسفندیار بخاطر پیکار با رستم راهی سرزمین سیستان گردید.

هرودوت در پیرامون مناطق آسیای میانه گزارشی دارد که با توجه به نامهای سرزمینها و اقوام ساکن آن، به سادگی می توان دریافت

---

۱۸- «یشتها» گزارش استاد پوزداود، به کوشش دکتر بهرام فره وشی، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۲۵۳۶، ص ۲۸۱-۲۸۳.

که آریائی‌ان در این اراضی سکنی داشتند. وی چنین نوشته است:  
« در آسیا دشتی هست که از هر سو در محاصره کوهها قرار گرفته  
است. کوهها نیز پنج گذرگاه دارند. این دشت در گذشته به  
خوارزمیان تعلق داشت. دشت مذکور از خوارزم به هیرگان  
(گرگان)، سرزمین پارتیان، سرنگام (درنگیان) و تامانها...  
می‌گذرد. از دامنه کوهها، آب به رود Ak (تجن-هریرود) می‌ریزد.  
این رود پنج شاخه شده و در درجه نخست اراضی اقوام یاد شده  
را آبیاری می‌کند»<sup>۱۹</sup>.

از نوشته هرودوت دو نکته رامی‌توان دریافت. نخست آن که سرزمین  
خوارزم پیش از روزگار هرودوت بمراتب وسیعتر از اراضی خوارزم  
در روزگار هخامنشیان بوده است. دو دیگر آن که اقوام ساکن  
سرزمینهای یاد شده که هرودوت از آنان نام برده است، آریایی بودند  
و در آریایی بودن اقوام مذکور خلاف نیست.

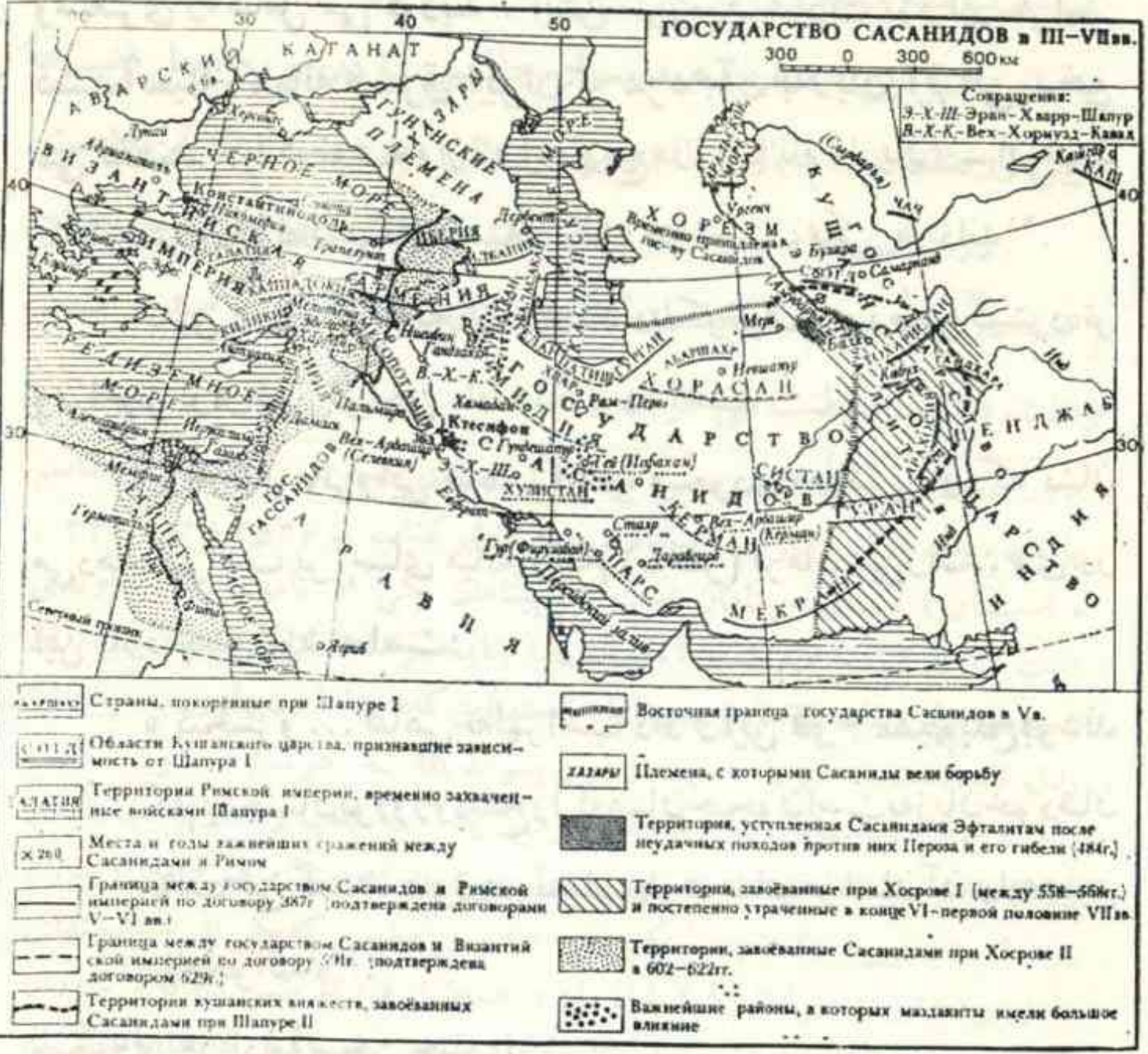
ای. م. دیاکونوف معتقد است که در روزگار ظهور مهریشت،  
آریاویج یا سرزمین آریائی‌ان، شامل اراضی مسیر هریرود، از جمله  
مرگیان (مرو)، مرغاب، سغد، خوارزم و کرانه‌های آمودریا، کشکه-  
دریا و زرافشان بوده است. وی در ادامه سخن چنین می‌نویسد:

« سرزمین آریائی‌ان در روزگار پدید آمدن سرود مهر، شامل  
سرزمینهای ساتاگیدی (یا کشور تامانها)، هاریا، مرگیان، دشتهای  
مسیر وسطای آمودریا و خوارزم بود»<sup>۲۰</sup>.

19 - « Istorija Iranskogo gosudarstva i Kultury », editors  
B. G. Gafurov, E. A. Grantovsky, M. S. Ivanov, Moskva,  
1971, str. 135.

۲۰ - همانجا، ص ۱۳۶.

مردمان ساکن در این مناطق در سده های سوم تا هفتم میلادی ، نقل از کتاب  
 تاریخ ایران ، بقلم چند تن از محققان شوروی ، زیر نظر ایوانف ،  
 از انتشارات دانشگاه دولتی مسکو ، سال ۱۹۷۷ ، ص ۱۱۹



نقشه ایران ساسانی در سده های سوم تا هفتم میلادی ، نقل از کتاب  
 تاریخ ایران ، بقلم چند تن از محققان شوروی ، زیر نظر ایوانف ،  
 از انتشارات دانشگاه دولتی مسکو ، سال ۱۹۷۷ ، ص ۱۱۹



ای. م. دیاکونوف در نوشته خود زیر عنوان «شرق ایران پیش- از کوروش» چنین اظهار عقیده می کند که در روزگار ظهور مهریشت، آریاوویج یا سرزمین آریائیان تنها شامل خوارزم نبود، بلکه سرزمین وسیعتری را شامل می گردید. این سرزمین عبارت بود از سراسر دشت آسیای میانه و شرق ایران که مردم آن به زبان ایرانی سخن می گفتند. دیاکونوف واژه «آریاوویج» را با نام «اریان» - ایران - که از سوی مؤلفان یونان باستان بکار رفته است، یکی می داند.<sup>۲۱</sup>

بدین روال آریاوویج از دیدگاه دیاکونوف سرزمینی گسترده تر و فراختر از اراضی نواحی یاد شده بوده است.

درباره فرمانروایی شاهان کیان، مسعودی مطالبی دارد که نشان می دهد لهراسب بر آسیای میانه و بلخ (باختر) فرمان می راند. وی در این باره چنین نوشته است:

«کیخسرو... شاهی به لهراسب داد و این قوم مقیم بلخ بودند که پایتختشان بود و رود بلخ را که همان جیحون است به زبان خودشان کالف می گفتند. هنوز هم بسیاری از عجمان خراسان آن را به همین نام خوانند»<sup>۲۲</sup>.

مسعودی در ادامه سخن چنین نوشت:

21- «Istoriia, Iranskogo gosudarstva i kullury», editors B. G. Gafurov, E. A. Grantovsky, M. S. Ivanov, Moskva, 1971, str. 137.

۲۲- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶، ص ۲۲۲.

« پس از لهراسب ، یشتاسب پادشاهی رسید و مقرر او بلخ بود. به سال سیام پادشاهی او ، زرادشت پسر اسپیمان<sup>۲۳</sup> سوی وی آمد» .

گرچه نوشته مسعودی در پیرامون نام پدر زرتشت خالی از تشویش نیست ، با این همه ، سند بسیار جالبی را در مورد محل اشاعه آیین زرتشت در آسیای میانه و نیز مردم این سرزمین ارائه کرده است. در کتاب « استر » از تورات ، ضمن بحث در پیرامون اخشورش- ( خشیارشا ) چنین آمده است که وی « از هند تا حبش برصد و بیست و هفت ولایت سلطنت می کرد»<sup>۲۴</sup> .

۲۳- مسعودی ، ابوالحسن ، مروج الذهب و معادن الجواهر ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، جلد اول ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۲۵۳۶ ، ص ۲۲۳ . « اسپیمان » همان سپیتامان است و سپیتامان یکی از نامهای ورجاوندی است که در کنار نام زرتشت آمده است ، بنا به نوشته استاد آبایف ، سپیتامان صورت پهلوی نام اوستایی « سپیتاما » است. این که سپیتاما در پهلوی به سپیتامان بدل شده است . گویا به سبب وجود پسوند an به آخر نام مذکور است . از مندرجات « یشتها » ۹۸ و ۱۳ چنین برمی آید که نامها و عناوین جانشینان زرتشت نیز سپیتاما بوده است. چنین بنظر می رسد که سپیتاما هم عنوان و هم نام بوده است . زیرا بنا به نوشته کتزیاس ، همسر آمیتیس که یکی از شخصیتهای مادی بود و نیز دختر استیاگک شاه ماد و همچنین فرزند پتس Petes سردار ایرانی در روزگار اردشیر اول شاهنشاه هخامنشی سپیتاماس Spitamas نام داشتند. در میان اقوام سکایی نیز سپیتاما به صورت نام خاص بکار رفته است . در ضمن یاد آور می شود که آئین زرتشت از اقوام آریایی سکا و سمرت پذیرفته نشد. برای آگاهی بیشتر ، ر.ش. به مقاله پروفیسور و. ای. آبایف زیر عنوان « شرحی در پیرامون واژه شناسی نامهای خاص ایرانی » ترجمه عنایت الله رضا ، مجله بررسیهای تاریخی ، سال دوازدهم ، شماره ۳ ، ص ۲۴۳-۲۳۹ .

۲۴- « عهد عتیق و جدید » ، ترجمه از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ، به همت انجمن پخش کتب مقدسه ، ZM ، ۱۹۷۵ ، ص ۷۷۱ .

این صد و بیست و هفت ولایت بسی گمان شامل ایران و انیران - خارج از ایران - بود . در نوشته‌های مورخان باستان مطالب بسیاری پیرامون اقوام ایرانی و غیر ایرانی تابع شاهنشاهی هخامنشی آمده است . با این همه کمتر اثری از وجود ترکان در آسیای میانه و یا نقطه دیگری از سرزمینهای تابع فرمانروایی هخامنشیان نمی‌توان یافت . بدین روال ادعای مورخان ترك و عثمانی مبنی بر ترك بودن اقوام آسیای میانه در روزگار باستان ، فاقد هر گونه دلیل و مدرک است .

بنابر اسناد و مدارک و نیز نوشته‌های مورخان چینی ، ایرانی ، رومی ، ارمنی و تازی معلوم و روشن است که کوچ ترکان به سرزمینهای بسیار دوردست آسیای میانه ، سده ششم میلادی و در روزگار شاهنشاهی ساسانیان آغاز شد . با این همه ترکان حتی در نخستین سده‌های اسلامی نیز آسیای میانه را در اختیار نداشتند . ابن حوقل که در سده چهارم هجری می‌زیست ، در کتاب مشهور « صورة الارض » مطالبی دارد که مؤید این نظر است . وی ماوراءالنهر را که شامل فاریاب ، سغد ، سمرقند ، خوارزم و دشتهای کرانه جیحون بوده است ، سرزمین ترکان نمی‌داند و مردم نواحی مذکور را ترك نمی‌شمارد . از نوشته ابن حوقل چنین پیدا است که در روزگار او ترکان هنوز در خارج از ماوراءالنهر و پیرامون آن سکنی داشتند . وی به هنگام بحث در پیرامون ماوراءالنهر چنین نوشته است :

« اما بردگان آنجا از ترکانی است که در پیرامون ماوراءالنهر سکونت دارند » ۲۵ .

۲۵ - ابن حوقل ، صورة الارض ، ترجمه دکتر جعفر شعار ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۵ ، ص ۱۹۵ .

استادبارتولد بر آن است که ترکان تا پیش از سده ششم میلادی  
به آسیای میانه راه نیافتند. وی ضمن بحث پیرامون نظر خود چنین  
نوشته است:

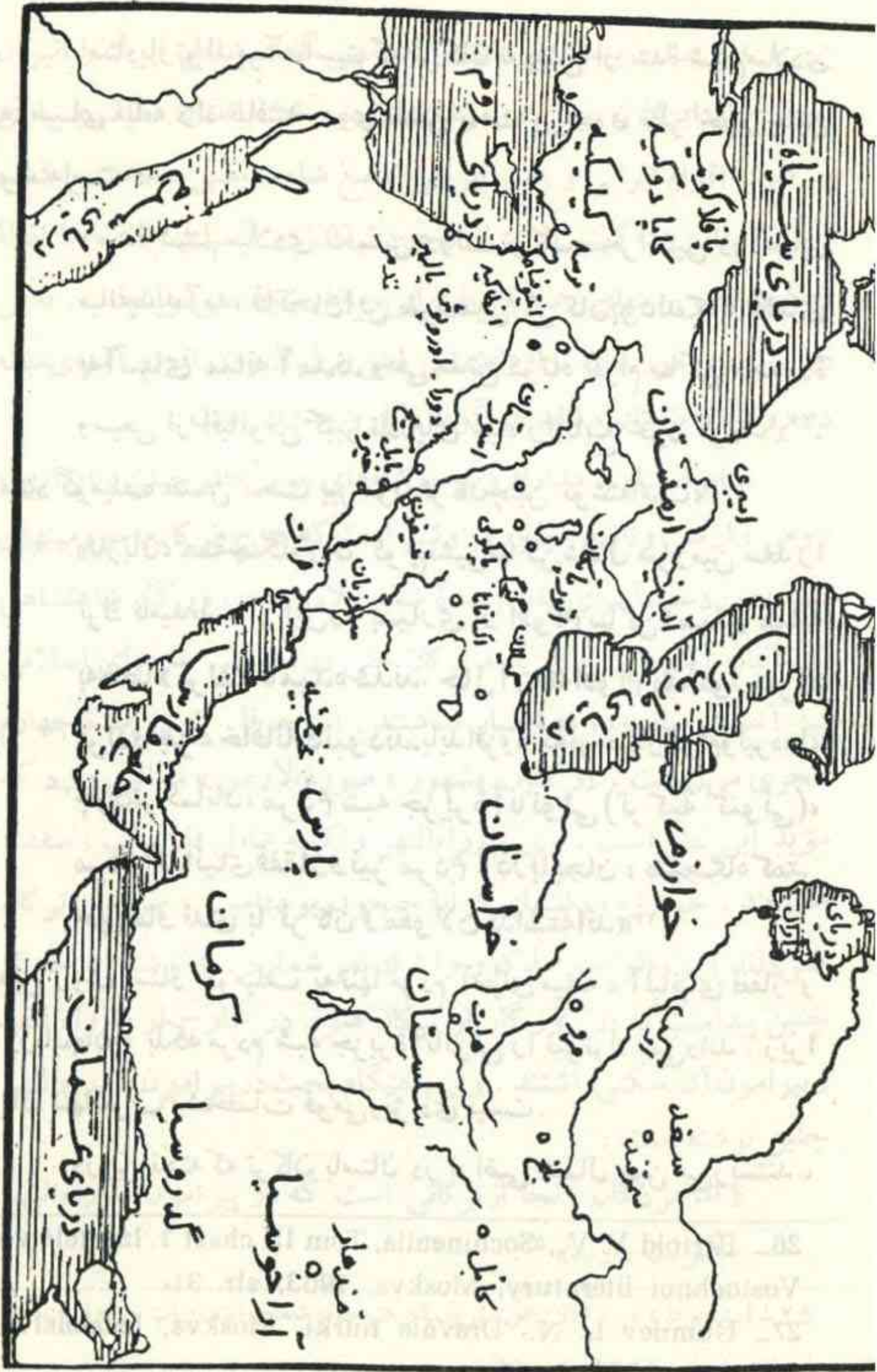
«سده ششم میلادی نخستین دولت ترکان صحرانشین در آسیای  
میانه پدید آمد. فاتحان این سرزمین ترکان بودند که از آلتای  
به آسیای میانه آمدند و طی مدتی کوتاه اقوام ساکن محدوده  
وسیعی از اقیانوس کبیر تدریجاً سیاه را تابع خود کردند»<sup>۲۶</sup>.  
استاد گومیلف ضمن بحث پیرامون ترکان چنین نوشته است:  
«تازیان، همه جنگاوران کوچ نشین ساکن شمال سرزمین سغد را  
ترك نامیدند. از این رو بسیاری از اقوام ساکن آسیای میانه  
به خطا «ترك» نامیده شدند. حال آن که اقوام مذکور هرگز  
ترك و جزء خاقانات نبودند. باید افزود که برخی از اقوام و تیره‌ها،  
چون ترکمانان، مردم شبه جزیره آناتولی (ترکیه کنونی)،  
مردم آلبانیای قفقاز و نیز مردم آذربایجان، هیچگاه کمتر  
خویشاوندی با ترکان و مغولان نداشته‌اند»<sup>۲۷</sup>.

بدین روال استاد گومیلف نه تنها مردم آسیای میانه، آلبانیای قفقاز و  
آذربایجان، بلکه مردم شبه جزیره آناتولی را نیز ترك نمی‌داند. زیرا  
زبان آنها معرف مشخصات قومی و نژادی نیست.

در این نکته که ترکان باستان در اراضی شمال چین می‌زیستند،

26\_ Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1. Izdatelstvo  
Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 31.

27\_ Gumilev L. N., Drevnie tiurki, Moskva, Izdatelstvo  
«Nauka», 1967, str 6.



نقشه ایران در روزگار ساسانیان

نقشه ایران در روزگار ساسانیان . نقل از کتاب تمدن ایران ساسانی، نوشته ولادیمیر گریگوریویچ لوکونین، ترجمه دکتر عنایت‌الله رضا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۵۰، روبروی صفحه ۳۷۸

میان دانشمندان و محققان اختلاف نظر وجود ندارد. چینیان گروهی از اقوام ترك ساکن شمال چین، جنوب سیبری و محدوده آلتای را «هیون - نو» می نامیدند که به معنای بردگان عاصی و گناهکار است. گروه دیگری از این اقوام را چینیان «توکیو» می نامیدند که تلفظ چینی نام «تور کیوت» است. زیرا ترکان باستان «تور کیوت» نامیده می شدند که همان «ترك» یا «تورك» است.

قبایل «هیون - نو» مردم جنگاوری بودند که اغلب در اراضی چین تاخت و تاز می کردند. چینیان مجبور بودند همه ساله به همسایگان شمالی خود باج پردازند. از سال ۳۰ سده دوم میلادی، امپراتور چین در میان قبایل «هیون - نو» اختلاف و چند دستگی پدید آورد و توانست از این رهگذر آنان را مغلوب گرداند<sup>۲۸</sup>. استاد زلالیان معتقد است که از این پس واژه «یوریوک» پدید آمد که به معنای مطیع و فرمانبردار است<sup>۲۹</sup>.

از آغاز سده پنجم میلادی اتحاد جدید قبایل در پیرامون آسیای مرکزی پدید آمد. این قبایل در تاریخ بنام «هونها» مشهور اند. همه اقوام و قبایلی که در این اتحاد گرد آمدند، ترك نبودند. کاهن معتقد است: «در میان قبایل مذکور، دیگر عناصر نژادی از جمله اوگروفینها، مچرها (مجارها) و غیره نیز وجود داشتند»<sup>۳۰</sup>.

28- Cahun Leon, Introduction a l'histoire de l'Asie, P. 87.

29- Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v Osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii, Izd-vo AN Armianskoi SSR, Erevan, 1970, str. 50 51.

30- Cahun Léon, Introduction à l'histoire de l'Asie, P. 87.

کاهن، هفتالیان را ترك ندانسته و براین عقیده بوده است که  
«هفتالیان از تیره‌های هند و اروپایی و از اقوام ایرانی بودند»<sup>۳۱</sup>.

دیگر از نشانه‌هایی که مدلل می‌سازد مردم ساکن سرزمینهای  
آسیای میانه در روزگار باستان ترك نبوده‌اند، نامهای جغرافیایی است.  
زیرا نامهای شهرها، روستاها، کوهها و رودها همه از زبان مردم ساکن  
سرزمینها پدید آمده‌اند. شادروان احمد کسروی در اثر مشهور خود  
زیر عنوان «آذری یا زبان باستان آذربایجان» در پیرامون نامهای رودها،  
کوهها و شهرها چنین اظهار نظر کرده است:

«یکی از چیزهایی که مردم يك سرزمین و زبان آنان را نشان می‌دهد  
نامهای رودها و کوهها و دیهها و شهرها و کویها است. زیرا هر مردمی  
این نامها را از زبان خود پدید آورند»<sup>۳۲</sup>.

هر گاه این اندیشه پذیرفته آید، پس آنگاه با بررسی نامهای  
جغرافیایی، می‌توان معلوم داشت که مردم آسیای میانه در روزگار باستان  
از چه تیره‌ای بودند و به چه زبانی گفتگو می‌کردند. نگاهی گذرا به  
نامهای کوهها، دره‌ها، رودها، شهرها و نواحی مسکونی آسیای میانه،  
نشان می‌دهد که مردم این سرزمین از نژاد ترکان نبودند و به زبان  
ترکی نیز سخن نمی‌گفتند. آنچه در زیر ارائه می‌شود، مؤید ایرانی  
بودن نامها است.

31- Cahun Léon, Introduction à l'histoire de l'Asie, P. 155,...

۳۲- «کاروند کسروی» مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی، به کوشش

یحیی ذکاء، چاپ دوم، تهران ۲۵۳۶، ص ۳۲۲.

❁ نام کوهها ، درهها و گردنهها :

پامیر، هندو کش ، خاوك، بتم ، سرخان، كوهك، كشكه، شاوردار.

❁ نام رودها و جویبارها :

آمو ( آمودریا = جیحون = گیحون « گیهون » که نام بسیار کهن آن « وخشو » بوده است )<sup>۳۳</sup> ، سیر دریا ، وخش ( سرخاب ) ، جریاب ، وخاب ، رودك ( قصبه‌ای به همین نام وجود دارد که رود کی از آنجا بوده است . در اطراف تهران نیز ناحیه‌ای به همین نام هست ) ، اندرآب ، پنج ، آخشو ، کلیاب ، آب گرم ، کوم رود ، نهامرود ، خاوررود ، بورآب ، چارجوی ، کشکه دریا ، زرافشان ، هفت رود ، اسکندرکام ، سیاه آب ، جویبار بکار ، جویبار شیشه گران ، نو کند ، خرقانرود ، پیکان ، زر ، فرخشه ، خامه ، بارآب ، هریرود ، هیلمند ، ( هیرمند ) ، رودشاش ( چاچ ) ، کرشاب ، ورارود .

❁ نام شهرها و نواحی مسکونی :

بدخشان ، تخاران ، بلخ ( باخترا ) ، رودك ، قندوز ، سمنگان ، گوربند ، بامیان ، لیو کند ، ارهن ، کاربنك ، راشت ، کافر نیگان ، وشگرد ، قبادیان ، نوذر ، دهنو ، کهن دز ، چرمنگان ، ریگک دشت ،

---

۳۳ - استاد بار تولد می نویسد « نام باستانی آمودریا = وخشویا وکشو در نام رود وخش ( سرخاب ) محفوظ مانده است » . ر.ش. به: بارتو ، ترکستان نامه ، ترجمه کریم کشاورز ، جلد اول ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۵۲ ، ص ۱۶۹ .



شیرآباد ، اندیگان (اندیجان) ، آمل ، نوبهار ، بخارا ، سمرقند ،  
 مرگیان (مرو) ، شاپورگان ، فاریاب ، میانه ، بیرون ، افراسیاب ، کش ،  
 سنگک دیزه ، پنجیکت ، یارکت ، آفرینکت ، ریو ، خوارزم ، کوشک-  
 مغان ، پی کند (بیکنند) ، نوکند ، آسیاب ، ریگستان ، ماه روز ،  
 خانگاه ، ویسر ، ورمند ، نور ، برداد ، برسان ، زرخش ، زرگران ، کمره ، کبود ،  
 مدیا مجکت ، مرزین ، نوزآباد ، نوکدک ، رامن ، رزمان ، سکان ، فیروزه ،  
 یمگان ، مهنه (میهنه) ، کشمیهن ، بغآباد ، ابیورد ، درون ، سرخکت ،  
 تاراب ، توسن ، خرتنگک ، خداآباد ، شادکان ، شکان ، سغدبیل ، اورگنج ،  
 گرگانک ، سکاکت ، بغدادک ، رودان ، سیب ، جگر بند ، آبادان ، سنگک-  
 آباد ، مغکده ، مداوا = مادآباد (قریه مادی کنونی) ، روشتان ، کانبادام ،  
 زندرامش ، اخسیکت ، خجستان ، دهنو ، شاش = چاچ ، اشترکت<sup>۳۴</sup> .

بدین روال چنان که خوانندگان توجه دارند ، نامها در سرزمین  
 آسیای میانه ، پارسی بوده است و ما در این سرزمین تا روزگار فرمانروایی  
 عباسیان و درستتر گفته شود تا آغاز سده چهارم هجری اثری از نامهای  
 جغرافیایی ترکی نمی یابیم . استاد بارتولد پیرامون نامهای جغرافیایی  
 ترکی در آسیای میانه چنین نوشت :

---

۳۴- برای آگاهی بیشتر ، ر. ش. به : ابواسحاق ابراهیم اصطخری ، مسالك-  
 وممالك ، ترجمه فارسی ، به کوشش ایرج افشار ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ،  
 تهران ، ۱۳۴۷ ، ص ۲۲۵-۲۲۷ . و بارتولد ، ترکستان نامه ، جلد اول ،  
 ترجمه کریم کشاورز ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ۱۳۵۲ ، ص-  
 ۱۶۷ - ۳۹۹ . و بارتولد ، آبیاری در ترکستان ، ترجمه کریم کشاورز ،  
 انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران ، شماره ۷۶ ،  
 تهران ، ۱۳۵۰ .

« ترکان پس از سقوط دولت سامانیان بیش از پیش به آن سامان مهاجرت و نقل مکان کردند و متدرجاً نام «ماوراءالنهر» عربی به «ترکستان» بدل گشت و نامهای جغرافیایی ترکی پدید آمد. زبان ترکی بتدریج ایرانی را از میدان بدر کرد، گویانکه این جریان در عهد فرمانروایی روسیان پیشرفت عظیمی کرده، تا کنون هم پایان نیافته است. اسامی جغرافیایی ترکی یکنواخت است و در سراسر ترکستان دائماً نامهای آق - کول، قرا - کول، آق - سو، قرا - سو و مانند اینها تکرار می شود. گاه نیز کلمات ایرانی پذیرفته شده بکار رفته است»<sup>۳۵</sup>.

ماخذ بسیاری از عهد باستان و نوشته های متعددی از دوران خلافت و پژوهشهای فراوانی از دانشمندان و محققان وجود دارند که همه گواه ایرانی بودن اقوام آسیای میانه در روزگار باستان هستند. چون بحث مفصل در پیرامون این مسئله از حوصله کتاب حاضر و وظیفه ای که نگارنده برابر خود نهاده خارج است، بنابراین به ارائه اسناد و مدارک مختصری در پیرامون این نکته بسنده شده است. زیرا مدارک ارائه شده از دیدگاه نگارنده کافی و گویا است.

اکنون به مسئله توران که مورد ادعای مورخان ترک است می پردازیم.

---

۳۵ - بارتولد، و.، آبیاری در ترکستان، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، شماره ۷۶، تهران، ۱۳۵۰، ص ۲۸. (از شماره ۱۳۵۹، ص ۲۷۲)

## ۲- آیا توران یا تورانیان ترك بودند؟

چنان که پیشتر اشاره شد «پان تورانیسم» یکی از مظاهر عمده و اجزای مُشکله «پان تور کیسم» است. پان تور کیستها چون مردم بومی- اکثر نواحی آسیا و اروپا را از اقوام ترك می دانند، بنابراین در اثبات پندار خویش چاره‌ای نیافتند جز آن که اقوام باستانی بسیاری از سرزمینهای آسیا و اروپا را «ترك» بنامند. از این رو به سبب مشابهتی که میان نام «تور» و «تورك» وجود دارد، دست تجاوز به سوی توران دراز کردند و در این زمینه از خطای برخی مؤلفان و مورخان اسلامی بهره گرفتند. از سده ششم میلادی، ترکان به سرزمینهای آسیای میانه راه یافتند و از سده چهارم هجری به تأسیس دولتهایی در آن نواحی پرداختند و متعاقب آن دولت بزرگ ترکان را در آسیای مرکزی و غربی پدید آوردند. این نکته سبب شد که برخی از مورخان در پیرامون سرزمین ترکان که از جنوب سیبری و سرزمین آلتای به این نواحی راه یافتند راه خطا پیمایند و توران یا تورانیان را ترك بخوانند. اینان روزگار خود را ملاك داوری قرار دادند و چون قبایل غز و قپچاق در ماوراءالنهر سکنی یافتند و در دشتهای آسیای میانه زبان ترکی رواج یافت و بنابه نوشته استاد بارتولد «ایرانی را از میدان بدر کرد»، چنین گمانی پدید آمد که گویا تورانیان ترك بوده‌اند. این گمان را در بسیاری از نوشته‌های مورخان اسلامی می توان مشاهده کرد. ولی در ضمن کسانی بوده‌اند که چنین گمانی را خطا نامیده‌اند. مسعودی که در نیمه نخست سده چهارم- هجری می زیست به این نکته اشاره‌ای دارد که در خور توجه است. وی چنین نوشت:

« مولد افراسیاب بدیار ترك بود و آن خطا که مؤلفان کتب تاریخ و غیر تاریخ کرده و او را ترك پنداشته‌اند ، از همین جا آمده است»<sup>۳۶</sup>.

از نوشته مسعودی چنین برمی آید که تا روزگار او این پندار در نوشته‌ها آمده است. سبب نیز آن بود که در زمان ظهور بحران در فرمانروایی ساسانیان و به هنگام پادشاهی یزدگرد سوم، ترکان تا کرانه رود جیحون - آمو دریا - پیش تاختند و اندک اندک در این سرزمین سکنی گرفتند. می‌دانیم که یزدگرد سوم به خراسان نزد ماهوی سوری گریخت و در مرو کشته شد. بلعمی هنگامی که از خاقان ترك سخن آورده ، او را فرمانروای آن سوی جیحون نامیده و چنین نوشته است:

« ملکی بود ، نام او ماهوی و خراسان همه او داشت از پیش یزدجرد تا کنار جیحون و آن طرف جیحون خاقان داشت، ملك ترك»<sup>۳۷</sup>.

از موضوع بحث دور نرویم . مورخان پان تور کیست نه تنها آسیای مرکزی، بلکه بخش بزرگی از جهان، از جمله منطقه اورارتورا سرزمین توران نامیده‌اند. علی‌کمال یکی از مورخان ترك ، منکر وجود قوم ارمنی و سرزمین ارمنستان شده و چنین نوشته است:

---

۳۶- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین ، مروج الذهب و معادن الجواهر ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، جلد اول ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۲۱ .  
۳۷- «تاریخ طبری»، ترجمه ابوعلی محمد بلعمی، مقدمه و حواشی، دکتر محمد- جواد مشکور ، تهران، ۱۳۵۹، ص ۳۴۲ .

« تا سده ششم پیش از میلاد در شرق شبه جزیره آناتولی حتی  
يك ارمنی وجود نداشت. در این سرزمین از سوی ترکان دولت  
تورانی اورارتو پدید آمده بود»<sup>۳۸</sup>.

ضیاء گوک آلپ مورخ دیگر ترك می نویسد: « وطن ترکان نه  
ترکیه است و نه ترکستان، بلکه وطن ترکان کشور بزرگ و جاودانی  
توران است». وی در جای دیگر، ترکی زبانان جهان را مخاطب قرار  
داده نوشته است که «ای فرزندان اوغوزخان، هرگز کشوری را که  
توران نام دارد از یاد نبرید»<sup>۳۹</sup>.

زاللیان مورخ شوروی ضمن بحث پیرامون «پان تور کیسم» و  
«پان تورانیسم» که نمایندگان آن منکر وجود قوم ارمنی در سرزمین  
ارمنستان شده اند، چنین اظهار نظر کرده است:

«این جعل و تحریفی است آشکار در مسئله منشاء ارمنه و دیگر

اقوام شرق باستان که در نوشته های تاریخی رجعی ترکیه

می توان یافت. این جعل و تحریف پیش از هر چیز از ایدئولوژی

پان تور کیسم و مولود مشابه آن - پان تورانیسم - منشاء گرفته

است. هر گاه ایدئولوژی پان تور کیسم در جهت اثبات سیاست

توسعه طلبانه ترکها نسبت به اقوام ترکی زبان عمل می کند،

پان تورانیسم مبلغ اندیشه تاسیس کشور «توران بزرگ» است

38 - Ali Kemal, Erzican, Istanbul, 1939, s. 12.

39 - « Encyclopédie de Islam », l'article Turan, Pan-turkisme = Pan-turanisme, par Minorsky, Livraison N. p. 224, 930.

که از اقیانوس کبیر تا اسکاندیناوی و دریای مدیترانه کشیده شده است . در واقع پان تورانیسم و پان تور کیسم ایدئولوژی واحدی هستند»<sup>۴۰</sup>.

نگارنده می کوشد تا سرحد امکان از جنبه های سیاسی دوری جوید و تنها به بررسی تاریخی مسئله توران بپردازد . از این رو داوری را به خواننده وامی گذارد و به موضوع نام و منشاء توران بازمی گردد . بنا بر نوشته های ارسطوره ای و دینی ، فریدون سر سلسله شاهان کیان ، سر زمین زیر فرمانروایی خویش را میان سه فرزندش سلم ، تور و ایرج بخش کرد .

نام سلم در نوشته های باستان به صورت «سرم» آمده است . طبری که از مورخان سده سوم هجری است ، نام این فرزند فریدون را به صورت «سرم» آورده است<sup>۴۱</sup> . هر یک از بخشهای ملک فریدون و نیز اقوام ساکن این بخشها ، به نام شاهان و فرمانروایان خویش سرمان ، توران و ایران نامیده شدند<sup>۴۲</sup> . کشور «سرم» در اوستا «سیریم» Sairima آمده است .

---

40 - Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii, izd vo AN Armianskoi SSR, Erevan, 1970, str. 16.

۴۱ - طبری ، محمد بن جریر ، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» ترجمه ابوالقاسم پاینده ، جلد اول ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۵۲ ،

ص ۱۵۳ .

۴۲ - «یسنا» ، جزوی از نامه مینوی اوستا ، گزارش استاد پورداد ، جلد اول ، زیر نظر دکتر بهرام فره وشی ، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ سوم ، تهران ،

ص ۲۵۳۶ ، ۵۹ .

اقوام این سرزمین در تاریخ به نام «سرمت» شناخته شده‌اند. نام سرمت در زبان لاتینی به صورت «سرماتای» Sarmatae آمده است. سرمتها مردمی ایرانی زبان و آریایی نژاد بودند که بنابر آگاهیهای موجود از سده سوم پیش از میلاد در کرانه رود دانوب می‌زیستند. سرمتها در نخستین سده پیش از میلاد سکائیان - اسکیثها - را از سواحل شمالی دریای سیاه عقب راندند و خود در این سرزمین سکنی گزیدند<sup>۴۳</sup>. گروه دیگر از این قوم «سرمتهای شرقی» بودند که با خوارزم رابطه‌ای نزدیک داشتند<sup>۴۴</sup>.

هر گاه سرمان، توران، ایران و سرزمین گروه آریائیان، شبه‌قاره هند را مورد توجه و مطالعه قرار دهیم، پس آنگاه اندیشه بسیاری از محققان جهان در مورد اقوام آریایی (هندو اروپایی) و حدود سرزمین آنان تا اندازه‌ای درست می‌نماید.

در اوستا و شاهنامه، افراسیاب پسر پشنگ، پسر شم، پسر تور، پسر فریدون است. گذشته از نام افراسیاب، توجه به نامهای تورانیان و نامهای نواحی مختلف سرزمینشان مؤید آریایی بودن قوم مذکور است. در اوستا نام افراسیاب به صورت فرنگرسین و در پهلوی فراسیاب و در بندهشن فراسیا آمده است. در اوستا نام دوبرادر افراسیاب، اغرثرث - Aghraeratha و کرسوزد Kersavazda و در نوشته‌های فارسی اغریرث

---

43 - «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia», tretie izdanie, T. 22, izd. vo Sovetskaia Entsiklopediia, Moskva, 1975, str. 599.

۴۴ - همانجا، ص ۵۹۹.

و گرسیوز ذکر شده است که هر دو از نامهای آریایی هستند<sup>۴۵</sup>. در نوشته-های باستان به نامهای متعدد دیگری چون ارجاسپ (ارجت اسپ)، گوپت-شاه، پشنگ، ویسه (وئسک)، پیران (فریان)، هومان، سان، پیلسم، فرنگیس، وراز (گراز) و غیره برمی خوریم که همگی از نامهای آریایی هستند و هیچ رابطه‌ای با زبان و نامهای ترکی ندارند<sup>۴۶</sup>. و اما نام تور در فصل ۳۱ از فقرة ۷ بندهشن به صورت «توچ» و نام ایرج به صورت «ایریچ» آمده است. گمان بسیار می رود نام «توچ» درستتر باشد. طبری این نام را «طوج» آورده است<sup>۴۷</sup>.

اما درباره نامهای سرزمینهایی که دلاوران ایران و توران بر خورد داشته اند، چند نام جلب نظر می کند. میدان کارزار ایران و توران در اوستا «خشتر و سوک» آمده است که گذر گاهی است بر بالای محل کنگ-دژ (کنگ دیز) معروف که در شاهنامه نیز بدان اشاره شده است. خشتر = شهر و سوک = سویانور و روشنایی (چون سوسوزدن ستارگان، سوی چراغ، سوی چشم و غیره) است که در زبان پارسی و لهجه‌های گوناگون

۴۵- ر.ش. به «یسنا» جزوی ازنامه مینوی، گزارش استاد پورداود، جلد اول، زیر نظر دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۶۹.

۴۶- ر.ش. به «یشتها»، گزارش استاد پورداود، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۱۸ - ۲۱۹.

۴۷- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۵۳.



آن فراوان بکار رفته است. نام کنگک دژ یا کنگک دیز، گاه به صورت کنگه و کنگه آمده است<sup>۴۸</sup>. بنای این شهر را به سیاوش - سیاوخش - در توران زمین نسبت داده اند. در فصل ۲۹ فقره ۱۰ بندهشن محل کنگک دیز، چند فرسنگ دورتر از دریای فراخ کرت و در فصل ۶۲ فقره های ۱۳ و ۱۴ مینوگ خرد، محل کنگک دیز در مرز ایران و یج ذکر شده است<sup>۴۹</sup>. در آبان یشت کنگه بلند پایه و مقدس خوانده شده است. در شاهنامه نیز «بهشت کنگک» آمده است. چنین بنظر می رسد که این ناحیه از خاک توران در نزد ایرانیان و رجاوند بوده است. این نیز نکته ای است بسیار مهم که مؤید هم نژادی ایرانیان و تورانیان است. یوستی خاورشناس مشهور در مورد ناحیه مذکور چنین نوشته است: «بنظر می رسد این محل که چینیان نیز در زیر عنوان کنگک می شناخته اند و از دیدگاه ایرانیان گونه ای بهشت روی زمین محسوب می شد، وسیله گروهی از ایرانیان در وسط خاک توران در شمال سیر دریا (سیحون) برپا شده بود»<sup>۵۰</sup>.

نام فراخ کرت در آبان یشت فقره ۴ آمده است. بنابراین نوشته، فراخ کرت دریایی است بسیار بزرگ که هزار دریاچه و هزار رود دارد که يك رود از این آب به همه هفت کشور جاری است»<sup>۵۱</sup>.

۴۸ - «یشت ها»، گزارش استاد پورداود، به کوشش دکتر بهرام فره وشی، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۲۰.

۴۹ - همانجا، ص ۲۱۹-۲۲۰.

50 Justi F., Handbuch der Zandsprache, Leipzig, 1864.  
Iranische Namenbuch. Marburg, 1895

۵۱ - «یشت ها»، گزارش استاد پورداود، به کوشش دکتر بهرام فره وشی، جلد -

برخی از خاورشناسان دریای خزر را با فراخ کرت یکی دانسته‌اند. استاد پورداد با تکیه به نوشته‌های «تشریشت» که از طوفانی مشابه طوفان نوح یاد کرده است، چنین می‌پندارد که ممکن است دریای فراخ-کرت، با اقیانوس هند یکی باشد. شاید این اندیشه به واقعیت نزدیک باشد زیرا در نتیجه این طوفان بزرگ بنابه نوشته بندهشن «زمین که یک قطعه بود، دریا‌های روی زمین از اثر بارانهای او بوجود آمد و زمین رابهفت کشور منفصل از هم تقسیم نمود»<sup>۵۲</sup>. در ضمن، طوفان مذکور سه دریای بزرگ و ۲۳ دریای کوچک پدید آورد<sup>۵۳</sup>. هر گاه مقصود از سه دریای بزرگ، دریای مدیترانه، دریای سیاه و دریای خزر باشد، آنگاه می‌توان نظر استاد پورداد را مقرون به حقیقت دانست. زیرا هندوان خود از آریائی‌ان بوده‌اند.

در اوستانام دریای چیچست آمده است. این همان دریایی است که افراسیاب از آن بدر آمد و گرفتار شد و به گناه کشتن سیاوش بقتل رسید. در مورد محل این دریا نیز اختلاف نظر وجود دارد. استاد پورداد دریای ارومیه را همان چیچست می‌داند<sup>۵۴</sup>. ولی، ای. م. دیاکونوف مورخ شوروی خلاف این نظر را ابراز داشته است و دریای چیچست را با دریای آرال یکی دانسته است<sup>۵۵</sup>.

→ اول، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران ۲۵۳۶، ص ۲۳۵، فتره‌های

۳، ۵۰۴ آبان یشت.

۵۲ - همانجا، ص ۳۳۰.

۵۳ - همانجا، ص ۳۳۰.

۵۴ - همانجا، ص ۲۱۰.

→ «Istorija Iranskogo gosudarstva i kultury», Editore B. 55-

بهر تقدیر، چه چنین باشد و چه نباشد در يك نکته جای تردید نیست و آن اینکه همه نامهای جغرافیایی سرزمین توران همانند نام کسان آن مرزوبوم آریایی است و تا کنون از سوی محققان و دانشمندان برجسته جهان کمتر شبهه‌ای به‌ترکی بودن نامهای مذکور نرفته است. درباره توران به‌جرات می‌توان گفت که تورانیان همانند سرمتها و ایرانیان از اقوام آریایی بودند. هر گاه این نکته در نظر خواننده به اثبات رسد، پس آنگاه مسئله سرزمین توران نیز بخودی خود حل خواهد شد. ای. م. دیاکونوف اقوام تور را سکایی و سرزمین توران را «ایران شرقی» و بدیگر سخن «سرزمین سکائیان آسیای میانه» دانسته است.<sup>۵۶</sup> بسیاری از دانشمندان قوم تور را با سکائیان یکی دانسته‌اند. استاد-آبایف دانشمند شوروی ضمن بحث پیرامون نام فریان یا فریانه که ناحیه‌ای در نزدیکی مرو بوده است، قوم تور را همان قوم سکایی دانسته و چنین نوشته است:

«بنابر نوشته‌ها و ستا، فریانه متعلق به قوم تور یا بهتر گفته شود سکائیان بود. وجود این نام و دیگر نامهایی از این گونه در میان سکائیان مفهوم و روشن است»<sup>۵۷</sup>.

← G. Gafurov, E. A. Grantovsky. M. S. Ivanov, Moskva, 1971, str. 144.

۵۶- همانجا، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۵۷- همانجا ص ۲۷۳ و نیز ر. ش. به مقاله و. ای. آبایف، شرحی در پیرامون واژه‌شناسی نامهای خاص ایرانی، ترجمه عنایت‌الله‌رضا، مجله بررسی‌های تاریخی، سال دوازدهم، شماره ۳، ص ۲۴۰.

در اوستا فریان نام یکی از خاندانهای تورانی نیز هست. در آبان-  
یشت، کرده ۲۰، فقره‌های ۸۰ و ۸۱ چنین آمده است که «یوایشت از  
(خاندان) فریانها در جزیره موج شکن رنگها برای اردویسور ناهید،  
صداسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد»<sup>۵۸</sup>.

در گاتها یسنا ۴۶ قطعه ۱۲ فریان تورانی به عنوان نام شخص آمده  
است. استاد آبایف نامهای لاتینی فلیانوس Flianos و اولویا Olviya  
را با نام فریان یا فریانه یکی دانسته است. برخی از خاورشناسان نام  
پیران ویسه، سپاه بد افراسیاب را فریان دانسته‌اند. طبری این نام را  
«فیران پسر ویسغان» آورده است<sup>۵۹</sup>. در ضمن طبری شخصی به نام فریاء  
را نواده کیومرث نامیده است<sup>۶۰</sup> و چه بسا این نام همان فریان باشد. زیرا  
در خط و کتابت قدیم تازی حرف «ك» مشابه حرف «ن» نوشته می‌شد.  
هر گاه این نکته درست باشد، پس آنگاه آریایی بودن نام تورانی «فریان»  
خردپذیر می‌نماید.

از مجموع مطالب ذکر شده معلوم می‌شود که فریان هم نام شخص،  
هم نام خاندان و هم نام سرزمین بوده است. مشابه این رسم و سنت را  
در آریائی‌ان فراوان می‌توان یافت که نام قوم و یا سرزمین را بر اشخاص  
می‌گذارند. هنوز هم این رسم در کشور ما رایج است و نامهای ایران،

---

۵۸- «یشت‌ها»، گزارش استاد پورداد، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، جلد  
اول، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۶۹.  
۵۹- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمه  
ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲،  
ص ۴۲۶.

۶۰- همانجا، جلد اول، ص ۱۳۶.

توران، گیلان و از این گونه بر اشخاص نهاده شده است. گمان بسیار می‌رود وجود درگیری میان ایران و توران که هر دو از يك نژاد و يك تیره بوده‌اند، مربوط به دو مسئله باشد، یکی بیابان‌گردی و صحرائنشینی تورانیان که ایرانیان کشاورز را گاه و بیگاه مورد حمله قرار می‌دادند و دو دیگر اختلاف در باورهای دینی بوده است. زیرا چنان که از داستانهای اساطیری ما پیدا است، آئین زرتشت به درون اقوام تورانی راه نیافت.

استاد آبايف که خود از مردم ایرانی تبار ناحیه اوستی شمالی در قفقاز است، اقوام سکایی و سرمتی را ایرانی می‌داند. وی در این زمینه ضمن اشاره به زبان، فولکلور، داستانهای اساطیری و باورهای دینی مردم اوستی چنین نوشته است:

«در زبان، فولکلور، داستانهای اساطیری و باورهای دینی اوستی هیچ اثری از زرتشتیگری مشهود نیست. چنان که هر ودوت و دیگر مؤلفان باستان آورده‌اند، آئین زرتشت به درون اقوام سکایی راه نیافت. این نیز به ما امکان می‌دهد چنین اظهار نظر کنیم که اقوام سکایی و سرمتی تنها اقوامی از تیره‌های ایرانی بودند که آئین زرتشت به سرزمینشان راه نیافت»<sup>۶۱</sup>.

استاد آبايف ضمن یکی دانستن تورانیان و سکائیان از طریق واژه-شناسی نامهای خاص ایرانی این نکته را به اثبات می‌رساند که بسیار

---

۶۱- و.ای. آبايف، شرحی در پیرامون واژه‌شناسی نامهای خاص ایرانی، ترجمه عنایت‌الله رضا، مجله بررسیهای تاریخی، سال ۱۲، شماره ۳، ص ۲۳۹.

در خور توجه است. وی ضمن اشاره به رسم و سنت استفاده از نامهای قومی و نژادی، به اشتراک نام «آریا» در اقوام ایرانی و تورانی-سکایی-اشارتی دارد که مؤید وحدت منشاء قومی آنهاست. پروفیسور آبایف در پیرامون نکته مذکور چنین نوشت:

«یادآوری این نکته ضروری است که بسیاری از نامهای کسان که

با ریشه نام «آریا» همراه است (چون آریارمنه، آریوبرزن، آریارت-

Aryarat و نامهای سکایی آریاپیت Aryapit، آریافرن Aryafarn و

غیره) از زمره نامهایی هستند که با نامهای قومی مربوط اند. زیرا

ریشه «آریا» واژه قومی و نژادی است. سنت استفاده از نامهای

قومی و نژادی برای نام گذاری اشخاص، تا امروز نیز در نامهای ایرانی

رایج و متداول است»<sup>۶۲</sup>.

اما در پیرامون نام تور، استاد پورداد و واژه تور را مطابق کلمه

سانسکریت دلیر و پهلوان دانسته که در فرهنگهای فارسی نیز به همین

معنی آمده است. ولی در لهجه‌های گیلکی و کردی واژه «تور» مرادف

دیوانه، وحشی و سرکش بکار می‌رود. استاد پورداد بر این عقیده است

که «چون تورانیان دشمن ایرانیان بوده‌اند، بعدها از این کلمه، دیوانه و

وحشی اراده کرده‌اند»<sup>۶۳</sup>.

---

۶۲- و. ای. آبایف، شرحی در پیرامون واژه شناسی نامهای خاص ایرانی،

ترجمه عنایت‌الله رضا، مجله بررسیهای تاریخی، سال ۱۲، شماره ۳، ص ۲۳۹.

۶۳- «یسنا» جزوی از نامه مینوی اوستا، گزارش استاد پورداد، زیر نظر

دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، چاپ سوم،

تهران، ۲۵۳۶، ص ۵۳.

دانشمند آلمانی مار کوارت ، تورانیان را مردمی ایرانی نژاد دانسته که چادر نشین و بیابان گرد و از حیث تمدن از ایرانیان شهر نشین و کشاورز پست تر بودند و همواره به ایرانیان دستبرد می زدند و به غارت و یغما می پرداختند . از این رو ایرانیان ، اقوام چادر نشین و حشی را تور نامیدند<sup>۶۴</sup> .

هر گاه در نظر گیریم نام تور چنان که در لهجه های گیلکی و کردی از آن یاد کردیم به معنای وحشی باشد ، پس آنگاه می توان نظر این این دانشمند بزرگ را مقرون به حقیقت دانست .

در اوستا بارها از سرزمین تور به عنوان بخشی از سرزمین آریائیان (مُلك فریدون) سخن رفته است . در فروردین یشت فقره های ۱۴۳ و ۱۴۴ از فروهری مردان و زنان پاکدین کشورهای ایران ، توران و سئیریم - (سرمت) و نیز فروهرهای مردان و زنان پاکدین دو کشور دیگر به نامهای سائینی و داهی یاد شده است . گذشته از پنج کشور مزبور ، نام کشور دیگری را در فروردین یشت نمی بینیم . در فقره ۱۴۵ فروردین یشت از فروهرهای مردان و زنان «همه ممالک» یکجا و بدون ذکر نام سخن رفته است . ولی در فقره ۱۴۳ فروردین یشت تنها از سه کشور ایران ، توران و سرمت که سرزمینهای اصلی آریائیان بوده اند ، یاد شده است . اما از دو کشور دیگر « سائینی و داهی » در فقره ۱۴۴ جدا گانه سخن رفته است . از اینجا چنین استنباط می شود که سه کشور ایران و توران و سرمت دارای مقام ویژه ای بودند که حاصل هم نژادی است . اینک متن

---

64 - Marquart Josef, Untersuchungen zur Geschichte von Eran. Heft 2, Leipzig, 1905

فقرة ۱۴۳ فروردین یشت از نظر خوانندگان می گذرد .

«فروهرهای مردان پاکدین ممالک ایران را می ستائیم . فروهرهای زنان پاکدین ممالک ایران را می ستائیم . فروهرهای مردان پاکدین ممالک توران را می ستائیم . فروهرهای زنان پاکدین ممالک توران را می ستائیم . فروهرهای مردان پاکدین ممالک سئیریم (سرمت) را می ستائیم . فروهرهای زنان پاکدین ممالک سئیریم را می ستائیم»<sup>۶۵</sup> .  
چنان که خوانندگان ملاحظه فرمودند در فقرة ۱۴۳ فروردین یشت تنها از سه کشور ایران ، توران و سرمت یکجا یاد شده است . فقرة ۱۴۴ به ستایش فروهرهای مردان و زنان پاکدین کشورهای «سائینی» و «داهی» پرداخته و فقرة ۱۴۵ به ستایش فروهرهای مردان و زنان پاکدین همه کشورها اختصاص یافته است<sup>۶۶</sup> .

درباره مرز ایران و توران دشواریهای فراوان وجود دارد . بطلمیوس جغرافی نگار یونانی سرزمین «تور» را ناحیه خوارزم دانسته است<sup>۶۷</sup> . بسیاری از محققان حدود آمودریا (جیحون) را مرز ایران و توران گفته اند . خوارزمی ایرانیان را مالک رود جیحون «صاحب النهر» دانسته و آن سوی رود جیحون را مرز توران خوانده است<sup>۶۸</sup> .

---

۶۵- «یشتها»، گزارش استاد پورداد ، به کوشش دکتر بهرام فره وشی ،

جلد ۲ ، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ سوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۱۰۸

۶۶- همانجا ، ص ۱۰۹ .

67- Marquart Josef, Eransahr. Berlin, 1901, s. 141.

۶۸- خوارزمی ، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب . مفاتیح العلوم ،

ترجمه حسین خدیو جم ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۷ ،

ص ۱۱۱ .



در اساطیر ایرانی پیرامون مرز ایران و توران داستانی وجود دارد که با نام (Ereksa) ارخش مربوط است. در بسیاری از نوشته‌های متأخر این نام آرش آمده است. طبری کوتاه‌شده نام او را «ایرش» آورده که به «ارخش» از همه نزدیکتر است.

در نوشته‌ها چنین آمده است که پس از پیروزی یافتن افراسیاب بر منوچهر، میان ایران و توران صلح افتاد و قرار بر این شد که تیریکی از دلاوران منوچهر به هر جا فرافتد، مرز ایران و توران آنجا باشد. آرش که بهترین تیرانداز ایران بود، تیری پرتاب کرد که محل آن مرز ایران و توران شناخته شد.

در فقره‌های ۳۷ و ۳۸ تیریشتم چنین آمده است که آرش تیر خود را از کوه ائیریوخشوث Airyoxsutha به سوی کوه خوانونت Xvanvant پرتاب کرد و همانجا مرز ایران و توران شناخته شد.

اینک متن فقره ششم تیریشتم از نظر خوانندگان می‌گذرد:

«تشر ستاره رایو مند فرهمندرامی ستائیم که تند بسوی دریای فراخ-کرت تازد، مانند آن تیر در هوا پرتان که آرش تیرانداز، بهترین تیرانداز آریایی از کوه ائیریوخشوث به سوی کوه خوانونت

انداخت»<sup>۶۹</sup>.

این دو کوه از سوی پژوهندگان و دانشمندان شناخته نشده است. ابوریحان بیرونی نوشته است که «تیر از کوه رویان (طبرستان) ... به

---

۶۹- «یشتم‌ها»، گزارش استاد پوردادود، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۴۱.

فرغانه رسید» ۷۰.

طبری مرز مذکور را «رود بلخ» دانسته است. ۷۱ رود بلخ باید همان آمودریا (جیحون) باشد که بسیاری از دانشمندان درباره آن اتفاق نظر دارند.

فخرالدین اسعد گرگانی نیز همین نظر را ارائه کرده و در منظومه ویس و رامین چنین آورده است:

«اگر خوانند آرش را کمانگیر

که از ساری به مرو انداخت یک تیر

تو اندازی بجان من ز گوراب

همی هر ساعتی صد تیر پرتاب»

در اینجا نفس اسطوره و چگونگی پدید آمدن مرز ایران و توران

مقصود نیست. بلکه نگارنده قصد دارد توجه خواننده را به «آمودریا»

معطوف دارد که بسیاری از مورخان و محققان آنجا را مرز ایران و

توران دانسته‌اند. استادپوردادنیز همین عقیده را ابراز داشته و چنین

نوشته است:

«سرزمین توران به ایران ویج یا مملکت خوارزم متصل بوده، از

طرف مشرق جیحون (آمودریا) تا به دریاچه آرال که نزد جغرافیون

---

۷۰- بیرونی، ابوریحان، آثار الباقیه عن القرون الخالیه، به اهتمام زاخو،

لیپزیگ، ۱۹۲۳، ص ۲۲۰.

۷۱- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمه

ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲،

ص ۲۹۴ - ۲۹۵.

قرون وسطی نیز دریاچه خوارزم بوده ، امتداد داشته است»<sup>۷۲</sup>.  
وی در ادامه سخن چنین نوشت :

«ایرانیان و تورانیان هر دو از يك دودمان اند و سلسله نسب پادشاهان توران به فریدون پیشدادی پیوسته است. دیگر این که اسامی کلیه نامداران توران چه آنان که در شاهنامه و در کتب تاریخ یاد شده، همه آریائی است و معنی لفظی آنها معلوم است ، بطوری که علم اشتقاق امروزه، بهیچ وجه شکی در آریائی بودن دارندگان این نامها باقی نمی گذارد»<sup>۷۳</sup>.

استاد بارتولد نیز به این نکته اشاره ای داشته و چنین نوشته است :

«نام توران در اوستا آمده است. چنین بنظر می رسد که تورانیان شاخه ای از آریائیان بودند که از فرهنگ کمتری برخوردار شدند. میان دو گروه ایرانیان و تورانیان دشمنی وجود داشت. از سده ششم میلادی که ترکان به آسیای میانه راه یافتند، شباهت این دو نام سبب شد که برخی نام توران را با نام ترکان یکی بدانند. حال آن که رابطه ای میان این دو نام وجود نداشت»<sup>۷۴</sup>.

مطلب را با نوشته مانوئل زالیان که یکی از دانشمندان جمهوری شوروی ارمنستان است پایان می دهیم:

---

۷۲- «یسنا» جزوی ازنامه مینوی اوستا ، گزارش استاد پوردادود ، زیر نظر دکتر بهرام فره وشی ، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، چاپ سوم ، تهران، ۲۵۳۶، ص ۵۴.

۷۳- همانجا، ص ۷۱.

74- Bartold V. V., Sochineniia T. 2. chast 1, izd. vo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 661

«هر جا که محققان اروپایی در تشخیص قوم‌ی عاجز ماندند و آنان را غیر سامی و غیر هند و اروپایی نامیدند که هر گز این نظر شامل قبایل «تورانی» نبوده است، مورخان ترك، بی‌اندک توجهی به مفاهیم نژادی و جغرافیایی دست تجاوز و تطاول دراز کردند و با تردستی و زرنگی آنان را ترك نامیدند. حال آن که «تورانی» هیچ‌گاه به معنای ترك نبوده است. ولی ترکان در نهایت تردستی «تورانی» را ترك نامیدند»<sup>۷۵</sup>.

### ۳ - آیا اقوام باستانی آسیای مقدم ترك بودند؟

برای این که حیطة ادعای مورخان پان‌تور کیست تا اندازه‌ای روشن گردد. برخی از نوشته‌هایشان از نظر خوانندگان می‌گذرد. یکی از مورخان ترکیه بنام «طغان» چنین نوشته است:

«هوریان همانند شومریان و ایلامیان از ترکان نخستین اند»<sup>۷۶</sup>.

علی‌کمال مورخ دیگر ترك، دولت او را رتورا «ترك و تورانی» نامیده است<sup>۷۷</sup>.

دیگر از مورخان ترك بنام گون‌آلتای ضمن بحث در پیرامون اقوام

ترك چنین نوشته است:

75- Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi Turetskoi istoriografii Erevan, Izd. vo AN Armianskoi SSR, 1970, str. 20-21.

76- Tog'an Z. V, Umumi Turk tarihine giris, Ankara, 1946, s. 73-74.

77- Ali Kemal, Erzincan, Istanbul, 1932, s. 12.

«اقوامی کہ در شفق و طلوع تاریخ آسیای مقدم پدیدار شدند ،  
شومریان ، سوبارها ، هوریان ، ایلامیان ، کوتیان ، کاسیان ، میتانیان  
و هیتیان از این گروه‌اند . ولی اکدیان ، آشوریان ، آرامیان ، یهودان  
و سامیان محتمل است از این گروه باشند»<sup>۷۸</sup> .

چنان که خوانندگان توجه فرمودند ، بنا به نوشته گون آلتای ،  
شومریان ، سوبارها ، هوریان ، ایلامیان ، کوتیان ، کاسیان ، میتانیان و  
هیتیان «بطور قطع و یقین» ترک بوده‌اند . قضیه بدینجا ختم نمی‌شود .  
تازه احتمال ترک بودن اکدیان ، آشوریان ، آرامیان و یهودان نیز وجود دارد .  
هر گاه اندکی به نوشته‌های مورخان ترک توجه شود ، معلوم  
می‌گردد اثری از قوم غیر ترک در آسیای غربی ، مرکزی و شمالی  
وجود نداشته است . بلکه همه مردم این قاره از نژاد ترک بوده‌اند .

آرین‌انگین مورخ دیگر ترک‌هیتها و قوم اورارتو را ترک دانسته  
است<sup>۷۹</sup> .

کرزی اوغلو ضمن انکار تعلق سکائیان به گروه هند و اروپایی  
بویژه ایرانی ، همانند دیگر مورخان پان‌تورکیست ، آنان را ترک خوانده  
است . وی معتقد است که همه «قبایل تحت فرمانروایی دولت اورارتو  
دارای منشاء سکایی و بدیگر سخن‌ترکی هستند»<sup>۸۰</sup> .

---

78\_ Gunaltay Semseddin, Turk tarihinin ilk devirlerinden Yakin Sark Elam ve Mezopotamya, Ankara, 1937, s. 116-117.

79\_ Engin Arin, Eti tarihi, Istanbul, 1958, s. 92.

80\_ Kirziog'lu M. Fahrettin, Kars tarihi, C. 1, Istanbul, 1953, s. 84, 93.

مورخان پان‌تور کیست، مادها، پارتها و کردها را نیز ترك دانسته‌اند. کرسی‌اغلو در کتاب خود زیر عنوان «از هر جهت که بنگریم کردان ترك‌اند» که به سال ۱۹۶۴ در آنکارا انتشار یافت در پیرامون کردان به بحث پرداخت و نوشت: «کردان از جمیع جهات ترك‌اند». وی با انکار منشاء آریایی کردان و تعلق این قوم به زبانهای ایرانی نوشت «این نکته که کردان از جمیع جهات ترك هستند، واقعیتی است روشن و انکار ناپذیر، همانند آن که بگوئیم دو ضرب در دو (۲ × ۲ = ۴) می‌شود چهار»<sup>۸۱</sup>.

کرسی‌اغلو ضمن بیان این «نظر» برای ترك‌شناسان جهان دستور-العمل صادر کرد و در ادامه سخن چنین نوشت:

«ماز وجود ترکان در شرق شبه جزیره آناتولی، آذربایجان و گرجستان پیش از ظهور اسلام سخن گفتیم. در ضمن نشان دادیم کردان ترك هستند. از این پس ترك‌شناسان جهان که در زمینه تاریخ ترکان بررسی و مطالعه می‌کنند، باید از این راه پیش بروند»<sup>۸۲</sup>.

مورخان پان‌تور کیست به این بسنده نکردند و تجاوز خویش را به سرزمین هخامنشیان نیز بسط و گسترش دادند و پدید آورندگان فرهنگ و تمدن شوش را ترك دانستند. شمس‌الدین گون‌آلتای در کتاب «تاریخ-قدیم شرق» به صراحت نوشت که «پدید آورندگان فرهنگ شوش

---

81- Kirziog'lu M. Fahrettin, Her bakimdan Turk olan Kurtler, Ankara, 1964, s. 5.

۸۲- همانجا، ص ۵.

و مهنجو - دارو اقوام ترك بوده اند»<sup>۸۳</sup>.

وی ترکان را قدیمترین اقوام شرق دانست که گویا پنجهزار سال پیش از میلاد به آسیای مقدم راه یافتند.

آنچه از نظر خوانندگان گذشت، گوشه‌ای بسیار ناچیز از نوشته‌های مورخان پان‌تور کیست بوده است. تا کنون در علم تاریخ شاید تا بدین پایه جعل و تحریف صورت نگرفته باشد. در بخش پیشین مطالبی ارائه شد که ادعای مورخان پان‌تور کیست را مردود می‌شمارد.

درباره اقوام ایرانی ساکن آسیای مقدم و آسیای مرکزی تا کنون اندک تردیدی وجود نداشته است. منشاء هند و ایرانی مادان و سکائیان هیچگاه مورد اختلاف دانشمندان جهان نبوده است. ارائه یکایک نظر دانشمندان در این زمینه، از حوصله بحث ما خارج است. بنابراین تنها به ارائه چند نظر در پیرامون اقوام ساکن این منطقه بسنده می‌شود.

نخست به عنوان سند بسیار کهن به کتاب تورات اشاره می‌کنیم. در تورات نامهای فارس و ماد کنار یکدیگر آمده‌اند و شاهنشاهان هخامنشی گاه مادی خوانده شده‌اند. در باب ششم کتاب دانیال چنین آمده است:

«داریوش مادی در حالی که شصت و دو ساله بود سلطنت را

یافت»<sup>۸۴</sup>.

---

83- Cunaltay Semseddin, Turk tarihinin ilk devirlerinden yakin sark, Elam ve Mezopotamya, Ankara, 1937, s. 121, 128

۸۴- کتاب مقدس «عهد عتیق و عهد جدید» که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است، انجمن پخش کتب مقدسه، ۱۹۷۵، ص ۱۲۹۶.

در تورات شریعت مادیان و فارسیان یکی ذکر شده است و این خود نموداری از وحدت آئین مادان و پارسها بوده است. در تورات چنین آمده است:

«پس ای پادشاه، فرمان را استوار کن و نوشته‌ها را امضا فرما تا موافق شریعت مادیان و فارسیان که منسوخ نمی‌شود، تبدیل نگردد»<sup>۸۵</sup>. در کتاب استر آمده است که «در ایام اخشورش (خشیارشا) این امور واقع شد... در آن ایام حینی که اخشورش پادشاه بر کرسی سلطنت خویش در دارالسلطنه شوش نشسته بود، در سال سوم از سلطنت خویش ضیافتی برای جمیع سروران و خادمان خود برپا نمود و حشمت فارس و مادی از امرا و سروران ولایتها بحضور او بودند»<sup>۸۶</sup>.

در تورات نمونه‌های بسیاری می‌توان یافت که در آنها ماد و پارس همواره در کنار یکدیگر آمده‌اند.

استرابون جغرافی‌نگار سده نخست میلادی به مشابَهت زبان اسکیتها (سکائیان)، مادان، پارسها و باختریان، بویژه نزدیکی زبان سکائیان و مادها اشاره کرده است<sup>۸۷</sup>.

زالالیان دانشمند شوروی ضمن اشاره به منشأ قومی مادها نوشت که «منشأ هندوایرانی مادها هر گز از سوی دانشمندان مورد تردید نبوده است»<sup>۸۸</sup>.

۸۵ - کتاب مقدس «عهد عتیق و عهد جدید» که از زبانهای اصلی عبرانی و

کلدانی و یونانی ترجمه شده است، انجمن پخش کتب مقدسه، ۱۹۷۵، ص ۱۲۹۶.

۸۶ - همانجا، ص ۷۷۱.

87 - Strabo. X. 2. 8, 14

88 - Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi →



استاد پورداود نیز ضمن اشاره به این نکته نوشت :

«ماد، يك قبیلهٔ ایرانی بوده که اسم خود را به اقامتگاه خود داده. همین مادها بودند که در حدود ۷۱۳ پیش از مسیح در مغرب ایران بنای استقلال گذاشتند و همدان (اکباتانا) را پایتخت خود قرار دادند و دولت آشور را منقرض کردند و سراسر ایران زمین و قسمتی از ممالک مجاور را در زیر فرمان خود آوردند»<sup>۸۹</sup>.

۱. علی یف دانشمند شوروی ، مادها را از اقوام آریایی و ایرانی زبان دانسته است<sup>۹۰</sup>. پروفیسور گیرشمن دانشمند فرانسوی نیز مشابه همین نظر را ابراز داشته است<sup>۹۱</sup>.

گرانتوفسکی دانشمند دیگر شوروی، مادها را از اقوام ایرانی شمرده است. وی ضمن بحث پیرامون این نکته نوشت : «در سدهٔ هفتم پیش از میلاد به سبب اعتلا و پیشرفتهای اجتماعی و سیاسی مردم ایرانی زبان، دولت ماد پدید آمد»<sup>۹۲</sup>.

---

← istorii Armenii v Osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii, Izd-vo AN Armianskoi SSR, Erevan, 1970, str. 32.

۸۹ - «یشتها» ، گزارش استاد پورداود ، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی ، انتشارات دانشگاه تهران ، جلد ۲ چاپ سوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۲۱۸ .

90 - «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia», Tretie izdanie, T. 16, izd-vo «Sovetskaia Entsiklopediia», Moskva, 1974, str. 212.

۹۱ - ر.ش. به گیرشمن، ر. ایران از آغاز تا اسلام ، ترجمه دکتر محمد معین ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ، ۱۳۴۹ .

92 - «Istoriia, Iranskogo gosudarstva i kultury», Editors: B. G. Gafurov, E. A. Grantovsky, M. S. Ivanov, Moskva, 1971, str. 286

ای.م. دیاکونوف نوشت : « زبانی که مردم عهد باستان مادی می نامیدند، به زبانهای ایرانی تعلق داشت»<sup>۹۳</sup>.

شادروان کسروی ضمن اشاره به این نکته نوشت: «از آغاز تاریخ که سه هزار سال پیش بود، مادان در آذربایجان و این پیرامونها نشیمن داشته اند و اگر کسی به تاریخ آشناست این می داند که تا دوهزار سال پیش ترکان از این نزدیکیها بسیار دور بوده اند و در میانه های آسیای زیسته اند و این خود پندار بسیار عامیانه است که کسانی گویند آذربایجان از نخست سرزمین ترکان بود»<sup>۹۴</sup>.

اما در پیرامون سکائیان و پارتیان که مورخان پان تور کیست مدعی ترک بودن آنان هستند، به نوشته اوشانین دانشمند روسی اشاره می کنیم. اوشانین معتقد است که «پدید آورندگان فرهنگ قفقازسکاها بودند که از شاخه های اقوام ایرانی به شمار می آیند و هیچ رابطه ای با ترکان نداشته اند». بنا به نوشته اوشانین «پارتها از سکائیان بودند ... و اما ترکی شدن زبان اقوام آسیای میانه هیچگاه زودتر از سده ششم میلادی آغاز نشد»<sup>۹۵</sup>.

---

۹۳- دیاکونوف، آ. م. تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، بنگاه ترجمه و نشر-

کتاب، تهران، ۱۳۴۵، ص ۸۵.

۹۴- «کاروند کسروی»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی، به کوشش

یحیی ذکاء، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۲۱.

95- Oshanin L., Antropologicheskii sostav naseleniia Srednei Azii i etnogenez ee narodov, chast 3, Erevan, 1959, str. 27, 75, 83-84.

در مورد پارتها ، دانشمند شوروی اورانسکی ، چنین اظهار نظر کرده است :

«پارتها ایرانی بودند و زبان آنان نیز تمام و کمال از زمرهٔ زبانهای ایرانی در سده‌های میانه بوده است و خود یکی از مراحل رشد زبان فارسی کنونی را تشکیل می‌دهد»<sup>۹۶</sup>.

این نکته بر همهٔ دانشمندان جهان روشن است. ولی با این وصف مورخان پان‌تورکیست ، پارت‌های اشکانی را «ترك» نامیده‌اند .

در بارهٔ دیگر اقوام نیز شبهه‌ای وجود ندارد که اقوام ساکن آسیای مقدم هرگز ترکی زبان نبوده‌اند . تنها نکته‌ای که جای اندک شبهه‌ای باقی نگذاشته زبان ایلامی بوده است . برخی از محققان زبان ایلامی را آگلوتیناتیو دانسته‌اند . بدان معنی که سیستم دستوری آن از طریق الحاق پیشوند به ریشه شکل گرفته بود . چون زبان ترکی نیز از این گونه زبانها است ، بنابراین پان‌تورکیستها مدعی ترکی زبان و ترکی نژاد بودن مردم ایلام شدند . مردمی که در هزارهٔ سوم پیش از میلاد در اراضی جنوب همدان ، خوزستان ، بوشهر ، اصفهان و حدود کویر در کاشان می‌زیستند . سرزمینی که در کتیبه‌های کهن انشان و انزان نام داشت .

در مورد زبانهای آگلوتیناتیو باید گفت که شمارهٔ این گونه زبانها در جهان بسیار است . ولی ملل دارندهٔ زبانهای آگلوتیناتیو هرگز خویشاوندی خود را با ترکان اعلام نداشته‌اند . با این همه پان‌تورکیستها ادعا دارند که شمارهٔ این زبانها هر قدر زیاد هم باشد ، خود نشانه‌ای

---

96- Oransky I., Vvedenie v Iranskuiu filologiu, Moskva, 1960, str. 192.

بر ترك بودن ملتهای مذکور است .

مورخان پانتور کیست دربارهٔ هیتی‌ها و شوامریها نیز مشابه همین نظر را ابراز داشته‌اند . در کتاب تاریخ چاپ استانبول آمده است که « هیتیان همانند شوامریان و ایلامیان ترك بودند »<sup>۹۷</sup>.

زبان ایلامی کمتر و ضعیفتر از دیگر زبانهای کهن شرق مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته است . آثار زبان ایلامی تا کنون به میزان قابل ملاحظه‌ای بدست آمده است . ولی پژوهش در این زمینه بسیار کند و بطئی بوده است . زیرا محققان بادشواریه‌های فراوان مواجه شدند . سبب نیز آن است که زبان ایلامی یکی از تاریکترین و دشوارترین زبانهای کهن است و هنوز در مرحله‌ای نیست که مقایسهٔ آن با دیگر زبانها بتواند نتایجی محسوس ببار آورد . از این رو خویشاوندی زبان ایلامی با دیگر زبانهای باستانی مشخص نشده است . برخی از محققان مشابَهت نام خدایان را دلیل نزدیکی زبان ایلامی با زبان اورارتویی دانسته‌اند . در کتیبهٔ سارگن دوم ( ۷۲۲ - ۷۰۵ پیش از میلاد ) به نام « بخ - پارتو » یا « بخ - پارتو » برمی‌خوریم . بخش نخست این نام « بخ » ، واژه‌ای ایرانی و به معنای خدا است . « پارتو » که در زبان اکدی به صورت « پارتو » آمده ، مشابه نام « پارتی » الههٔ ایلامی است . هنوز اظهار نظر در پیرامون مشابَهت زبانهای ایلامی و اورارتویی ، کاری است بس دشوار .

بررسی زبان ایلامی با انتشار بخش ایلامی کتیبهٔ بیستون آغاز شد . کتیبهٔ بیستون به سه زبان اکدی ، ایلامی و پارسی باستان نوشته شده است . ولی زبانی که در ستون دوم کتیبهٔ مذکور آمده ، تا کنون نامهای

97- «Tarih» C 1, Istanbul, 1932, s. 30, 31. 128.

متعددی یافته است. برخی از پژوهندگان آنرا زبان مادی، بعضی شبه مادی، گروهی اسکیتی (سکایی)، برخی مادی - سکایی و بعضی آمردی (آماردی) پنداشته‌اند. نوشته‌هایی از شاهان ایلام بدست آمد که زبان و خط آن همانند زبان و خط ستون دوم کتیبه بیستون است. نامهای متعددی از قبیل خوزی (سوزی)، انشانی و سرانجام ایلامی بدان داده شد. زیرا نام اخیر بانام سرزمین مطابقت داشت.

پس از جنگ دوم جهانی گامهایی در این راه برداشته شد و دستور زبان ایلامی عصر هخامنشی تدوین گردید. ولی با اینهمه متون کهنتر زبان مذکور که قدیمترین آن متعلق به حدود نیمه نخست سده بیست و سوم پیش از میلاد است، هنوز شناخته نشده است. از این رو دانشمندان، زبان ایلامی را به سه دوره کهن (از آغاز تا سده سیزدهم پیش از میلاد)، میانه (از سده سیزدهم تا سده هشتم پیش از میلاد) و متأخر (مربوط به روزگار هخامنشیان) بخش کرده‌اند.

برخی از محققان، زبان خوزی را بازمانده‌ای از زبان ایلامی دانسته‌اند و در این مورد به نوشته استخری تکیه دارند. دانشمند مذکور در کتاب «المسالک والممالک» چنین آورده است: «بیشتر مردم خوزستان تازی و پارسی دانند و خاصه زبان خوزی دانند»<sup>۹۸</sup>.

در دایرةالمعارف اسلامی با اتکاء به نوشته استخری چنین آمده است که «ممکن است خوزی یکی از لهجه‌های زبان ایلامی باشد»<sup>۹۹</sup>.

---

۹۸ - اصطخری: ابواسحق ابراهیم، مسالک و ممالک، ترجمه فارسی از قرن ۵-۶ هجری، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷، ص ۹۱.  
99 - «Enzyklopaedie des Islam». «Khuzistan», II, p. 1059.

یکی از نکته‌هایی که ممکن است در پیرامون زبان ایلامی ایجاد شبهه کند، نوشته‌ای م. دیاکونوف در کتاب تاریخ ماد است. در کتاب مذکور، دیاکونوف از احتمال خویشاوندی زبان ایلامی با زبانهای ترك و مغول مطالبی ارائه کرده است. این کتاب که به سال ۱۹۵۶ انتشار یافت بنا بر سفارش انستیتوی تاریخ و فلسفه آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان نوشته شد. سفارش نگاشتن کتاب مذکور چه بسا با مقاصد و نیات سیاسی همراه بوده است. با اندکی غور در مقدمه مؤلف نیز می‌توان به این نکته پی برد. ولی نوشته‌های ای. م. دیاکونوف که پس از بیست و دو سال در سال ۱۹۷۸ در دایرة المعارف بزرگ شوروی به چاپ رسید درست در خلاف جهت نوشته‌های وی در کتاب تاریخ ماد است. وی در نوشته‌های متأخر از «احتمال خویشاوندی زبان ایلامی با زبانهای ترك و مغول» انصراف حاصل کرد و چنین نوشت:

«خویشاوندی زبان ایلامی با دیگر زبانهای کهن و باستانی معلوم و مشخص نشده است. چنین بنظر می‌رسد که پرثمرترین پژوهشها در زمینه ارتباط زبان ایلامی با زبان دراویدی حاصل شده باشد»<sup>۱۰۰</sup>.

می‌دانیم «دراویدی» از زبانهای کهنی است که در جنوب شبه قاره هندوستان و حدود مدرس، کراالا، میسور. آندهر ابرادش و دیگر جاها

---

100— «Bolshaja Sovetskaja Entsiklopediia», Tretje izdanje, Izdatelstvo «Sovetskaja Entsiklopediia», Moskva, 1978, str. 28. st. 70.71.

رایج و متداول بوده است .

پروفسور یوسف اف دانشمند شوروی و مؤلف کتاب « ایلام »  
ضمن ردخویشاوندی زبان ایلامی با زبانهای ترکی ، هندی و قفقازی  
چنین نوشت :

« در این زمینه نیز شیوه مقایسه ، نتایج لازم را بیار نیورد ...  
زیرا در این مورد تاریخ تکامل زبانهای قفقازی و دگرگونی  
اصوات زبانهای مذکور در طول سدههای دراز مورد توجه قرار  
نگرفت»<sup>۱۰۱</sup>.

دانش معاصر تا کنون نتوانسته است پاسخی دقیق به این پرسش بدهد  
که قدیمترین اقوام شرق از جمله شومریان ، ایلامیان و سوبارها از  
دیدگاه قومی و زبانی چه گونه بوده اند . برخی از محققان نامهای متعددی  
به اقوام مذکور داده اند . گاه آنان را « یافثی » ، گاه « آسیانی » و گاه-  
« تورانی » خوانده اند ، هنوز این نامها غیر دقیق و شرطی است . ولی  
مورخان پان تور کیست کمتر توجهی به دشواریهای موجود در برابر  
دانش تاریخ و باستانشناسی مبذول نمی دارند و برای مواجهه جلوه دادن  
مقاصد و هدفهای خویش همواره مطالبی جعل می کنند . اینان در کتاب  
تاریخ که در استانبول انتشار یافت نوشتند که «مردم آسیای صغیر از ترکی  
بودند که نامهای گونه گونه داشتند»<sup>۱۰۲</sup>.

استاد مینورسکی درباره روش مورخان پان تور کیست سخنی

---

101- Iusifov Iu. B., Elam. Sotsialno - ekonomicheskaia istoriia, Moskva, izdatelstvo «Nauka», 1968, str. 38-39.

102 - «Tarih», C. 1, Istanbul, 1932, s. 127.

بسیار زیبا دارد که ارائه آن بجا و بمورد است:

«هر جا که مسایل علمی حل نشده‌ای در زمینه فرهنگ اقوام شرق باستان پدید آید... ترکان بی‌درنگ دست خود را به همانجا دراز می‌کنند»<sup>۱۰۳</sup>.

هدف دست‌درازی ترکان را، مؤلفان پان‌تورکیست خود ارائه کرده‌اند. اینان همواره به تبلیغ «وحدت همه ترکی‌زبانان جهان در ملتی واحد» می‌پردازند که خود نمودار روشنی از هدف و مقصود پان‌تورکیستهاست.

در ماه فوریه سال ۱۹۴۴ کتابی زیر عنوان «ترکان سراسر جهان» نوشته حسین نامق اورکون انتشار یافت. تنها با مطالعه فهرست کتاب خواننده می‌تواند به هدف و مقصود نگارنده پی‌برد. فصول کتاب چنین است: «ترکان سیبری، ترکان آسیای میانه، ترکان اتل (کرانه و لگام)، ترکان شبه‌جزیره کریمه، ترکان آذربایجان، ترکان غربی و غیره». مؤلف به صراحت ترکان را به درک «وظایف ملی» فرامی‌خواند و ضمن مراجعه به آنان چنین می‌نویسد:

«فراموش مکن که تو تنها نماینده ۱۸ میلیون ترک نیستی. تو باید همه علم و دانش و تفکر و امکانات خود را صرف اعتلای ترکان کنی و حتی یک لحظه این شعار را از یاد نبری که می‌گویی،

---

103 - Pan-turkism, par Minorsky, dans Encyclopédie de l'Islam, livraison N., p. 924. Akopov G. B., Voprosi etnogeneza narodov Blizhnego Vostoka... «Izvestia AN-Arm. SSR». 1956. No. 7, str. 37.



همه چیز برای ترکان و بخاطر ترکان است» ۱۰۴.

ضیاء گوک آلپ که از نظریه پردازان مشهور پان تور کیسم است به پیروی از نظرهای سیاسی معین خویش چنین نوشت:

«برخی از دانشمندان می کوشند تا به صورتی تصنعی، ترکان، از جمله ترکان آسیای میانه، کرانه ولگا، سیبری و آسیای صغیر را از یکدیگر جدا بدانند و آنان را ملتهای جداگانه ای بشمارند. هدف ما آن است که صد میلیون ترک را در ملتی واحد، متحد گردانیم» ۱۰۵.

آرین انگین درباره مصطفی کمال رئیس جمهور متوفای ترکیه چنین نوشت:

«آتاترک نه تنها پدر ترکان ترکیه، بلکه پدر همه ترکان جهان

است» ۱۰۶.

به گمان نگارنده هر گونه توضیح پیرامون نوشته پان تور کیستها کاری است زاید و خواننده خود به سهولت قادر به دریافت حقایق تواند بود. چون طرح و ارائه مسئله تا اندازه ای لازم بنظر می رسد، از این رو به اختصار از نظر خوانندگان ارجمند گذشت.

---

104\_ Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii. Erevan, izd-vo AN Arm SSR, 1970, str 34-35.

105\_ Gokalp Ziya Turkculugun esaslari, Istanbul, 1952, s. 28.

106\_ Engin Arin, Ataturkculuk ve Moskofluk-Turkler savasi. Ataturk yalnız Turklerin degil, butun dunya Turklerin atasidir, Istanbul, 1953.

# بخش پنجم



## تیره و زبان مردم آلبانیای قفقاز

گزاردن نام آذربایجان بر سر زمین آلبانیای قفقاز که در سده‌های متأخر اران و شیروان نام داشت سبب انحرافها و تشویشهایی در بررسی تاریخ این بخش از قفقاز گردید. برخی از دولتمداران نیز به سبب داشتن انگیزه‌های سیاسی مؤلفانی را به خدمت گرفتند تا برای مردم آلبانیای-قفقاز و ماد آتورپاتکان (آذربایجان) منشأ واحدی را جعل و ارائه کنند. این انگیزه‌ها نیز تشویش و انحراف را، افزونتر کرد. نگارنده می‌کوشد تا آنجا که میسر باشد موضوع تیره و زبان مردم آلبانیای قفقاز و آذربایجان را روشن گرداند.

از دوران پیش از تاریخ آلبانیای قفقاز و نژاد و تیره ساکنان این سرزمین آگاهی کافی در دست نیست، بنا به نظر بسیاری از مورخان، سرزمین قفقاز گذرگاه اقوامی بود که از شمال به جنوب آمدند و برخی از آنان چون سکائیان به سرزمین ماد روی آوردند و گروهی از ایشان به

آسیای صغیر رفتند و تامصر پیش تاختند.

سرزمین قفقاز، در روزگار باستان «آلبانیا» نام داشت. آلبانیا شامل چند سرزمین بود که قبایل متعددی در آن می‌زیستند. هکاتیوس-میلتی مورخ سده ششم و اوایل سده پنجم پیش از میلاد، ضمن بحث پیرامون قبایل ساکن آلبانیا از قبیله‌ای بنام «میک» یاد کرده است که در دشتهای کرانه رود ارس سکنی داشتند.<sup>۱</sup>

هرودوت مورخ مشهور باستان نیز از قبیله مذکور نام برده است. هرودوت نام قبیله «میک» را «Muchoi»\* (موخوی) نوشته است.<sup>۲</sup> برخی از محققان نام «مغ» را پدید آمده از نام این قبیله دانسته‌اند. چنین بنظر می‌رسد که «میک‌ها» یا «مغها» در بخشی از اراضی کاسپی می‌زیستند و شاید جزئی از کاسپیان بودند.<sup>۳</sup> هرودوت نیز از قومی بنام «کاسپیان» یاد کرده است.<sup>۴</sup>

کاسپیان در سده‌های ششم و پنجم پیش از میلاد تابع شاهنشاهی هخامنشی بودند.<sup>۵</sup> ولی بعدها، پس از سقوط شاهنشاهی مذکور به تبعیت دولت «ماد خرد» یا «ماداتورپاتکان» درآمدند.

1- Hecataei, fragmenta. FHG, edit. K. Muller. V. I, fig - 170-183.

\* در تبدیل حروف یونانی به لاتین دو حرف ch معادل حرف یونانی X است که (خ) خوانده می‌شود.

2- Herodoti. Historiae. Ad. recensionem suam recognovit Henricus Stein. Berol. 1884, III, 93, VII, 68.

3- Minorsky Mukan. El, III. P. 758.

4- Herodoti. Historiae. Ad. recensionem suam recognovit Henricus Stein, Berol, 1884, III. 92, VII. 67.

5- Herrmann. Kaspioi RE. Stuttgart. 1919. s. 2274.

در سده نخست پیش از میلاد سرزمین کاسپیان در زمرة سرزمین اقوام  
 و قبایلی قرار گرفت که عمده ترین آنها «آلبانها» بودند.<sup>۶</sup> بنا بر ماخذ  
 موجود، کاسپیان در سرزمینی که محل پیوستن دورود<sup>۷</sup> کر و ارس شناخته  
 شده است می زیستند.<sup>۷</sup> برخی از محققان، کاسپیان را از گروه اقوام کاسی-  
 ایلامی دانسته اند. در این نکته جای تردید بسیار است. زیرا دانشمندان  
 محقق در رشته ایلام شناسی، تا کنون مرز شمالی ایلام را از ناحیه «اکباتانا»-  
 (همدان) دورتر ندانسته اند. گروهی از دانشمندان از جمله یامپولسکی و  
 دیا کونوف بر پایه برخی مشابتهت های اسمی چنین نظری را ارائه کرده اند.  
 بعضی از پژوهندگان، گروه اقوام کاسی - ایلامی را شامل لو لوبیان،  
 کاسیان، ایلامیان، کوتیان و غیره دانسته اند.<sup>۸</sup> نام کوتیان سبب گمان  
 و پندار در این زمینه شده است. هرودوت به هنگام نگارش مطلب پیرامون  
 اقوام ساکن منطقه شرق قفقاز، از میک ها، کاسپیان و قبایل «اوتی» (Uti)  
 نام برده است.<sup>۹</sup> گویا این سه قبیله هسته اصلی ساکنان آلبانیای باستان  
 را تشکیل می دادند. بنا به نوشته یامپولسکی مورخ شوروی نام «اوتی»  
 به صورت «اوئیتی» (Uiti)، «اودین» (Udin) و «اوتن» (Oten) نیز

6— Strabonis, Geographica. rec. Commentario crit. instr.  
 G. Kramer, Vol. 1, 1844, XI. 4, 5.

7— Issledovaniia po istorii kultury narodov Vostoka.  
 sbornik v chest Akademika I. A. Orbeli, Moskva-Leningrad,  
 1960, str. 16

۸- ۱. م. دیا کونوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، بنگاه ترجمه و نشر-  
 کتاب، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۴۳-۱۴۴.

9— Herodoti, Historiae. Ad recensionem suam recognovit  
 Henricus Stein, Berol, 1884, VII. 68.

آمده است. گویا «اوتی» نامی بود که ساکنان آلبانیای قفقاز، خود را بدان نام می‌نامیدند. یامپولسکی با اتکاء به برخی شباهت‌های صوری لفظی می‌پندارد که «اوتیان» همان «کوتیان» بوده‌اند. ای.م. دیاکونوف نیز با اتکاء به گمان یامپولسکی در کتاب تاریخ ماد چنین آورده است:

«ز.ای. یامپولسکی حدس بسیار محتمل خویش را در این باره به مؤلف این کتاب اعلام داشت که نام «کوتیان» همان عنوان نژادی است که در منابع زمانهای متأخر به شکل «اوتیان» و «اوئیتیان» و «اودیان» و «اودینیان» و «اتنیان» ضبط شده است و ظاهر آنچنان که وی می‌گوید نامی است که آلبانیان خود خویشان را بدان می‌خواندند»<sup>۱۰</sup>.

نمی‌دانیم چه دلیلی برای چنین گمان و پنداری وجود داشته است و چرا استاد دیاکونوف بر این گمان تکیه کرده است. حال آن که او خود با تکیه به منابع شومری و اکدی و وقایع مربوط به جنگ شاهان شومر و اکد، کوتیان و همسایگان ایشان، لولوبیان را ساکن جبال ماد نوشته است<sup>۱۱</sup>. دیاکونوف خود ضمن بحث پیرامون این نکته، خلاف نظر یامپولسکی را بیان داشته و چنین اظهار نظر کرده است:

«تجزیه و تحلیل متون نشان می‌دهد که واژه «کوتی» فقط در هزاره سوم و دوم قبل از میلاد معنی و مفهوم داشته است و به یک گروه نژادی معین اطلاق می‌شده که... احتمالاً در آذربایجان کنونی ایران و کردستان زندگی می‌کردند... در هزاره اول قبل از میلاد همه او را رتوتیان و مردم ماننا و ماد را «کوتی» می‌نامیدند»<sup>۱۲</sup>.

۱۰-۴.۱. دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، بنگاه ترجمه و نشر-

کتاب، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۴۴.

۱۱- همانجا، ص ۱۳-۱۴.

۱۲- همانجا، ص ۱۳۸.

بنا بر آنچه از نظر خوانندگان گذشت، هنوز هیچ دلیل و مدرکی  
 بر کوتی بودن اوتیان ساکن قفقاز وجود ندارد و نظریه پولسکی تا کنون  
 از حیطة حدس و گمان خارج نشده است .  
 نکته ای را باید افزود و آن اینکه قفقاز سرزمینی بود که از  
 روز گاران بسیار کهن به صورت گذرگاهی جهت کوچ اقوام مختلف  
 در آمد . سرزمین آلبانیای قفقاز نیز در این ماجرابی نصیب نماند . چنین  
 بنظر می رسد که کوچ اقوام و قبایل از شمال کوه های قفقاز به سرزمین  
 آلبانیا در وضع قومی ساکنان این سرزمین اثر فراوان داشته است .  
 در آستانه سده نخست پیش از میلاد ، اثری از کاسپیان مشهود نبود<sup>۱۳</sup> .  
 گمان می رود کاسپیان در آلبانها مستحیل شده باشند . زیرا از این پس  
 تنها نامی از کاسپیان در تاریخ برجای ماند .  
 نام آلبانها نخستین بار در رویدادهای سده چهارم پیش از میلاد و  
 پایان روزگار شاهنشاهی هخامنشیان برده شده است . بنابه نوشته آریان ،  
 در سپاه داریوش سوم آخرین شاهنشاه هخامنشی ( ۳۳۶ - ۳۳۰ پیش از  
 میلاد ) گروه های از قبایل آلبانی وجود داشتند<sup>۱۴</sup> . از نوشته های مورخان  
 باستان چنین برمی آید که در روزگار هخامنشیان ، سرزمینهای ماد ، آلبانیا ،  
 سکاسنا ( سکاسن ) و کادوسیا تابع يك خسترب ( ساتراپ ) بودند . بعدها  
 اینان همه به تابعیت ائورپات ( اتروپات ) ساتراپ ماد خرد یا ماد اتروپاتن  
 درآمدند<sup>۱۵</sup> .

13 - Strabonis, Geographica, rec Commentario crit. instr.  
 G. Kramer, vol. 1. Berol. 1884, XI, 4. 5.

14 - Arriani, anabasis, recognovit C. Abicht. Leipsig, 1886-  
 III. 8. 4.

۱۵ - همانجا .

از این پس آلبانها در تاریخ مردم سرزمین قفقاز نقشی بسزایفا کردند. آلبانها به اتحاد قبایل متعددی با خود توفیق یافتند و اتحاد بزرگی از اقوام و قبایل پدید آوردند. همین اتحاد اقوام و قبایل سر آغاز ظهور و تأسیس دولت آلبانیای قفقاز شد.

آلبانها، ساکن دشتهای شمالی رود کور بودند که بنابه نوشته مورخان باستان به رود آلازانی متصل می شد.<sup>۱۶</sup> بخشی از قبایل کامبیسن ها (Kambisen) نیز در دشتهای شمال رود کور سکنی داشتند.<sup>۱۷</sup> اینان در حوالی رودهای آلازانی و ایوری (Iori) می زیستند و تا دامنه جبال صغیر قفقاز پراکنده بودند.<sup>۱۸</sup> بدین روال آلبانها در غرب با ایبری (گرجستان) همسایه شدند. سرزمین آلبانیا در شرق به دریای خزر منتهی می شد. شمال این سرزمین به سلسله کوههای قفقاز و جنوب آن به ماد خرد (ماد آتروپاتن) و جنوب غربی آن به سرزمین ارمنستان محدود می گشت.<sup>۱۹</sup>

مورخان باستان، از جمله آمیانوس مارسلینیوس نیز از وجود آلبانها در این منطقه خبر داده اند.<sup>۲۰</sup> استرابون و بطلمیوس از وجود قبایلی چون «لگها» (Legs) در اراضی جنوبی داغستان کنونی آگاهی

16 - Plinii C. Secundi, Naturalis historia. D Detlefsen recens uit. vol. 1. Berol., 1866. VI. 29. Ptolemaei, V. 10. 2.

17 - Strabonis, Geographica, vol. I.III. Berol., 1884-1852 XI. 4. 1

۱۸ - همانجا، ۷، ۱۰۷.

۱۹ - همانجا، ۴، ۱۰۷.

20 - Ammiani Marcellini, rec. C. U. Glark, XIII, 6. 61.

داده‌اند<sup>۲۱</sup>. دیگر از قبایل ساکن جنوب داغستان و آلبانیای قفقاز «گل‌ها» (Gels)<sup>۲۲</sup> و قبیله «سیلو» (Silv) بودند<sup>۲۳</sup>. برخی، سیلوهارا از قبایل ساکن نواحی شمال غرب سرزمین آلبانیای قفقاز دانسته‌اند. ولی در محل سکونت این قبیله تا اندازه‌ای اختلاف نظر وجود دارد. برخی آنان را ساکن شمال آلبانیای قفقاز و بعضی نیز از ساکنان نواحی دشت آلازانی دانسته‌اند<sup>۲۴</sup>.

جز از قبایل نامبرده، سکاسن‌ها نیز در این سرزمین، حدود ناحیه گنجه سکنی داشتند. هرودوت و استرابون هر دو از این قبیله نام برده‌اند<sup>۲۵</sup>. در نوشته‌های ارمنی «سکاسن» به صورت «شاکاشن» آمده است<sup>۲۶</sup>.

دیگر از قبایل ساکن سرزمین آلبانیای قفقاز «گر‌گرا» هستند که استرابون و نیز مورخان و جغرافی‌نگاران پس از وی، از قبیله مذکور

---

21— Strabonis Geographica, vol. I-III, Berol, 1844-1852, XI, 7, 1., 8, 1., 5, 1

۲۲— همانجا.

23— Plinii C. Secundi, Naturalis historia, D. Detlefsen, recens uit. vol. 1, Berol. 1866, VI, 29, 36, 38

24— Barkhudarian, M. Strana Agvanov i ikh sosedy, Tbilisi 1893, str. 76.

25— Herodoti, Historiae, Berol., 1884, III, 93., Strabonis, Geographica, vol. I III, Berol., 1844-1852, II, 1, 14., XI, 8, 4., 14, 4.

26— Anania Shirakatsi, Armianskaia istoriia, VII, V., Po P. X. SPb., 1877, str 51.



نام برده اند<sup>۲۷</sup>.

در نوشته های ارمنی، گرگرها، اوتی ها و برخی قبایل دیگر را با قوم اسطوره ای «اران» مربوط دانسته اند. موسی خورنی مورخ و جغرافی نگار ارمنی عهد ساسانی «اران» را نام مردی خردمند دانست که از قبيله «سیساک» (Sisak) و فرمانروای آلبانیا بود. هم او می نویسد قبایل اوتی و گاردمان (Gardman) و گرگ از اخلاف اران بودند<sup>۲۸</sup>.

شاید نام اران که مورخان، جغرافی نگاران و جهانگردان ایرانی و تازی به هنگام خلافت عباسیان در کتابهای خود از آن یاد کرده اند، از همین نوشته موسی خورنی منشاء گرفته باشد. زیرا ارمنیان سرزمین آلبانیای قفقاز را به صورت آغوان، آغوانک و آلوان و آلوانک نوشته اند که آلوان و آلوانک به آلبانیا بسیار نزدیک است.

شادروان احمد کسروی آران را پدید آمده از «آر» دانسته و آن را نام دیگری از نژاد «ایر» شمرده است. وی در ضمن آران را به معنای ناحیه گر مسیر نیز آورده است<sup>۲۹</sup>.

همان گونه که ناحیه ای بنام شیروان در اصفهان و خراسان هست، در حوالی کاشان نیز ناحیه ای بنام اران وجود دارد. آیا این نامها را کوچ نشینانی از اران و شیروان به این نواحی داده اند؟ بهر تقدیر مسئله هنوز چنان که باید روشن نشده است. امید می رود مورخان، زبان شناسان،

---

27 - Moicei Khorenskii. Istoriia Armenii. Moskva. 1893. str. 58.

۲۸ - همانجا، ص ۵۸.

۲۹ - «کاروند کسروی» مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی،

به کوشش یحیی ذکاء، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۶۸-۳۶۹.

جغرافی‌نگاران و نژادشناسان این نکته مبهم را روشن گردانند و از ابهام و تاریکی بیرون آوردند .

موسی خورنی بر این عقیده بود که در سده پنجم میلادی زبان گرگرها پایه و اساسی برای ظهور زبان ادبی آلبانها شد.<sup>۳۰</sup> و اما درباره محل سکونت گرگرها چنین بنظر می‌رسد که اینان در دشتهای جنوبی رود کرد در منطقه رود گرگر از شاخه‌های رود کرد که اکنون به «گرگرچای» شهرت دارد می‌زیستند .

۱. علی‌یف یکی از پژوهندگان قفقازی معتقد است که «میکها و کاسپیان بعدها با آلبانها و دیگر قبایل ساکن شرق قفقاز درهم آمیختند»<sup>۳۱</sup> . از مآخذ و نوشته‌های باستان چنین برمی‌آید که مرز شمالی سرزمین آلبانیای قفقاز ، هیچگاه از دربند قفقاز فراتر نرفت . در غرب نیز سرزمین آلبانیای قفقاز به رودهای آلازانی و ایوری منتهی می‌شد . مرز شرقی آلبانیای قفقاز ، ساحل غربی دریای خزر بود . در جنوب نیز مرز آلبانیا به سرزمین ارمنستان و ماد خرد (ماد اتر و پاتن = ماد اثور پاتگان) منتهی می‌گشت . درباره همه مطالب یاد شده استرابون<sup>۳۲</sup> ، پلینیوس<sup>۳۳</sup> ،

30— Moisei Korenskii *Istoriia Armenii*, Moskva, 1893, str. 193

31— «*Issledovaniia po istorii kultury narodov vostoka*», sbornik v chest akademika I. A. Orbeli, Izd-vo AN SSSR, Moskva-Leningrad, 1960, str. 17.

32— Strabonis, *Geographica*, vol. I-III, Berol., 1844-1852, XI, 4, 5.

33— Plinii C., *Secundi, naturalis historiia*, D. Detlefsen, recens uit, vol. I, 1866, VI, 29, 38, 39, 42.

بظلمیوس<sup>۳۴</sup> و نیز نویسندگان متأخر نوشته‌اند . تنها کسی که کاسپیان را بخشی از اتحاد قبایل آلبانیا دانسته ، استرابون است<sup>۳۵</sup>.

استادبارتولد کاسپیان را از اقوام هند و اروپایی ندانسته ، بلکه نام‌یافتی را در مورد آنان بکار برده است . وی چنین می‌پنداشت که کاسپ ، حالت جمع نام مفرد «کاس» بوده است . برای روشن شدن مطلب نظر استادبارتولد عیناً ارائه می‌شود :

«اقوام کاسپی به اقوام یافتی تعلق دارند . و اما دربارهٔ بیان مطلب فکر می‌کنم کلمه کاسپ حالت جمع نام کاس باشد که گاه قفقاز بدین نام خوانده می‌شد»<sup>۳۶</sup>.

اما دربارهٔ منشاء قوم آلبانیای قفقاز ، استادبارتولد منشاء اقوام آلبانیای قفقاز ، گرجستان و کوه‌نشینان قفقاز را یکی دانسته و در پیرامون آن چنین نوشته است :

«منشاء اقوام آلبانی که در کرانهٔ دریای خزر سکنی داشتند ، با منشاء اقوام گرجی و کوه‌نشینان قفقاز یکی است . همهٔ اینها از زمرهٔ آن گروه از اقوامی هستند که به اقوام یافتی شهرت یافته‌اند»<sup>۳۷</sup>.

---

34\_ Cl. ptolemaei. Geographiae libri octo Graece et latine ad condicum. ed. Dr Frid. g Wibberg. V. 11. 1 , 10, 1., 12, 1, 8, 7, 11

35\_ Strabonis. Geographica. vol. I-III. Berol., 1844-1852, XI, 4, 5.

36\_ Bartold V. V., Sochineniia. Tom II, chast 1, izd-vo Vostochnoi literatury. Moskva, 1963, str 662.

۳۷- همانجا، ص ۶۶۱-۶۶۲.

آلبانیای قفقاز طی سده‌های دراز موردتهاجم، کوچ و گذر اقوام مختلف قرار داشت. گویی سرزمین آلبانیا برای عبور اقوام گونه‌گون گذرگاهی مناسب بوده است. شاید همین نکته سبب اقامت قبایل دارای زبان و فرهنگ متفاوت در این سرزمین شده باشد. چنین بنظر می‌رسد که لشکرکشی به گرجستان و ایران از طریق آلبانیای قفقاز سهلتر بوده است.

در سدهٔ نخست پیش از میلاد دولت بزرگ ارمنستان تأسیس شد. رومیان با این دولت به پیکار پرداختند و سپاهیان خود را به ارمنستان گسیل داشتند. در آن هنگام پمپه سردار سپاه روم بود. وی پس از تصرف ارمنستان به آلبانیا آمد و با آلبانها معاهده‌ای منعقد کرد و از این رهگذر امکان یافت به شرق گرجستان (ایبری) حمله برد. پس از این ماجرا آلبانها دست به عصیان زدند. پمپه ناگزیر از کرانه دریای سیاه به آلبانیا بازگشت و شورش را فرو نشانید.

آگاهی ما در پیرامون مردم آلبانیای قفقاز بسیار اندک و گاه متناقض است. برخی مورخان، آلبانها را «مردمی وحشی» تصویر کردند که «پوست جانوران برتن داشتند و در حساب و شمارش ارقام فزونتر از صدرا نمی‌دانستند»<sup>۳۸</sup>.

از سوی دیگر بعضی نوشته‌اند که «آلبانها در سرزمینی بسیار حاصلخیز می‌زیستند و سیستم آبیاری سرزمینشان کاملتر از سیستم آبیاری مصر و بابل بود»<sup>۳۹</sup>.

38- Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, izd. vo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 661-662.

۳۹- همانجا، ص ۶۶۶

گمان می‌رود سبب اظهار نظرهای متناقض آن باشد که هر از چندی اقوام وحشی به آلبانیا هجوم می‌آوردند ، با آلبانها درهم می‌آمیختند ، تامدتی روابط اقتصادی عقب مانده خود را بر مردم آن سرزمین تحمیل می‌کردند و بدین روال مانع رشد اقتصادی مداوم و پی‌گیر آلبانیا می‌شدند .

در نخستین سده میلادی میان دولت پارتیان و امپراتوری روم برخوردهایی بر سر آلبانیا در گرفت . ولی هیچ‌یک از طرفین نتوانستند آلبانیا را تمام و کمال از آن خود کنند . در ضمن تاریخ شاهد هجوم قبایل کوچ‌نشین از شمال به آلبانیا در همان سده نخست میلادی نیز بوده است .<sup>۴۰</sup>

به روزگار شاهنشاهی ساسانیان در سال ۴۶۱ میلادی ، آلبانیا به صورت بخشی از استانهای دولت ساسانی درآمد و مرزبان بر آن سرزمین گمارده شد . پس از این تاریخ نیز بارها رومیان ، کوچ‌نشینان نواحی شمال ، آلانها و بعدها خزران به سرزمین آلبانیا هجوم بردند .

چنان که مورخان نوشته‌اند ، یزدگرد دوم شاهنشاه ساسانی در گیر پیکار با هونها ، کیداریان و دیگر قبایل کوچ‌نشین شمال بود<sup>۴۱</sup> . از این رو ناگزیر بنای سد دربند را که ارمنیان «چور» می‌نامیدند ، آغاز کرد . این شهر یکی از مراکز عمده آلبانیای قفقاز بود .

---

40 - Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, izd-vo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 667.

۴۱ - کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ -

سوم، تهران، ۱۳۴۵، ص ۳۱۱-۳۱۲ .

دفاع از مرزوبوم ایران ایجاب می کرد که آلبانیای قفقاز متحد ایران باشد. فیروز شاهنشاه ساسانی که در شمال شرق ایران و نیز در غرب با رومیان درگیر پیکار بود، شاید بخاطر حفظ مرزهای کشور الحاق آلبانیای قفقاز را به ایران ضرور دانست.

در روزگار شاهنشاهی خسرو انوشیروان بنای سد دربند پایان پذیرفت. ولی چندی نگذشت که در عهد خسرو دوم ابرویژ (پرویز) ترکان و خزران به سرزمین آلبانیا حمله ور شدند و کشتاری بس بزرگ بر راه انداختند که در نوشته های مورخان ارمنی از آن به تفصیل سخن رفته است. موسی کاگان کاتواتسی مورخ تاریخ آلبانیای قفقاز که «تاریخ-آغوان» نام دارد و از مورخان سده دهم میلادی است، جریان حمله ترکان به دربند را چنین شرح داده است:

«... های شاه<sup>۴۲</sup> آنچه را که بر سر سپاهیان و مدافعان شهر «چور» آمد، با دیدگان خویش مشاهده کرد... شاهنشاهان ایران-معماران، وسایل و مواد بسیار از همه جا برای ساختن این دیوارها، برجها و باروهای عظیم گرد آورده بودند. این دیوار میان قفقاز و دریای بزرگ شرقی<sup>۴۳</sup> قرار داشت... او(های-

---

۴۲- «Hay» های شاه فرمانروای محلی بود که از سوی شاهنشاه ساسانی بر سرزمین آلبانیا فرمان می راند. شاید نام «های» بانام «هایک» فرمانروای باستانی و کهن ارمنستان بی ارتباط نباشد. ارمنیان مردم خویش را «های» و سرزمین ارمنستان را «هایستان» می نامند. شاید «های شاه» عنوان فرمانروایانی باشد که بر ارمنستان و دیگر نواحی قفقاز از جمله آلبانیا حکومت داشتند و از سوی شاهنشاه ایران بر این سمت گمارده می شدند.

۴۳- دریای بزرگ شرقی که مؤلف «تاریخ آغوان» ذکر کرده، همان دریای خزر است. زیرا دیوار دربند میان قفقاز و دریای خزر قرار داشت.

شاه (خطر دهشتباری را که از سوی مردم پلید و غداری که صورتهای پهن داشتند و همانند زنان بودند، مشاهده کرد. موهای دراز آنان از سر بر چهره و بدنشان فروریخته بود... آنان نیزه و کمان بدست داشتند و همانند گرسنگان وحشی حمله می کردند. کمترین اثری از شرم و حیا در چهره آنان مشهود نبود. آنها به مردم شهر حمله می بردند و اینان را در کوچه ها و میدانها قطعه قطعه می کردند. دیدگان این دژخیمان بر زیبارویان نیز رحمت نمی آورد. پسران و دختران را نیز می کشتند. آنان بر موجودات بی آزار و پیرانی که قادر به جنگ و پیکار نبودند نیز رحم و شفقت روانداشتند. به کودکان و خردسالان رحم نمی کردند و قلبهایشان از دیدن کودکان شیرخوار نیز به رحم نمی آمد. این کودکان بی گناه بر جسد های سوراخ سوراخ مادرانشان افتاده، از پستانهایشان بجای شیر، خون می مکیدند. همین که به خانه ای گام می نهادند، چون آتشی که در نیستان افتاده باشد، همه جا را می سوزاندند و نابود می کردند. آنان همین که به خانه ای وارد و از آن خارج می شدند، راه را برای درندگان و پرنده گان وحشی مردارخوار هموار می کردند»<sup>۴۴</sup>.

اوایل سده هفتم میلادی دولتی محلی در آلبانیا بر سر کار آمد که فرمانروای آن از دودمان ایرانی «مهران» بود<sup>۴۵</sup>. سردودمان این سلسله می خواست

44 - «Istoriia Agvan, Moiseia Kagankatvatsi, Pisatelia X-veka», Per. S armianskogo K. Patkanova, SPb., 1861, str. 105.

45 - «Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1. izd-vo vostochnoi literatury, Moskva, 1933, str. 673.

در سال ۵۹۰ میلادی به سوی خزران ساکن شمال دریای خزر حمله برد، ولی انصراف حاصل کرد<sup>۴۶</sup>. بنا به نوشته استاد بارتولد، فرمانروای آلبانیا با این که خود از دودمان ساسانی بود، آیین مسیح را پذیرا شد<sup>۴۷</sup>. برخی مورخان رواج آیین مسیح در آلبانیای قفقاز را سده چهارم میلادی دانسته اند<sup>۴۸</sup>. ولی استاد بارتولد معتقد است که رواج آیین مسیح در آلبانیای قفقاز به دوران پادشاهی یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰) میلادی مربوط است<sup>۴۹</sup>.

استاد بارتولد در مورد فرمانروایان محلی آلبانیای قفقاز نوشته است که در روزگار ساسانیان، کسانی از دودمان مهران براران فرمان می راندند که در نوشته ها «اران شاه» نامیده شدند. یعقوبی بطریق (پاتریکیوس) یا اسقف بزرگ اران را نیز اران شاه نامیده است<sup>۵۰</sup>. نگارنده سطور این نوشته یعقوبی را نزدیک به واقعیت می داند. زیرا شهر دربند «چور» یکی از مراکز مسیحیت و اسقف نشین عمده آلبانیای قفقاز بود. بعدها اسقف نشین مذکور به شهر پرتو (بردع) انتقال یافت.

46 - «Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, izd. vo vostochnoi literatury, Moskva. 1963, str. 673.

47 - همانجا، ص ۶۷۳.

48 - «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia», Trete izdanie, T. 1, Moskva, izd. vo «Sovetskaia Entsiklopediia», 1970, str. 250.

49 - Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, izd. vo vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 672.

50 - Bartold V. V., Sochinoniiia, Tom III, Moskva, izdatelstvo «Nauka», 1965, str. 334-335.



سده هفتم میلادی تازیان به ارمنستان و آلبانیای قفقاز حمله بردند. اسقف سبئوس مورخ ارمنی، هجوم تازیان به ارمنستان و آلبانیا را دهشتبار و نفرت انگیز نامید. وی نوشت: «فرزندان اسماعیل (مقصود اعراب است - م) شهر کارین را به محاصره گرفتند. به شهر درآمدند. طلا، نقره و ثروت مردم را به غارت بردند. آنان ثروت ارمنیان و آغوانها (آلبانها - م) را به یغما بردند و کلیساها را ویران کردند»<sup>۵۱</sup>.

در این دوره از زمان نیز، بنابه نوشته موسی کاگان کاتواتسی سرزمین آلبانیا از جنوب به رود ارس محدود بود.

پیش از حمله تازیان، هونها به سرزمین آلبانیا حمله بردند و جوانشیر فرمانروای ایرانی آن سامان که از دودمان مهران بود (۶۳۸-۶۷۰ میلادی) ناگزیر به معاهده‌ای رقت بار تن درداد. ولی تازیان همچنان دست از یغما بر نمی داشتند. جوانشیر ناچار دوبار به شام نزد معاویه رفت و خراجگزار تازیان شد. برادر او «وراز تیرداد» نیز خراجگزار خلفای بنی امیه بود.

در عهد خلافت امویان، قفقاز به مرکز اداری جداگانه‌ای بدل شد. این مرکز شامل ارمنستان و آلبانیا بود که تازیان «اران» می نامیدند. در رأس این منطقه نماینده خلیفه قرار داشت<sup>۵۲</sup>.

در روزگار خلافت وضع قومی مردم آلبانیای قفقاز بسیار مشوش

51 - «Istoriia episkopa Sebeosa», Erevan, 1936, str. 74, 127.

52 - «Voprosy istorii Kavkazskoi Albanii», red. Igrar Aliev, Baku, izdatelstvo AN Azerb. SSR, 1962, str. 168.

بود. این زمان ابوریژنها، تازیان، ارمنیان، یهودان، خزران، تاتها و بسیاری از افراد متعلق به اقوام و تیره‌های مختلف کنار آلبانها در سرزمین آلبانیا سکنی داشتند. این وضع تا زمان کوچ ترکان همچنان ادامه یافت.

چنان که پیشتر اشاره شد، از روزگار کهن، اکثر اوقات قبیله‌های گوناگون در سرزمین آلبانیا سکنی گزیدند. همین امر نیز سبب آشفته‌گی در زبان و فرهنگ اهالی شد. استرابون، جغرافی‌نگار سده نخست پیش از میلاد، ضمن بحث پیرامون زبان مردم آلبانیای قفقاز نوشت که «قبایل ساکن آلبانیای قفقاز به بیست و شش لهجه سخن می‌گویند»<sup>۵۳</sup>.

شاید کثرت السنه، موجب انهدام زبان محلی مردم آلبانیای قفقاز بوده و مانع پیشرفت خط و کتابت قومی در این سرزمین شده است. باستان‌شناسان ضمن پژوهشهای خویش تا کنون نمونه‌ای از خط و کتابت مردم این سرزمین در روزگاران بسیار کهن نیافته‌اند. حال آن که بتقریب از هزاره نخست پیش از میلاد، نمونه‌های جالبی از خط و کتابت در سرزمین آذربایجان دیده شده است.

هنگامی که در عصر ماد و هخامنشیان در آذربایجان مسکوکات متنوع از جمله سکه‌های نقره و طلا که نمودار رواج مناسبات پول = کالا است رایج بود، در آلبانیای قفقاز اثری از سکه‌های پول مشاهده نشد.

---

53- «Isledovaniia po istorii Kultury narodov Vostoka», Sbornik v chest akademika I. A. Orbeli, Moskva-Leningrad, izdatelstvo AN SSSR, 1960, str. 18.

این خود نشانه‌ای از اقتصاد عقب مانده در سرزمین آلبانیای قفقاز بوده است. استاد پاخوموف دانشمند سکه‌شناس شوروی طی یکی از بررسی‌های خود چنین نوشت:

«در اراضی آلبانیای قفقاز هیچ سکه‌ای که متعلق به پیش از سده سوم قبل از میلاد باشد بدست نیامد»<sup>۵۴</sup>.

بنابه نوشته این استاد سکه‌شناس «قدیمترین سکه‌ای که در اراضی آلبانیای قفقاز بدست آمده متعلق به اسکندر مقدونی (۳۳۶-۳۲۳ پیش از میلاد) بوده است»<sup>۵۵</sup>. از این سخن معلوم می‌شود که مردم آلبانیا تا این زمان از صنعت ضرب سکه آگاهی نداشتند.

وی در ادامه سخن می‌نویسد: «در اراضی آلبانیای قفقاز سکه‌هایی از سده دوم پیش از میلاد بدست آمده که متعلق به سلوکیان و پارتیان بوده است. بعدها سکه‌های رومی نیز در این سرزمین پدیدار شد»<sup>۵۶</sup>.

در مورد سکه‌های پارتی بتقریب تعداد قابل ملاحظه‌ای از سکه‌های پارتی متعلق به فرهاد سوم (۷۰-۵۷ پیش از میلاد) شاهنشاه اشکانی در اراضی آلبانیای قفقاز بدست آمده است<sup>۵۷</sup>.

از این نوشته‌ها به سهولت می‌توان دریافت که مردم آلبانیای قفقاز نسبت به همسایگان ارمنی، گرجی و ایرانی خویش در شرایط اقتصادی

---

54- «Voprosy istorii Kavkazskoi Albaniï», red. Igrar-Aliev, Baku, izd-vo AN Azerb. SSR, 1962, str 106-107.

۵۵- همانجا، ص ۱۰۷.

۵۶- همانجا، ص ۱۰۷.

۵۷- همانجا، ص ۱۰۹.

عقب مانده تری زندگی می کردند . بی گمان اقتصاد عقب مانده نیز مانع پیشرفتهای فرهنگی جامعهٔ آلبانیا بوده است .  
به هنگامی که در سده های دراز پیش از میلاد ، مردم ماد خرد- (اثر پاتگان) دارای خط و کتابت بودند ، در آلبانیای قفقاز اثری از خط و کتابت مشهود نبود . عدم سرایت فرهنگ و کتابت مردم آذربایجان به آلبانیای قفقاز خود نشان می دهد که زبان و دین مردم این دو سرزمین از یکدیگر جدا بود . زیرا اگر زبان واحدی در آذربایجان و آلبانیای قفقاز رواج می داشت ، بی گمان خط و کتابت پارسی باستان و پارسی میانه که در اثر پاتگان رایج بود به سرزمین آلبانیای قفقاز نیز راه می گشود . پژوهشهای تاریخی مؤید آن است که زبان آلبانیای قفقاز نه تنها از زبان مردم آذربایجان ، بلکه از زبان مردم ارمنستان و گرجستان نیز جدا بوده است .

چنان که اشاره شد ، آئین مسیح در اواخر سدهٔ چهارم و اوایل سدهٔ پنجم میلادی به آلبانیای قفقاز راه یافت و این خود سبب نزدیکیهایی میان ارمنستان و آلبانیا شد . کشیشان ارمنی کوشیدند تا خط و کتابتی برای مردم آلبانیای قفقاز پدید آورند . استاد بار تولد در این باره چنین نوشت :  
«در سدهٔ پنجم میلادی الفبای زبان آلبانی از سوی کشیشان ارمنی پدید آمد ، زیرا در زبان آلبانی اصواتی وجود داشتند که در زبان ارمنی موجود نبود . متعاقب پیدایش الفبا ، کتب مقدس از زبان ارمنی به زبان آلبانی برگردانده شد»<sup>۵۸</sup> .

58 - Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 672.

دیگر مورخان نیز پدید آمدن الفبای زبان آلبانی را مربوط به سدهٔ پنجم دانسته‌اند. چنین بنظر می‌رسد که الفبای مذکور شامل ۵۲ حروف بوده است.<sup>۵۹</sup>

برخی از مورخان، زبان گرگرها را زبانی دانسته‌اند که الفبای آلبانی برای آن زبان طرح و تدوین شده است. گویا قبایل گرگر در سدهٔ پنجم میلادی عمده‌ترین قبایل ساکن سرزمین آلبانیای قفقاز بوده‌اند. موسی خورنی تاریخ‌نگار ارمنی عهد ساسانی، زبان قبایل گرگر را زبان عمدهٔ سرزمین آلبانیای قفقاز دانسته و در پیرامون آن چنین نوشته است: «زبان گرگرها که از قبایل ساکن سرزمین آلبانیای قفقاز بودند، پایه و اساس لازم را جهت ظهور زبان ادبی آلبانها فراهم آورد»<sup>۶۰</sup>.

هنوز خط و کتابت مردم آلبانیای قفقاز چنان که باید شکل نگرفته بود که حملهٔ تازیان به این سرزمین آغاز شد و همانند دیگر سرزمینهای تابع خلافت، خط و کتابت تازی جای خط و کتابت بومی را گرفت. اقوامی چون ایرانیان، ارمنیان و دیگران که از فرهنگی والا برخوردار بودند، توانستند موجودیت زبان، ادب و فرهنگ خویش را تا سر حد امکان حفظ کنند. ولی اقوامی که از جایگاه فرهنگی و الایی برخوردار نبودند، در فرهنگ اقوام فاتح مستحیل شدند. از این رو اثری از خط و کتابت و

---

59- «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia». Trete izdanie T. 1, Moskva. izdatelstvo «Svetskaia Entsiklopediia», 1970, str. 250.

60- Moisei Khorenskii, Istoriia Armenii, Moskva, 1893, str. 85.

نوشته‌های مردم آلبانیای قفقاز بر جای نماند و نخست در زبان تازی و پس آنگاه در زبان ترکی استحاله یافت. طبق اسناد و مدارک موجود، تاریخ آلبانیای قفقاز نیز توسط مورخان و نویسندگان محلی نگارش نیافت. بلکه تاریخ سرزمین مذکور وسیله مورخان و مؤلفان ارمنی به رشته تحریر کشیده شد. بنا به نوشته استاد بار تولد «الفبای مردم آلبانیا به الفبای ارمنی نزدیک بود. ولی این دو یکسان نبودند. در زبان آلبانی اصواتی وجود داشت که در زبان ارمنی نمی توان یافت»<sup>۶۱</sup>.

استاد بار تولد نه تنها به تفاوت زبانی، بلکه به تفاوت‌های قومی و نژادی میان مردم آلبانیای قفقاز و آذربایجان عقیده داشت. وی معتقد بود که تفاوت‌های مذکور پس از هجوم تازیان و در دوران حاکمیت اعراب نیز بر طرف نشد. وی در کتاب خود چنین آورده است: «تفاوت‌های قومی و نژادی میان آذربایجان و آلبانیای قفقاز حتی در دوره اسلام نیز بر طرف نشد. لهجه ایرانی مردم آذربایجان- (آذری) از زبان مردم اران (ارانی) که از گروه زبانهای یافشی است، جدا بود. در ضمن دین مردم آذربایجان نیز از دین مردم آلبانیا جدا بود. مردم آذربایجان پیرو دین زرتشت بودند. ولی در آلبانیا، همانند دیگر سرزمینهای مرزی ایران، آئین مسیح رواج داشت. فرمانروایان محلی آلبانیا نیز مسیحی بودند»<sup>۶۲</sup>.

---

61- Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1. Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 663.

۶۲- همانجا، ص ۷۷۷.

از آنچه بنظر خوانندگان رسید به سهولت دو نکته اساسی مورد بحث را می توان دریافت . نخست آن که مردم آلبانیای قفقاز از دیدگاه قومی و نژادی از مردم ماد خرد (اثر پاتگان) جدا بود. دو دیگر آن که زبان مردم آلبانیای قفقاز نیز از زبان مردم آذربایگان جدا بوده است .

نگارنده در پایان ذکر نکته ای را ضرور می شمارد و آن وجود «تاتها» در سرزمین کنونی آلبانیای قفقاز است. نمی دانیم تاتها که مردمی ایرانی زبان بودند از چه زمان در آن سرزمین سکنی یافتند . بهر تقدیر وجود تاتها در شبه جزیره آبشوران و داغستان امری است مسلم . با وجود هجوم پی در پی ترکان ، هنوز زبان تاتی در برخی نواحی قفقاز از میان نرفته است. شاید به سبب غیر قابل کشت بودن شبه جزیره آبشوران بوده است که تازیان و ترکان مردم آن ناحیه را به حال خود وا گذاردند. همین عامل نیز ممکن است سبب باقی ماندن زبان تاتی در شبه جزیره مذکور باشد . در کرانه های جنوب غربی دریای خزر ( آستارای - شوروی و لنکران ) نیز گروهی از طالبان سکنی دارند . زبان مردم بومی این ناحیه نیز از شاخه زبانهای ایرانی است . ولی این هر دو زبان - تاتی و طالشی - رو به ضعف نهاده اند . این مردم مدرسه ای برای تحصیل به زبان بومی و یا پارسی ندارند و ناگزیر اند به زبان روسی و یا ترکی تحصیل کنند . از این رو زبانهای محلی نامبرده ، دوران زوال تدریجی خود را می پیمایند .

## بخش هشتم

### تیره و زبان مردم آذربایجان

#### ۱- تیره مردم آذربایجان

از ساکنان فلات ایران در دوران پیش از تاریخ، هنوز آگاهیهای کافی در دست نیست. گرچه باستانشناسان به کوششهای بسیار ارزنده‌ای در این زمینه پرداخته‌اند. با اینهمه اطلاعات موجود، چندان کافی بنظر نمی‌رسد.

در مورد کوچ آریائی‌ان به فلات ایران نیز میان دانشمندان و پژوهندگان اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدند که آریائی‌ان از طریق قفقاز به آذربایجان و دیگر سرزمینهای ایران سر از زیر شدند. بعضی دیگر مسیر آریائی‌ان را از شمال شرق دریای خزر و آسیای میانه دانسته‌اند. گروهی نیز بر این عقیده‌اند که مسیر آریائی‌ان از هر دو سوی شرق و



غرب دریای خزر بوده است . استاد گرانتوفسکی دانشمند شوروی بر آن است که در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد. آریائیان ازدوسوی دریای خزر به فلات ایران کوچ کردند . وی در این باره چنین نوشته است :

«برخی از مأخذ باستانشناسی و زبانشناسی قادراند جهت حرکت قبایل غرب ایران را از طریق قفقاز معلوم و مشخص کنند . احتمال می رود آریائیان از دوسوی دریای خزر روانه سرزمین ایران شده باشند . اینان حدود نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد و بتقریب همزمان در اراضی نزدیک به یکدیگر نشیمن گزیدند» .

گرانتوفسکی ، نشیمن آریائیان در نواحی شمال غرب ایران را پیش از لشکرکشی آشوریان و تأسیس دولت اورارتو دانسته و در این زمینه چنین اظهار نظر کرده است :

«پیش از لشکرکشیهای آشوریان و تأسیس دولت اورارتو ، مردمی ایرانی زبان در شمال غرب ایران سکنی گزیدند . ما از وجود ایرانیان در سده نهم پیش از میلاد در نواحی اطراف دریاچه ارومیه و دشتهای کرانه مسیر علیای دیاله و ماد غربی آگاهی داریم . ایرانیان بعدها در سده های هشتم و هفتم پیش از میلاد در نواحی شرقی سرزمین ماد نشیمن یافتند»<sup>۲</sup> .

دیگر محققان نیز نخستین زیستگاه قوم ماد را ، شمال باختری ایران دانسته اند .

---

1- «Istoriia Irana», Otvetsv. red. Professor M. S. Ivanov, Moskva, izdatelstvo M. G. U., 1977, str. 37.

۲ - همانجا ، ص ۳۷ .

بنابر نوشته استاد پیگولوسکایا «نیرومندترین قبیله‌های ایرانی مادها بودند که متدرجاً در شمال باختری ایران سکونت اختیار کردند»<sup>۳</sup>. طبق نوشته دانشمند نامبرده «قبیله‌هایی که در دوران باستان در فلات ایران می‌زیستند، از لحاظ نژادی به گروه ایرانی تعلق داشتند و زبانهای این گروه نیز جزء شاخه خاوری زبانهای هندواروپایی»<sup>۴</sup> بوده است.

هر گاه حرکت و کوچ آریائی‌ان مورد تصدیق باشد، پس آنگاه به یقین پیش از ورود آریائی‌ان مردمی دیگر در این سرزمین سکنی داشتند. استاد گرانوفسکی معتقد است که «در نخستین سده‌های هزاره نخست پیش از میلاد گروه‌های وسیعی از مردم بومی وجود داشتند که در کنار مردم ایرانی زبان می‌زیستند. همزیستی متمادی به استحالته بومیان در مردم ایرانی زبان انجامید»<sup>۵</sup>.

از متون آشوری و اورارتویی چنین برمی‌آید که مادها حدود دریاچه ارومیه می‌زیستند. اینان در آغاز به‌مراهی ماناها، اورارتوئی‌ان و دیگران در آذربایجان و کردستان سکنی گزیدند. البته در گریه‌هایی نیز میان اقوام مذکور وجود داشته است. در روزگار پادشاهی منوئه فرزند ایشپوئین فرمانروای اورارتو (۸۱۰-۷۷۸ پیش از میلاد) جنگی میان او و ماناها در گرفت. از سنگنبشته‌های اورارتوئی که به خط میخی

۳- پیگولوسکایا، ن. و.، یا کو بوسکی، آ. یو.، پطروشفسکی، ای. پ. و دیگران، تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم، ترجمه کریم کشاورز، جلد اول، تهران، ۱۳۴۶، ص ۷.

۴- همانجا، ص ۸.

5. «Istoriia Irana», Otvot. red. professor M. S. Ivanov, Moskva, izdatelstvo M. G. U., 1977, str. 38.

است چنین بر می آید که ماناها در غرب و جنوب دریاچه ارومیه سکنی داشتند.<sup>۶</sup> از کتیبه‌های آشوری نیمه سده هشتم پیش از میلاد و روزگار تیگلات پالصر سوم نیز معلوم می‌شود که مادها در جنوب دریاچه ارومیه نشیمن داشتند و «تیگلات پالصر پس از سلطه مجدد بر پاروسا و ماد در جنوب دریاچه ارومیه به سوریای شمالی لشکر کشید»<sup>۷</sup>.

در یکی از فالنامه‌های آشوری متعلق به آسرحدون، وی از «شمش» خدای آشوریان پرسشهایی کرده که طی آن از سرزمین کیمریان در غرب، ماناها در شمال و مادها در جنوب و جنوب غرب دریاچه ارومیه یاد شده است»<sup>۸</sup>.

یاد آور می‌شود که محققان، کیمریان را از اقوام آریایی دانسته‌اند. این قوم در دوران فرمانروایی آشور بانپال شاه آشور، به آسیای صغیر رانده شدند. در سالنامه آشور بانپال از پیروزی گوگو (گیگس) فرمانروای لیدیا بر کیمریان سخن رفته است<sup>۹</sup>.

در روزگار تیگلات پالصر سوم، آشوریان در فاصله سالهای ۸۵۹-۸۲۴ پیش از میلاد به شرق حمله بردند. در رویدادنامه‌های آشوری برای نخستین بار در سال ۸۳۴ پیش از میلاد از پارس به شکل «پارسوآ» و در سالهای ۸۲۸-۸۲۷ پیش از میلاد از ماد به صورت «مادای» یاد

---

۶- پیوتر و فسکی، ب.ب.، اورارتو، ترجمه دکتر عنایت‌الله رضا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۸، ص ۳۳.

۷- همانجا، ص ۳۸.

۸- همانجا، ص ۵۴.

۹- همانجا، ص ۵۴.

شده است.

به سال ۶۱۶ پیش از میلاد آشوریان و ماناها از دولت بابل شکست یافتند. از این پس ماناها به تبعیت دولت ماد درآمدند. نام «مانا» آخرین بار در تورات کتاب ارمیاء آمده است. در این بخش از تورات، نام ممالک اورارتو، مانا و سکا به صورت «ممالک آراراط و منی و اشکناز» ذکر شده است.<sup>۱۳</sup> برخی مورخان، تاریخ ذکر نام «مانا» در تورات را حدود سال ۵۹۳ پیش از میلاد دانسته اند.<sup>۱۳</sup>

در تورات به کرات از شاهان ماد سخن رفته است. اقوام اورارتو، مانا و سکا نیز به عنوان تابعان دولت پادشاهی ماد یاد شده اند.<sup>۱۴</sup> در کتیبه داریوش بزرگ در بیستون نامی از مانا وجود ندارد.

---

۱۰- مانا در نوشته‌ها گاه به صورت Mana و گاه به صورت Manna و در تورات به صورت منی Minni آمده است.

۱۱- بنا به نوشته آکادمیسین پیوتروفسکی «اشکناز» در سنگنبشته‌ها «اشگوزا» آمده است. وینکلر، با دلایل مکفی ثابت کرد که «اشگوزا» و «ایشکوزا» به معنای «اسکیث» است که همان «سکا» است. ر.ش. به اورارتو، نوشته ب.ب. پیوتروفسکی، ترجمه دکتر عنایت‌الله‌رضا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸، ص ۵۵ و ۵۷.

۱۲- «کتاب مقدس» عهد عتیق و عهد جدید که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است، ۱۹۷۵، ص ۱۱۸۳.

13- «Istoriia Irana», Otvetstv. red. Professor M. S. Ivanov, Moskva, izdatelstvo M. G. U. 1977, str. 35.

۱۴- «کتاب مقدس» عهد عتیق و عهد جدید که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است، ۱۹۷۵، ص ۱۱۸۳.

گمان می رود تا این زمان قوم مذکور در اقوام ایرانی زبان غرب ایران مستحیل شده باشند .

چنین بنظر می رسد که دولتهای ایرانی در سده هفتم پیش از میلاد پدید آمدند . این دولتها در آغاز تابع دولتهای محلی بودند . ولی پس از ضعف آشوریان ، نخستین دولت مستقل ایرانی - دولت ماد - پا به عرصه وجود نهاد . قیام مادان بر ضد آشور در فالنامه آشوری سده هفتم پیش از میلاد مندرج است . در این قیام ، سکائیان ، کیمریان و ماناها متحدان آنها بودند <sup>۱۵</sup> . حدود سال ۶۶۹ پیش از میلاد ، سرزمین ماد از سوی دولت آشور به عنوان کشوری مستقل شناخته شد <sup>۱۶</sup> . سرزمین های اورارتو ، مانا و بخشی از سرزمین سکاها که تا سال ۵۹۳ پیش از میلاد بتقریب خود مختار بودند ، از این تاریخ بخشی از کشور ماد محسوب شدند . کیمریان در شمال شرق آسیای صغیر و نیز دولت پارس از توابع دولت ماد بودند که مرکز آنها از آذربایجان به اکباتانا (همدان) انتقال یافت . بدین روال نخستین دولت بزرگ ایرانی زبان در شمال غرب ایران پدید آمد که مردم آن به کشاورزی و دامپروری اشتغال داشتند <sup>۱۷</sup> .

از پایان سده هشتم تا آغاز سده ششم پیش از میلاد ، کیمریان و سکائیان در کوچ و اسکان قبایل و نیز جنگهای قبیله ای نقشی بسزا داشتند .

---

۱۵ - پیوتروفسکی ب. ب. اورارتو، ترجمه دکتر عنایت الله رضا، انتشارات بنیاد -

فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸، ص ۵۴.

16- «Istoriia irana», Otvetstv. red. M. S. Ivanov, Moskva, Izdatelstvo M. G. U , 1977, str. 42.

۱۷ - همانجا، ص ۴۵.

این قبایل ایرانی در آذربایجان و کردستان سکنی گزیدند و در امر پیشرفت دامپروری نواحی مذکور تأثیر فراوان برجای نهادند. در منابع کهن از وجود قبیله‌ای بنام اماردها (مردها) در آذربایجان، کردستان، کرانه دریای خزر و رشته کوه‌های زاگرس نیز سخن رفته است. استاد گرانوفسکی این گروه را نیز از قبایل ایرانی زبان دانسته است.<sup>۱۸</sup>

در تورات عنوان پارس و ماد اغلب باهم آمده‌اند. در تورات، داریوش شاهنشاه هخامنشی نیز «داریوش مادی» ذکر شده است.<sup>۱۹</sup> در کتاب دانیال، قانون و شریعت ایران به صورت «شریعت مادیان و فارسین»<sup>۲۰</sup> و «قانون مادیان و فارسین»<sup>۲۱</sup> آمده است. در کتیبه بیستون نیز حدود سی بار نام ماد ذکر گردیده و در اکثر موارد همراه با نام پارس ارائه شده است.<sup>۲۲</sup> در تورات کتاب استر شخصیت‌های درجه اول ایران «مادی و پارسی» نامیده شده‌اند. در کتاب مذکور چنین آمده است: «هفت رئیس فارسی و مادی بودند که روی پادشاه (خشیارشا - م)

---

18. \*Istoriia, Irana\*, Otvetstv. red. M. S. Ivanov, Moskva, Izdatelstvo M. G. U., 1977, str. 42.

۱۹ - «کتاب مقدس» عهد عتیق و عهد جدید که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است، ۱۹۷۵، ص ۱۲۹۶.

۲۰ - همانجا، ص ۱۲۹۶-۱۲۹۷.

۲۱ - همانجا، ص ۱۲۹۷.

22. Dandamaev M. A., Iran pri pervykh akhemenidakh (VI v. do n. e.) Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 262-270.

را می‌دیدند و در مملکت به درجهٔ اول می‌نشستند»<sup>۲۳</sup>.

در کتاب ارمیاء از هجوم اقوام و قبایل شمال به بابل سخن رفته است که عمده‌ترین آنها قوم ماد بودند. زیرا بنابه نوشتهٔ تورات «خداوند روح پادشاهان مادیان را برانگیخته است و فکر او به ضد بابل است»<sup>۲۴</sup>.

در کتیبهٔ داریوش بزرگ در بیستون نکته‌ای هست که می‌رساند محدودهٔ آذربایجان دست کم بخشی از سرزمین ماد بوده است. از کتیبهٔ بیستون چنین برمی‌آید که ماد سرزمینی در کنار ارمنستان بوده و در نزدیکی آن قرار داشته است. مرزهای این سرزمین با حدود آذربایجان منطبق است. داریوش در کتیبهٔ بیستون چنین آورده است:

«یک نفر ارمنی بنام دادار شش بندهٔ خود را به ارمنستان فرستادم. به او چنین گفتم: «برو و سپاه شورشیانی که خود را از من نمی‌دانند، درهم شکن». پس آنگاه دادارشش رهسپار شد... دادارشش به ارمنستان در انتظار من بود تا آن که وارد ماد شدم»<sup>۲۵</sup>.

از این نوشتهٔ داریوش به سادگی می‌توان دریافت که سرزمین ماد در نزدیکی ارمنستان و کنار آن بوده است.

۲۳- «کتاب مقدس»، عهد عتیق و عهد جدید که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است، ۱۹۷۵، ص ۷۷۲.

۲۴- همانجا، ص ۱۱۸۲.

25- Dandamaev M. A., Iran pri pervykhemenidov (VI v. do n e.), Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 264-265.

چنان که پیشتر اشاره شد، مورخان و جغرافی نگاران باستان از جمله استرابون، آریان، یوسف فلاویوس و دیگران، آذربایجان را بخشی از سرزمین ماد دانسته و آن را «ماداتروپاتن» نامیده‌اند. استاد بارتولد نیز آذربایجان را بخشی جدایی ناپذیر از سرزمین ماد دانسته است.<sup>۲۶</sup> این نام حتی در برخی متون پهلوی از جمله کارنامه اردشیر بابکان به همان صورت ماد آمده است. گمان می‌رود در روزگار ساسانیان، ماد خردیاماد اتورپاتگان تنها به صورت «اتورپاتگان» در آمده و نام ماد به نواحی جنوبی تر آن (سرزمین کردان) اطلاق شده باشد. ما این نکته را در کارنامه اردشیر بابکان می‌یابیم که شاه کردان را «مادی» نامیده است. در کارنامه ضمن بحث پیرامون پیکار اردشیر با «کردان شاه» چنین آمده است:

«پس از آن بس سپاه و گندز ابل به هم کرد (فراهم آورد) و به کارزار کردان شاه مادی فر رفت (قصد کرد)»<sup>۲۷</sup>.

در جای دیگر کارنامه، سپاه کردان شاه مادی به صورت «سپاه مادیگان» (سپاه مادان) آمده است.<sup>۲۸</sup>

در همین کتاب نام ارمنستان به صورت «ارمن» آمده و نام آذربایجان «اتورپاتگان» جداگانه ذکر شده است.<sup>۲۹</sup> چنین بنظر می‌رسد که نام «ماد»

---

26 - Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 776

۲۷ - دکتر بهرام فره‌وشی، «کارنامه اردشیر بابکان»، با متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه فارسی و واژه نامه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵، ص ۵۱.

۲۸ - همانجا، ص ۵۳.

۲۹ - همانجا، ص ۵۵.



از کنار «اتورپاتکان» برداشته شده و یا کمتر بکار می‌رفته است<sup>۳۰</sup>. ولی استادپورداد معتقد است که در پهلوی نام کهن ماد تغییر یافته و به صورت «ماه» نوشته شده است<sup>۳۱</sup>. در نوشته‌های مورخان، جغرافی‌نگاران و شاعران نخستین سده‌های اسلامی، مکرر به نام «ماه» برمی‌خوریم. در کتاب «ویس و رامین» فخرالدین اسعد گرگانی که از پهلوی به صورت شعر پارسی برگردانده شده است، از کشور ماه «بزرگ و نامور از کشور ماه»، بوم ماه «و گر نه بوم ماه از کین شود پست»، زمین ماه «زمین ماه یکسر بادویران» و بوم ماه آباد «مدار او را به بوم ماه آباد» برمی‌خوریم که مقصود از همه آنها سرزمین «ماه» یا «ماد» است. از داستان ویس و رامین چنین برمی‌آید که شاه‌قارن در سرزمین مادپادشاهی داشت.

طبری، شکار گاه بهرام گور و محل ناپدید شدن او را سرزمین «ماه» دانسته و چنین نوشته است:

«بهرام در او آخر روز گار خویش سوی ماه رفت و روزی به آهنگ شکار بر نشست و به گورخری تاخت و در تعاقب آن دور برفت و به چاهی افتاد و غرق شد»<sup>۳۲</sup>.

---

۳۰- دکتر بهرام فره‌وشی، «کارنامه اردشیر بابکان»، با متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه فارسی و واژه‌نامه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵، ص ۵۱.

۳۱- «یشت‌ها»، جلد دوم، گزارش استاد پورداد، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۱۶.

۳۲- طبری، محمد بن جریر، «تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ۶۲۲.

از نوشته طبری در پیرامون شکار گاه دلخواه بهرام چنین برمی آید که «ماه» در آذربایجان و یابخشی از این سرزمین بوده است. زیرا وی در همین کتاب ضمن اشاره به شکار گاه بهرام چنین نوشت :

«بهرام ... سوی آذربایجان رفت که در آتشکده آنجا عبادت کند و از آنجا سوی ارمیه رفت که در جنگلهای آنجا به شکار پردازد»<sup>۳۳</sup>.

از این نوشته چنین برمی آید که جنگلهای «ارمیه» در سرزمین «ماه» یا «ماد» بوده است.

احمد بن یحیی بلاذری در فتوح البلدان نوشت که «سعد بن ابی-وقاص» چون از جانب عثمان بن عفان ولایت کوفه یافت، علاء بن وهب-بن عبد بن وهبان، یکی از بنو عامر بن ثوی را عامل ماه و همدان کرد»<sup>۳۴</sup>.

«بنو عامر» یا «بنی عامر» نامی است که برخی از مؤلفان اسلامی به کردان داده اند و ایرانیان و تازیان را از یک ریشه شمرده اند. ولی این نوشته ها منطبق بر حقیقت نیست. شادروان کسروی ضمن رد نوشته های این گروه از مورخان اسلامی چنین آورده است :

«پیش از این درباره ریشه و نژاد مردمان، هر کسی آنچه می-

---

۳۳- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ۶۲۱.

۳۴- البلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۳۱.

پنداشتی می نوشتی. در تورات، ایرانیان را باتازیان از یک ریشه  
شمارده، مسعودی و دیگران کردن را از «بنی عامر» نگاشته اند،  
لیکن اینها عامیانه است و ارجی به آنها نتوان نهاد. ما امروز  
بهترین راه برای شناختن نژاد یک توده زبان ایشان را می-  
شناسیم»<sup>۳۵</sup>.

از نوشته بلاذری چنین برمی آید که ماه و همدان دست کم تاروز گار  
خلیفه سوم یک والی داشته است. این نبوده است مگر نزدیکی و قرابت  
دوسر زمین یاد شده. گمان می رود ماد که در روز گاران کهن شامل ماد  
بزرگ (نواحی غربی و مرکزی ایران از جمله ری و اصفهان تا حاشیه  
کویر) و ماد خرد (اتورپاتگان و کردستان) بود، در نخستین سده های  
اسلامی نام خود را همچنان حفظ کرده باشد. شادروان احمد کسروی  
در پیرامون این نکته چنین اظهار عقیده کرد:

«ایران یا مردم ایر چون به پشته ایران آمدند، دسته بزرگی از  
ایشان که ماد نامیده می شدند، شمال غربی ایران را که اکنون  
آذربایجان و شهرهای همدان و کرمانشاهان و قزوین و اسپهان  
و تهران در آنجاست فرا گرفتند و این زمینها بنام ایشان سرزمین  
ماد خوانده می شود که آذربایجان «ماد خرد» و آن بخش دیگر  
«ماد بزرگ» بود»<sup>۳۶</sup>.

ما اصطلاح دو ماه «ماهین»، ماه نهادند در نزدیکی اصفهان و ماه دینور-

---

۳۵- «کاروند کسروی»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی، به کوشش

یحیی ذکاء، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۲۱.

۳۶- همانجا، ص ۳۲۱.

در نزدیکی همدان را طی آثار و نوشته‌های مورخان و جغرافی‌نگاران عهد اسلامی مشاهده می‌کنیم. ابوحنیفه احمد بن داود دینوری مؤلف کتاب اخبار الطوال محل «ماه بصره» را که همان «ماه نهاوند» باشد در نزدیکی اصفهان نوشته است<sup>۳۷</sup>.

در نوشته‌های مورخان و جغرافی‌نگاران عهد اسلامی خبر از نام «ماه بصره» نام دیگری را نیز مشاهده می‌کنیم و آن «ماه کوفه» است. ابن فقیه مؤلف کتاب «البلدان» که خود از مردم سرزمین ماد بوده، در پیرامون «ماه بصره» و «ماه کوفه» چنین نوشته است:

«نهاوند از سرزمینهایی است که مردم کوفه‌اش گشودند و دینور از سرزمینهایی است گشوده شده بدست بصریان. از این روی چون مسلمانان در کوفه بسیار شدند نیاز یافتند که ناحیه‌ای خراجگزار را - که بر اساس خراج گزاردن با مردم آنها صلح شده بود - فزون کنند، تا کفاف مردم بدهد. این شد که دینور را به کوفه دادند و در عوض آن نهاوند را به مردم بصره وا گذاشتند. زیرا نهاوند نزدیک اصفهان بود. بدین گونه مقدار افزونی خراج دینور بر نهاوند از آن کوفه شد. از اینجاست نهاوند را ماه البصره و دینور را ماه الکوفه خواندند و این به روزگار معاویه بن ابی سفیان بود»<sup>۳۸</sup>.

---

۳۷- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت،

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۵۴.

۳۸- ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمه مختصر البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران،

۱۳۴۹، ص ۹۳-۹۴.

بلاذری نیز از قول ابومسعود کوفی به همین نکته اشاره کرده و چنین نوشته است :

«نهادند از فتح‌های اهل کوفه بود و دینور از فتح‌های اهل بصره. چون مسلمانان کوفه کثرت یافتند، به زمینهای دیگر که خراج آنها میان ایشان تقسیم شود نیازمند گشتند. دینور را به ایشان سپردند و بصریان در عوض نهادند را بگرفتند. زیرا که آن شهر از عمال اصفهان است. و فزونی خراج دینور بر خراج نهادند از آن کوفیان شد. از آن جای نهادند راماه بصره خواندند و دینور راماه کوفه و این به روزگار معاویه بود»<sup>۳۹</sup>.

چنین بنظر می‌رسد که در دوران سلطه تازیان بر ایران، از دایره وسعت ماد یا «ماه» بسی گسترده شده باشد. مادر این دوره، به اصطلاح دیگری بنام «جبال» بر می‌خوریم که شامل منطقه وسیعی از سرزمین ماد کهن بوده و محتمل است جایگزین نام ماد غربی شده باشد. در برخی نوشته‌ها ناحیه «جبل» یا «جبال» در کنار آذربایجان آمده است. حمزه بن حسن اصفهانی در کتاب «سنی ملوک الارض والانبیاء» چنین اشاره‌ای دارد:

«مأمون عبدالله بن طاهر را به جنگ بابل و امرای آذربایجان و جبل بر گماشته بود»<sup>۴۰</sup>.

---

۳۹- البلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۲۰.

۴۰- حمزه بن حسن اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض والانبیاء)، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۲۰۷.

وی در ادامه مطلب نوشت که مأمون طی نامه خود عبدالله بن طاهر را  
«از امارت آذربایجان و ولایت جبل» معزول کرد<sup>۴۱</sup>.

از این نوشته معلوم می گردد که حکومت آذربایجان و جبال -  
(ماد) بر عهده يك والی بوده است. ابوریحان بیرونی در کتاب الجماهیر،  
از زمین جبل و «ماهین» (دوماد) یاد کرده است. حمزه اصفهانی نیز نام  
«ماهین» را در کتاب خود آورده است<sup>۴۲</sup>. در نوشته مؤلفان عهد اسلامی،  
اصطلاح «ماهات» که در واقع جمع «ماه» و همان «مادان» است نیز  
آمده است<sup>۴۳</sup>.

شادروان علی اکبر دهخدا «ماه» را باقی مانده ای از «ماد» و «مای»  
قدیم دانسته که مرکز مملکت مادی بوده که در پهلوی و پارسی «ماه»  
شده است<sup>۴۴</sup>.

ای.م. دیاکونوف ماد را سرزمینی دانسته که به مفهوم وسیع کلمه  
در عهد باستان از شمال به رود ارس و کوه های البرز و از شرق به دشت  
کویر و از غرب و جنوب به رشته کوه های زاگرس محدود می گشت و

---

۴۱- حمزه بن حسن اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض -  
والانبیاء)، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران،  
۱۳۴۶، ص ۲۰۷.

۴۲- همانجا، ص ۲۰۴.

۴۳- ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمه مختصر البلدان،  
بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران،  
۱۳۴۹، ص ۱۰۱.

۴۴- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، حرف (ماه)، تهران، شهریور ۱۳۵۲،  
ص ۱۴۵.

شامل دوبخش بود . بخش نخست یا غربی « سرزمین ماد اتروپاتن » از رود ارس تا کوه الوند کشیده شده بود . بخش دوم یا ماد سفلی که در فاصله میان کوههای البرز و جبال زاگرس قرار داشت<sup>۴۵</sup> .

از آنچه در مجموع صفحات پیشین از نظر خوانندگان گذشت ، دونکته را بروشنی می توان دریافت . نخست آن که آذربایجان خود بخشی از سرزمین ماد بزرگ و خود « ماد اتروپاتگان » بوده است . دو دیگر آن که مادها از اقوام ایرانی بودند . بسیاری از دانشمندان و محققان بر این نکته اتفاق نظر دارند که مادها همانند پارسها ، سکاها ، پارتها ، سمرتها و دیگران از قبایل ایرانی بودند و دولتهای ماد و پارس نیز ادامه دوران تاریخی ممتد اقوام ایرانی پس از ورود به فلات ایران به شمار می رفتند . استاد گرانوفسکی ضمن شرح پیرامون این نکته ، مادها ، پارسها ، گیلانیان ، مازندرانیان ، لرها و بلوچهارا از قبایل ایرانی ساکن غرب فلات ایران دانسته است<sup>۴۶</sup> . وی در ادامه سخن چنین نوشته است :

«تأسیس دولت ماد که زبان رسمی آن ایرانی بود، در امر گسترش وسیع زبان ایرانی در استانهای مختلف ایران از اهمیت خاصی برخوردار بوده است»<sup>۴۷</sup> .

۴۵- دیا کونوف، آ. م. تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، بنگاه ترجمه و نشر- کتاب، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۰۷ و ۱۱۰.

46- «Istoriia Iranskog gosudarstva i kultury», editors: B. G. Gafurov, E. A. Grantovsky, M. S. Ivanov. Moskva, 1971, str. 286.

۴۷- همانجا، ص ۲۸۷.

از آنچه بنظر خوانندگان رسیده می‌توان دریافت که «ماداتورپاتگان» یکی از نخستین جایگاههای آریائی‌ان در فلات ایران بوده است . بسیاری از مورخان ، آذربایجان را زادگاه سپیتامان زرتشت پیامبر بزرگ آریائی‌ان دانسته‌اند و معتقدند که وی از آذربایجان به شرق ایران نزد کی‌گشتاسب رفت و دین خود را در آن سرزمین رواج داد . سنت ادبیات پهلوی نیز آذربایجان را زادگاه سپیتامان زرتشت دانسته است . حمزه اصفهانی در پیرامون این مطلب چنین نوشت :

« کی‌گشتاسب به سال سی‌ام از پادشاهی خود ، پنجاه‌ساله بود . زرتشت که از آذربایجان برخاسته بود ، نزد او آمد و گشتاسب دین وی را پذیرفت »<sup>۴۸</sup> .

ابن‌فقیه می‌نویسد : «اما ارمیه شهری کهن است . مجوس پندارند که پیامبرشان زرتشت از آنجاست»<sup>۴۹</sup> .

مسعودی می‌نویسد : «پس از لهراسب پسرش بشتاسب پادشاهی رسید و مقر او بلخ بود . بسال سی‌ام پادشاهی او زرداشت پسر اسپیمان سوی‌وی آمد ... وی از اهل آذربایجان بود و درباره‌ی نسب او مشهورتر این است که زرداشت پسر اسپیمان بود»<sup>۵۰</sup> .

۴۸ - حمزه بن حسن اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهدان (سنی ملوک الارض - والانبیاء)، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۷ .

۴۹ - ابن‌فقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمه مختصر البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۷ .

۵۰ - مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ←



طبری خلاف این مطلب را نوشته و زرتشت را به « پندار اهل-  
کتاب » فلسطینی دانسته است که « به دیار اذربایجان رفت و دین مجوس را  
بنیاد کرد »<sup>۵۱</sup>.

بهر تقدیر در اهلیت سپیتامان زرتشت و زادگاه او خلاف نظر  
وجود دارد. استاد پورداد آذربایجان، بزرگترین و مهمترین ایالت  
ایران را وطن اصلی زرتشت دانسته است<sup>۵۲</sup>.

نکته دیگری که ذکر آن ضرور می‌نماید نام « آتِ رِ پات » یا  
« اتورپات » است که نام « اتورپاتگان » یا آذربایجان از آن پدید آمده است.  
در فروردین یشت فقره ۱۰۲ به نامهای برخی از قدیسان آریایی برمی-  
خوریم که به فروهرهایشان درود فرستاده شده است. یکی از قدیسان  
مذکور « آتِ رِ پات » است، در فقره مذکور چنین آمده است :

«... فروهر پا کدین آتِ رِ پات را می‌ستائیم...»<sup>۵۳</sup>.

نمی‌دانیم این همان « اتورپات » است که ماد خرد بنام او « اتورپاتگان »  
و یا بنابه نوشته مورخان باستان « ماد اتروپاتن » نامیده شده است، یا  
این که « اتورپات » دیگری است. هر گاه قدمت مندرجات « یشت ها » به تحقیق

---

→ ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۲۵۳۶،  
ص ۲۲۳-۲۲۴.

۵۱- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا « تاریخ الرسل والملوک »، ترجمه-  
ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲،  
ص ۴۵۶.

۵۲- « یشت ها »، گزارش استاد پورداد، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی،  
جلد اول انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۵۰۷.

۵۳- همانجا، جلد دوم، ص ۸۵.

پیش از روزگار هخامنشیان بوده باشد، پس آنگاه محتمل است «آتورپات»  
مندرج در «یشت‌ها» جز از «آتورپات» مورد نظر باشد. محتمل است «آتورپات»  
عنوانی بود که بعدها به افراد خاندانی تعلق گرفته است. بهر تقدیر وجود  
«آتورپات» در ماد خرد و نام «آتورپاتگان» ما را متوجه سرزمینی می‌کند  
که آذربایجان نام گرفته است.

نگارنده می‌کوشد تا از پندار بدور ماند. ولی گذشته از همه  
آنچه ذکر شد. در يك نکته جای تردید نیست و آن غلبه عنصر آریایی  
در آذربایجان بوده که سرزمین مذکور را به یکی از پایگاههای بزرگ  
و استوار اقوام ایرانی بدل کرده است. ما این وضع را در ارمنستان،  
ایبری (گرجستان) و آلبانیای قفقاز نمی‌بینیم. در این سرزمینها اعراض  
از آئین ایرانی و روحیه جداسری مشهود است. در آلبانیا مسیحیت  
رواج داشت. ولی آذربایجان مهد آئین زرتشت و یکی از جایگاههای  
ورجاوند بود. استاد بارتولد معتقد به وجود اختلافهای قومی، نژادی  
و دینی میان مردم آذربایجان و آلبانیای قفقاز بوده و یادآور شده است  
که اختلافهای مذکور حتی در عهد اسلامی نیز از میان نرفت. وی  
در ادامه سخن به جدایی مذهب مردم آذربایجان از مردم آلبانیا اشاره  
کرده و چنین نوشته است:

«مذهب مردم آذربایجان از مردم آلبانیا جدا بود. آذربایجانیان  
زرتشتی بودند. ولی در آلبانیا، همانند دیگر سرزمینهای مرزی،  
مسیحیت رواج بسیار داشت. فرمانروایان آلبانی نیز مسیحی

بودند».<sup>۵۴</sup>

54— Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 777.

استادلو کونین درپیر امون لشگر کشی شاپور اول شاهنشاه ساسانی،

ضمن اشاره به کتیبه‌ها چنین نوشت :

«موبدان زرتشتی همراه با سپاهیان شاهنشاه به انطاکیه، فارس،  
قیصریه (به شمال تا یونان)، ارمنستان، ایبری... بلاشکان و  
در بند آلبان رفتند و آئین خود را بزور در این سرزمینها رایج  
کردند» ۵۵.

اما در مورد غیر زرتشتی بودن آلبانیای قفقاز، سندی از عهد ساسانیان  
موجود است که در ضمن نشان می‌دهد آلبانیا بخشی از سرزمین اصلی  
ایران نبود و همانند برخی سرزمینهای دیگر «انیران» شمرده می‌شد.  
حال آن که آذربایجان خود بخشی از ایران بود. در کتیبه موبد کرتیر  
که متعلق به اوایل دوره ساسانی است، این مطلب بروشنی آمده است.  
کرتیر، در کتیبه مذکور از افروخته شدن آتش مغان در ایران و «انیران»  
یاد کرده و چنین نوشته است:

«در نتیجه کوشش و رنج من بسیاری از آتشها و مغان در سراسر  
کشور... در میشان، آتورپاتکان (آذربایجان)، سپاهان-  
(اصفهان)، ری، کرمان، سکستان (سیستان) و گرگان تا  
پیشاور درخشیدن گرفتند و نیز در خارج از ایران (انیران)  
آتشها و مغانی که بیرون از اندازه بودند [آنجا که] اسبان و مردان  
شاهنشاه شاپور پیش رفتند، تا انطاکیه، شهر و کشور سوریا و  
در استانهای سوریا، در ترسه، شهر و کشور کیلیکیه در قیصریه،

---

۵۵- لو کونین، ولادیمیر گریگورویچ، تمدن ایران ساسانی، ترجمه دکتر-

عنایت‌الله رضا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۳۱.

شهر و کشور کاپادوکیه و بالا (شمال) تایونان، سرزمینهای ارمنستان و گرجستان و بلاسگان و سپس تادرو ازده آلبانی (آنجا را که) شاهنشاه شاپور با اسبان و مردان خود ... به آتش کشید و دستخوش ویرانی کرد، آنجا به فرمان شاهنشاه، مغانی که در آن سرزمینها بودند، - من آنان را به نظم آوردم»<sup>۵۶</sup>.

از کتیبه موبد کرتیر بروشنی می توان دریافت که آذربایجان بخشی از ایران بود، ولی آلبانیای قفقاز از سرزمینهای خارج از ایران (انیران) به شمار می رفت. استاد لو کونین ضمن اشاره به کتیبه های باقی مانده از روزگار شاهنشاهی اردشیر پاپکان چنین آورده است:

«ارمنستان، استانهای گرجستان و ادیابنه در غرب تاهنگام مرگ اردشیر هنوز جزء ایران شهر نبودند. راست است که استانهای وسیعی در مشرق کشور از جمله ابر شهر، مرو، سکستان و کرمان شاهنشاه را بر سمیت شناختند، ولی دودمانهای شاهان محلی همچنان بر این سرزمینها فرمانروایی داشتند. گمان می رود دولت مرکزی در سرزمینهای تحت فرمانروایی سورنها، قارنها و ورازها دخالتی چندان نداشت. تنها پارس، خوزستان و آذربایگان دستگرد ( دستکرت - اراضی و سرزمینهای شاهی - م ) شاهنشاه بود»<sup>۵۷</sup>.

در آلبانیای قفقاز، فرمانروایان خود از اساقفه کلیساهای مسیحی بودند.

۵۶- لو کونین، ولادیمیر گریگورویچ، تمدن ایران ساسانی، ترجمه دکتر-

عنایت الله رضا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۳۱.

۵۷- همانجا، ص ۷۹.

حال آن که آتش شاهی یا آتشکده مشهور «آذر گشسب» در آذربایجان قرار داشت و این سرزمین را به یکی از مراکز و رجاوند ایران بدل کرد. هیچ یک از آتشکده های ایران جلال و عظمت آذر گشسب را نداشتند. زیرا آذر گشسب آتش شاهنشاهان بود و شاهنشاهان ایران پس از تاجگذاری، گاه پیاده به زیارت این آتشکده می آمدند. این خود مؤید آن است که آذربایجان از سرزمینهای اصیل و مقدس ایران بوده است. در زادسپرم فصل ۱۱ فقره ۹ محل آذر گشسب در «آتروپاتکان» ذکر شده است.<sup>۵۸</sup>

بسیاری مؤلفان و مورخان اسلامی نیز از وجود آتشکده آذر گشسب در آذربایجان و اهمیت آن خبر داده اند. طبری از عبادت بهرام گور در آتشکده آذربایجان سخنی دارد.<sup>۵۹</sup> ابن فقیه نیز در پیرامون آتشکده آذر گشسب چنین نوشته است:

«و از آذربایجان است: جنزه و جابروان و ارمیه - شهر زردشت - و شیز - و در این، آتشکده آذر گشسب بود و آن نزدیک مجوس بس ارجمند بود»<sup>۶۰</sup>.

---

۵۸ - «یشت ها»، گزارش استاد پورداد، به کوشش دکتر بهرام فره وشی،

جلد ۲، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۴۱.

۵۹ - طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» ترجمه -

ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲،

ص ۶۲۱.

۶۰ - ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمه مختصر البلدان،

بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران،

۱۳۴۹، ص ۱۲۸.

استادپوردادود مقام آتشکده آذر گشسب را والاتر از دو آتشکده  
مشهور آذر فرنبغ ( فارس ) و آذر برزین مهر ( خراسان ) دانسته و چنین  
نوشته است :

« ... آذر گشسب یکی از سه شراره مینوی بوده که به جهان خاکی  
از برای امداد جهانیان فرود آمده در آذربایجان قرار گرفت ...  
در عهد ساسانیان آتشکده آذر فروبا ، در کاریان ( فارس ) و  
آتشکده آذر برزین مهر در ریوند ( خراسان ) در مقابل آذر گشسب -  
آذربایجان ، بسیار معروف و زیارتگاه بوده اند . اما ظاهراً به  
عظمت و جلال آذر گشسب نبوده اند . زیرا که آذر گشسب آتش  
پادشاه و سپاهیان بود و آذر فروبا یا آذر فروبغ به پیشوایان دینی  
و آذر برزین مهر به برزیگران اختصاص داشت »<sup>۶۱</sup>.

از همه مطالبی که بنظر خوانندگان رسید سه نکته را به سهولت می توان  
دریافت . نخست آن که آذربایجان همواره بخشی از سرزمین ایران بوده  
است . دو دیگر آن که آذربایجان از آلبانیای قفقاز جدا بود . سه دیگر  
آن که مردم آذربایجان از تیره و نژاد ایرانی هستند .

نگارنده ذکر این نکته را لازم میدانند که آریائیانی چه در آذربایجان  
و چه در دیگر سرزمینهای تحت نفوذ خویش با مردم محلی و بومی درهم  
آمیختند و بتدریج عناصر غیر ایرانی را در عنصر ایرانی مستحیل کردند .  
استحاله عناصر غیر ایرانی در عنصر ایرانی هیچ گاه به معنای خالص بودن

---

۶۱ - « پشت ها » ، گزارش استادپوردادود ، به کوشش دکتر بهرام فره وشی ،  
جلد ۲ ، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ سوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۲۴۰ .

نژاد و تیره ایرانی نیست. در جهان کمتر قومی می‌توان یافت که از اختلاط و در آمیختگی با دیگر اقوام مصون مانده باشند. مردم دیگر نواحی ایران نیز از این آمیزش دور نمانده‌اند. در اینجا مسئله مهم آنست که آمیزش نیست. بلکه غلبه يك عنصر نژادی بر دیگر عناصر نژادی است. شادروان - کسروی در اثر مشهور خود زیر عنوان «آذری یا زبان باستان آذربایجان» به این نکته اشاره‌ای دارد. وی چنین نوشته است:

«پیش از ایران (آریائی‌ان - م) بومیان دیگری در آذربایجان می‌نشسته‌اند و ایران (آریائی‌ان) چون به آنجا درآمده و بر آن بومیان چیره شده‌اند، دو تیره بهم در آمیخته‌اند، ولی این در همه جا بوده و ما در پی آن نیستیم که بگوئیم مردم آذربایجان یا مردم ایران تنها از ریشه ابر بوده‌اند و هیچ آمیختگی با دیگران نمی‌داشته‌اند»<sup>۶۲</sup>.

وی در ادامه سخن چنین نوشت:

«چون به زمانهای هخامنشیان و اسکندر و سلوکیان و اشکانیان و ساسانیان بیائیم و یکایک را از دیده گذرانیم، در هیچ یکی پیشامدی در آذربایجان که دیگر شدن مردم آنجا را در بردارد رخ نداده است»<sup>۶۳</sup>.

بدین روال مقصود نگارنده در این مورد بیان غلبه عنصر ایرانی بر عناصر غیر ایرانی است. زبان مردم آذربایجان و نیز نامهای شهرها، روستاها،

---

۶۲- «کاروند کسروی»، مجموع ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی، به کوشش

یحیی ذکاء، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۲۱.

۶۳- همانجا، ص ۳۲۲.

کوهها و رودهای این سرزمین خود گواه روشنی است بر تفوق و غلبه عنصر ایرانی بر عنصر غیر ایرانی در آذربایجان .

## ۲- زبان مردم آذربایجان

نگارنده خود را در رشته زبانشناسی واجد صلاحیت نمی شمارد. از این رو به طرح نظری مسئله نمی پردازد و تنها زبان مردم آذربایجان را از دید گاه تاریخی مورد بررسی قرار می دهد . ولی ذکر نکته ای ضرور می نماید و آن مسئله دگرگونی در زبان آریائیان است . هر گاه کوچ آریائیان را به آسیای مرکزی و پشته ایران بپذیریم ، پس آنگاه بی گمان امتزاج این قوم با اقوام بومی ، دست کم سبب پذیرش برخی واژه های عنصر مغلوب در عنصر غالب و بالعکس می تواند باشد . پس از حمله تازیان به ایران ، با وجود فشار فرهنگی بسیار شدید از سوی قوم فاتح ، واژه های پارسی راه خود را به سوی جزیره العرب گشودند و اکنون در زبان تازی واژه های بسیاری از زبان پارسی وجود دارند . ایرانیان نیز بسیاری از واژه های تازی را پذیرفتند . پس از حمله ترکان به ایران نیز همین ماجرا روی داد . ایرانیان واژه هایی را از ترکان به عاریت گرفتند . ترکان نیز واژه هایی از پارسی را وارد زبان خود کردند . هر گاه به سه فرهنگ واژه های عربی ، ترکی و پارسی بنگریم ، صحت این مدعا معلوم خواهد شد . برای این که بدانیم قومی که زبانش دیگر شده ، در روزگاران پیشین به چه زبانی سخن می گفته ، راه های متعدد وجود دارد . یکی از



این راهها بررسی و شناختن نام رودها ، کوهها ، دریاها ، دریاچهها روستاها و شهرها است . زیرا مردم هر سرزمین این نامها را از زبان خود پدیدمی آورند . راه دیگر ، بررسی گویش مردم سرزمینهایی است که یا خشک و غیر مناسب برای سکونت بوده اند و یا به سبب قرار داشتن در دل صخره ها و کوهها ، از گذر بیگانگان و اقامت اینان مصون مانده اند . راه سوم مطالعه کتیبه های تاریخی است که می تواند راهنمای بزرگی باشد .

در مورد نخست شادروان کسروی نامهای رودها ، کوهها و آبادیهای آذربایجان را به سه دسته بخش کرده است . دسته نخست نامهایی که معنای روشن ندارند . دسته دوم نامهایی که پی به معانی آنها برده شده است . دسته سوم نامهایی هستند که معانی آنها معلوم و روشن است <sup>۶۴</sup> . شادروان کسروی در ضمن به نکته ای بسیار جالب اشاره کرده است و آن وجود نامهای مشابه فارسی و ترکی است . وی معتقد است که این نامها از پارسی به ترکی برگردانده شده اند و ما بدان اشارتی خواهیم داشت .

در مورد دسته نخست که معانی آنها شناخته نشده است ، نگارنده گمان دارد که نامهای مذکور متعلق به روز گاران بسیار کهن و مربوط به زبان بومی آذربایجان پیش از ورود آریائیان باشد . ولی نباید این نکته را از دیده دور داشت که در میان نامهای ناروشن ، نامهایی نیز وجود دارند که از قدمت تاریخی برخوردار نیستند . شادروان کسروی

---

۶۴- «کاروند کسروی»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی، به کوشش-

یحیی ذکاء ، چاپ دوم، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۳۲۳ .

نامهای تبریز، خوی، سلماس و برخی دیگر را از این گروه می‌شمارد که معنای روشنی ندارند<sup>۶۵</sup>.

دسته دوم چون از وظیفه نگارنده خارج و مربوط به پژوهشهای زبانشناسی است، لذا از بحث در پیرامون این نامها خودداری می‌شود. دسته سوم نامهایی هستند که معانی روشن دارند و این خودمؤید آن است که پیش از نفوذ زبان ترکی در آذربایجان مردم به چه زبانی سخن می‌گفتند. همه نامهایی که در زیر از نظر خوانندگان می‌گذرد پارسی است و خواننده به سادگی می‌تواند پارسی بودن آنها را دریابد. نامهای مذکور عبارتند از: گرمارود، سردرود، لاهرود، ابهررود، ایجرود، گرمرود، تنگه‌آب، دوآب، آب‌گرم، میان‌دوآب، ارسباران، پل-دشت، شاه‌آباد، دستجرد (دستگرد)، دره‌دیز، سیاه‌چشمه، شبستر، دینار، تازه‌کند، بهارستان، گیلان‌ده، کاروان، چهرگان، دیزج، دیزه، گردآباد، رشگان، مهاباد (ماه‌آباد - مادآباد)، بستان‌آباد، ایرانشاه، خوش‌مقام، باباسرخه، قلعه‌سرخه. هشتادجفت، کجور، خورخوره، برش، انگوران، ماه‌نشان، شروان‌ده، بهرمان، شیرین، زرین‌آباد، نیم‌آور، خرم‌دره، میانه، خداآفرین، بيله‌سوار، اردبیل، دهخوارقان (دهخوارگان - ده‌خورگان)، سهرورد، زاغه، خوشه‌دره، زنجیران، دینور، لاهیجان، میمند، بانستان، دیلمقان (دیلمگان)، گرمادوز، گیلاندوز، زنجان، مایان (مادان - ماهان)، هشته‌سر - (هشتادسر)، دریاچه چیچست (کبودان - ارومیه)، جزیره اشگک،

---

۶۵ - «کاروند کسروی»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۲۳.

جزیره آرزو و بسیاری دیگر .

امادر مورد نامهای مشابه فارسی و ترکی شادروان کسروی بر این عقیده است که نام رود قزل اوزن در گذشته زرین رود و نام کارارود یا قارارود در گذشته کلان رود بوده است و از این قبیل<sup>۶۶</sup>.

در مورد نامهای ترکی اشگه سو ، یالقوز آغاج ، استی بولاغ . سو گودلو ، گرد کانلو ، قوزلو و قزلجه ، شادروان کسروی معتقد است که نام کهن و قدیمی آنها به ترتیب آب باریک ، یکه دار ، گرمخانی ، بیدک ، گرد کانک ، جوزدان و سرخه بوده است<sup>۶۷</sup>.

شادروان کسروی در این مورد می نویسد: «ترکان در دیههایی که نشیمن گرفتند ، اگر نام یک آبادی معنای روشنی داشت ، آنرا ترجمه نموده نام ترکی نهادند (چنان که این رفتار را تازیان پیش از اینان کرده بودند) و این است ما امروز در آذربایجان یکرشته نامهای آبادی می یابیم که هم معنای آنها به فارسی در آنجا و یا جاهای دیگر نیز هست ، همچون اشگه سو ، یالقوز آغاج ، استی بولاغ ، سکدی (سکدلو) ، گرد کانلو ، قوزلو ، قزلجه و مانند اینها که در برابر آنها آب باریک ، یکه دار ، گرمخانی ، بیدک ، گرد کانک ، جوزدان و سرخه را داریم»<sup>۶۸</sup>.

نکته دیگری که نگارنده ذکر آنرا ضروری می شمارد وجود بقایای زبان کهن در سرزمینهایی است که مهاجران و یسا مهاجران بدان توجه

---

۶۶- «کاروند کسروی»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۷۱.

۶۷- همانجا، ص ۳۷۳-۳۷۴.

۶۸- همانجا، ص ۳۲۹-۳۳۰.

نکرده‌یادسترسی نداشته‌اند. مانمونه‌هایی از آذری و لهجه‌های محلی آن در هرزند، گلین‌قیه، زنوز، حسنو و خلخال سراغ داریم که بنا به نوشته آقای دکتر محمدجواد مشکور «به‌حیات ضعیف خود ادامه می‌دهند»<sup>۶۹</sup>.

برخی زبان‌کنونی مردم آذربایجان را که ترکی است، بخطا زبان «ترکی آذری» می‌نامند. زبان آذری از زبانهای ایرانی بوده و هیچ خویشاوندی با زبان ترکی نداشته است<sup>۷۰</sup>. ولی ترکان و درستتر گفته‌شود اقوام مختلط ترکی زبان ساکن آسیای مرکزی که شاید لهجه واحدی نداشتند، هنگامی که به سرزمینهای مختلف کوچ و مهاجرت کردند، زبانشان با زبانهای محلی درهم آمیخت، زبانهای قرغیزی، ازبکی، ترکمنی، آذربایجانی، ارانی و رومی آسیای صغیر (ترکیه).

---

۶۹- دکتر محمدجواد مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۲۲۴ و پس از آن تا ۲۳۷.

۷۰- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به نوشته احمد کسروی «آذری یا زبان باستان آذربایجان»، دکتر محمدجواد مشکور «نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن»، عبدالعلی کارنگ «تاتی و هرزنی»، یحیی- ذکاء «گویش گلین‌قیه» و «گویش کرنیگان»، ناصح ناطق، «زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران» و مقاله‌های دکتر ماهیارنوابی و ادیب طوسی در «نشریه دانشکده ادبیات تبریز» و مقاله فریدون جنیدی در مجله تماشا مورخ ۲۹ بهمن ۲۵۳۶ زیر عنوان «زبان آذربایجانیان - پژوهشی در کتاب ناشناخته مولانا روحی انارجانی»، رحیم رضا زاده ملک، «گویش آذری، متن و ترجمه و واژه‌نامه رساله روحی انارجانی»، دکتر ماهیارنوابی «زبان کنونی آذربایجان»، دکتر صادق کیا «آذریگان».

کنونی) ، خود نمودار روشنی از امتزاج زبان ترکی با زبانهای محلی هستند و چنان که می‌دانیم بسیار متنوع و گونه‌گون‌اند . گمان بسیار می‌رود اختلاف موجود در لهجه‌های ترکی ، در درجه نخست مربوط به تفاوت میان زبانها و لهجه‌های محلی پذیرنده زبان ترکی و در درجه دوم حاصل ناهمگونی لهجه‌های ترکی باشد که در سرزمینهای زیر سلطه ترکان و درستتر گفته شود ترکی زبانان آن سوی سیردریا و آسیای مرکزی رواج یافت . مامشابه‌چنین وضعی را در درون ایران نیز مشاهده می‌کنیم . نه تنها تفاوت‌هایی میان لهجه‌های ترکی قزوین ، همدان ، حدود ساوه . قم و تهران و حاشیه کویر و فارس با لهجه‌های ترکی آذربایجان وجود دارد ، بلکه در لهجه‌های ترکی نواحی مختلف آذربایجان نیز تفاوت‌هایی در میان است . در ضمن نباید از یاد برد که ایل‌های ترکی زبان ، از جمله غزان و قپچاقها و غیره لهجه واحدی نداشتند . هر گاه مقصود از «ترکی آذری» لهجه ممزوج ترکی با آذری باشد ، در این صورت باید دیگر لهجه‌های ترکی حوالی آذربایجان ، همدان ، قزوین ، ساوه ، زرنده ، تهران و حاشیه کویر را از «ترکی آذری» جدا دانست .

چون موضوع سخن روشن گردانیدن زبان کهن مردم آذربایجان است . لذا به آنچه بکوتاهی ارائه شد بسنده می‌کنیم و از این مقوله درمی‌گذریم .

در مورد زبان کهن مردم آذربایجان اختلاف نظرهایی وجود دارد . برخی اوستارا پدید آمده از آذربایجان و زبان اوستا را زبان کهن مردم آذربایجان دانسته‌اند . ولی در این مورد میان محققان اختلاف نظر وجود دارد . بسیاری از پژوهندگان اوستارا متعلق به سرزمینهای شمال شرق و

مشرق ایران شمارده‌اند . به گمان نگارنده این نظر به حقیقت نزدیکتر است . هر گاه تعلق زبان اوستارا به شرق مورد پذیرش قرار دهیم ، پس آنگاه در مورد زبان نواحی غرب ایران دشواریهایی پدید می آید . زیرا مادر ایران به دو لهجه آریایی برمی خوریم که بعدها پس از کمال یافتن ، نامهای جداگانه‌ای به آنها دادند که در برخی نوشته‌های مورخان به صورت زبان پارسی دری و زبان پهلوی اشکانی آمده‌اند . بعضی از مؤلفان دوره اسلامی ، زبان مردم آذربایجان را پهلوی دانسته‌اند و گاه نام «پهلوی مغربی» بر آن نهاده‌اند .

ابن الندیم در کتاب «الفهرست» زبان مردم ایران را به پنج گروه بخش کرده و در نوشته خود پهلوی ، زبان دری ، فارسی ، خوزی (زبان مردم خوزستان) زبان سریانی را جداگانه ذکر کرده است . وی با اتکاء به گفته روزبه (عبدالله بن مقفع) دری را زبان درباریان و از زبان اهل خراسان و مشرق و اهل بلخ ، فارسی را زبان موبدان و دانشمندان و از زبان اهل فارس و خوزی را زبان خلوت و عشرت شاهان و بزرگان ، سریانی را زبان اهل عراق و پهلوی را زبان مردم اصفهان ، ری ، همدان ، ماه (ماد) نهاوند و آذربایجان دانسته است که در واقع زبان ناحیه ماد بزرگ و ماد خرد باید باشد . اینک ترجمه فارسی نوشته ابن الندیم از نظر خوانندگان می گذرد . متن عربی این نوشته نیز به سبب اهمیت آن در حاشیه صفحه ارائه می شود :

«عبدالله بن مقفع گفت: زبانهای ایرانی عبارتند از پهلوی ، دری ، فارسی ، خوزی و سریانی . پهلوی منسوب است به پهل که خود شامل پنج ناحیه است ، اصفهان . ری ، همدان ، ماه نهاوند ،

آذربایجان . دری زبان شهرهای مداین است و در دربار شاهان  
 بدان گفتگو می کنند . و دری خود منسوب به دربار است . دری  
 بیشتر از زبان اهل خراسان ، بلخ و نواحی شرقی است . فارسی زبان  
 موبدان ، دانشمندان و از این گونه است . فارسی زبان اهل فارس  
 است . خوزی زبانی است که شاهان و بزرگان در خلوت و  
 به هنگام عیش و لذت و این گونه کارها بدان تکلم می کنند ، و اما  
 سریانی زبان مردم عراق است»<sup>۷۱</sup> .

زبان سریانی لهجه خوزی و لهجه ویژه موبدان و دانشمندان و مانند  
 اینها مورد نظر نگارنده نیست . بنابراین از مجموع پنج زبانی که ابن الندیم  
 از ابن مقفع نقل کرده است ، دو زبان باقی می ماند که یکی زبان دری یا  
 زبان مردم شرق ایران و اهل خراسان است و دیگر زبان پهلوی است که  
 مردم اصفهان و ری و همدان و نهاوند و آذربایجان و در واقع ماد بزرگ  
 و ماد خرد بدان گفتگو می کردند .

۷۱- «وقال عبد الله بن مقفع: لغات الفارسية، الفهلوية، والدريّة والفارسية والخوزية،  
 والسريانية . فاما الفهلوية ، فمنسوب الى فهله ، اسم يقع على خمسة بلدان وهي  
 اصفهان والري و همدان و ماه نهاوند و اذربيجان . واما الدرّيه : فلغة مدن المدائن  
 و بها كان يتكلم من بباب الملك وهي منسوبة الى حاضرة الباب . و الغالب عليها من  
 لغة اهل خراسان و المشرق ، لغة اهل بلخ . واما الفارسية ، فيتكلم بها المؤابدة  
 و العلماء و اشباههم وهي لغة اهل فارس . واما الخوزية ، فيها كان يتكلم الملوك و الـ  
 شراف في الخلوة و مواضع اللعب و اللذة و مع الحاشية . واما السريانية . فكان  
 يتكلم بها اهل السواد» . ر . ش - ابن النديم ، محمد بن اسحق الوراق ، كتاب  
 الفهرست للنديم . به تصحيح رضا تجدد ، بكوشش مجتبی مینوی ، متن عربی ،  
 تهران ، ۱۳۵۰ ، ص ۱۵ .

هر گاه نظریه استاد گرانوفسکی را بپذیریم که آریائی‌ان در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد محتملاً از دوسوی دریای خزر روانه سرزمین کنونی ایرانی شده ، بتقریب همزمان در ایران نشیمن گزیده باشند<sup>۷۲</sup>، پس آنگاه مشکل دو گانگی زبان ایرانی شرق و غرب تا اندازه‌ای روشن می‌گردد .

چنین بنظر می‌رسد که ساکنان بومی نواحی شرق و غرب ایران پیش از کوچ آریائی‌ان به زبانهای مختلف گفتگو می‌کردند . احتمال می‌رود آریائی‌انی که از دوسوی دریای خزر به ایران کوچ کردند ، لهجه واحدی نداشتند . اینان با مردم محلی در آمیختند . گرچه عنصر ایرانی بر عنصر غیر ایرانی غلبه کرد ، با اینهمه نمی‌توانست از تأثیر زبانهای محلی تمام و کمال فارغ باشد . بدین سبب محتمل است امتزاج زبان آریایی با زبان ساکنان شرق ایران مایه پدید آمدن لهجه‌های شرقی و امتزاج زبان آریائی‌ان با زبان ساکنان نواحی غربی و مرکزی ایران موجب ظهور و شکل گرفتن لهجه‌های غربی شده باشد . البته این نظر نگارنده هنوز از حیطة گمان و پندار فراتر نرفته است .

نکته دیگری که ذکر آن لازم بنظر می‌رسد تقسیم‌بندی زبان بر پایه ارتباط با سلسله‌های شاهان اشکانی و ساسانی است ، که از دیدگاه نگارنده خردپذیر نمی‌نماید . زیرا زبان مربوط به مردم و جامعه است ، نه شاهان و فرمانروایان . درباره خطمی توان چنین ادعایی را تا اندازه‌ای قابل پذیرش دانست . ولی در مورد زبان که آدمیان بدان گفتگو می‌کنند ،

---

72— «Istoriia Irana», Otvetstv. red. Professor M. S. Ivanov. Moskva, izdatelstvo M. G. U., 1977, str. 37.



این گونه تقسیم‌بندی، پذیرفتنی نیست. از موضوع سخن دور نرویم. بهر تقدیر، بنابه نوشته مؤلفان، زبان مردم آذربایجان یا «ماد خرد» همانند زبان مردم نواحی غربی و مرکزی ایران و بدیگر سخن زبان ساکنان سرزمین «ماد بزرگ» پهلوی بود. مؤلفان نخستین سده‌های پس از ظهور اسلام، زبان مردم آذربایجان را گاه «پهلوی آذری» و گاه «آذری» نامیده‌اند و بر این عقیده بودند که زبان مذکور بازبان نواحی شرق ایران تفاوت‌هایی داشته‌است. ولی این تفاوت چندان نبوده‌است که از دریافتن مقصود یکدیگر بازمانند. وجود این تفاوت را از سفرنامه ناصر خسرو و علوی قبادیانی شاعر و متفکر بزرگ ایرانی که خود از مردم قبادیان بلخ بود می‌توان دریافت. وی در کتاب مذکور چنین آورده‌است:

«بیستم صفر سنه ثمان و ثلاثین و اربع مائه (۴۳۸ هجری) به شهر تبریز رسیدم - و آن پنجم شهریور ماه قدیم بود... در تبریز قطران نام شاعری را دیدم. شعری نیک می‌گفت اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست. پیش من آمد، دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من پرسید، با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من خواند»<sup>۷۳</sup>.

گمان بسیار می‌رود قصد ناصر خسرو از فارسی، همان فارسی دری است که شاعر خراسانی معانی واژه‌های آن را نیک می‌شناخت. ولی برخی واژه‌ها در نظر شاعر تبریزی مهجور می‌نمود. و گرنه از سروده‌های

۷۳ - ناصر خسرو (حکیم ناصر بن خسرو قبادیانی مروزی)، سفرنامه ناصر خسرو به کوشش دکتر نادروزین پور، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۷-۸.

شیوای قطران به سادگی می توان دریافت که وی به زبان فارسی تسلطی  
وافر داشت .

مار کوارت دانشمند شهیر و ایرانشناس بنام معتقد است که «زبان -  
پهلوی حقیقی همان زبان آذربایجانی است»<sup>۷۴</sup>.

یعقوبی که حدود قرن سوم هجری می زیست در کتاب «البلدان»  
زبان مردم آذربایجان را «پهلوی آذری» نامیده و مردم آذربایجان را  
ایرانی خوانده است. وی در کتاب مذکور چنین آورده است :

«مردم شهرهای آذربایجان و بخشهای آن آمیخته ای از ایرانیان  
آذر و جاودانیان قدیم ، خداوندان شهر «بذ» هستند که جایگاه  
بابك (خرمی) بود»<sup>۷۵</sup>.

در این که زبان مردم آذربایجان ایرانی بوده جای اندک تردیدی  
نیست. بی گمان «آذری» از لهجه های ایرانی به شمار می رفته است. همه  
مؤلفان اسلامی نخستین سده های هجری در این باره اتفاق نظر دارند .  
دانشمند و جهانگرد بنام سده چهارم هجری ابو عبدالله بشاری مقدسی  
در کتاب خود زیر عنوان (احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم) کشور ایران  
را به هشت اقلیم بخش کرده و در پیرامون زبان مردم ایران چنین نوشته  
است :

«زبان مردم این هشت اقلیم عجمی (ایرانی) است . جز آن که  
بعضی از آنها دری و برخی منقلقه (پیچیده) است و همگی را

---

74- Marquart J., Eranshahr nach der Geographie des ps. Moses Xorenac'i, Berlin, 1901, s. 132.

۷۵- الیعقوبی ، احمد بن ابی یعقوب، کتاب البلدان ، لیدن، ۱۸۹۷، ص ۳۸ .

پارسی نامند» ۷۶.

وی سپس چون از آذربایجان سخن رانده، چنین آورده است: «زبانشان خوب نیست. در ارمنستان به ارمنی و در اران به ارانی سخن گویند. پارسی آنان مفهوم و در پاره‌ای واژه‌ها به لهجه‌های خراسانی همانند و نزدیک است» ۷۷.

مسعودی لهجه‌های پهلوی، دری و آذری را از یک ریشه و ترکیب کلمات آنها را یکی دانسته و همه آنها را از زمره زبانهای فارسی نامیده است ۷۸.

این نوشته‌ها با سخن ناصر خسرو و مشابَهت بسیار دارد و مؤید ایرانی بودن زبان «پهلوی آذری» است.

ابو عبدالله محمد بن احمد خوارزمی که در سده چهارم هجری می‌زیست در کتاب «مفاتیح العلوم» مشابه سخن ابن مقفع را که ابن الندیم در «الفهرست» آورده، ارائه کرده است. وی زبان فارسی را منسوب به مردم فارس و زبان مؤبدان دانسته است. هم‌او زبان دری را زبان خاص دربار شمرده که «غالب لغات آن از میان زبانهای مردم خاور و لغات زبان مردم بلخ» بوده است ۷۹. هم‌او در پیرامرن زبان پهلوی، چنین اظهار

۷۶- المقدسی، شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن احمد... المعروف بالبشاری، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، لیدن، ۱۹۰۶، ص ۲۵۹ و ۳۷۵.

۷۷- همانجا، ص ۳۷۸.

۷۸- مسعودی، ابو الحسن علی بن حسین، التنبیه والاشراف، ترجمه ابو القاسم- پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹، ص ۷۳-۷۴.

۷۹- خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب، مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیو جم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۱۲.

نظر کرده است:

« فهلویة (پهلوی) : یکی از زبانهای ایرانی است که پادشاهان در مجالس خود با آن سخن می گفته اند . این لغت به پهلہ منسوب است و پهلہ نامی است که بر پنج شهر (سرزمین - م) اطلاق می شده : اصفهان ، ری ، همدان ، ماه نهاوند ، اذربایجان »<sup>۸۰</sup>.

اصطخری در کتاب « المسالك و الممالك » زبان مردم آذربایجان را تازی و پارسی نوشته است »<sup>۸۱</sup>.

به گمان نگارنده عنصر عربی با همه فشار شدیدی که داشت بر عنصر ایرانی غالب نیامد و نخست در خراسان و پس آنگاه در سراسر ایران دفع شد و تنها واژه‌هایی از دو جانب در این دو زبان نفوذ کردند . استاد ارانسکی دانشمند شوروی ضمن بحث مشروح پیرامون این نکته نوشت: « زبان ادبی پارسی پس از عقب نشاندن عربی در خراسان و ماوراءالنهر ، اندک اندک در دیگر نواحی ایران (به معنای وسیع این کلمه) نیز لسان تازی را منهزم ساخت »<sup>۸۲</sup>.

در این انهمزام دواصل را باید از نظر دور نداشت . نخست آن که

---

۸۰- خوارزمی ، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب ، مفاتیح العلوم ، ترجمه حسین خدیو جم ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۷ ، ص ۱۱۲ .

۸۱- اصطخری : ابواسحق ابراهیم ، مسالك و ممالك ، ترجمه فارسی (المسالك و الممالك) از قرن ۵-۶ هجری ، به کوشش ایرج افشار ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۷ ، ص ۱۶۰ .

۸۲- ارانسکی ، ای . م . مقدمه فقه اللغة ایرانی ، ترجمه کریم کشاورز ، انتشارات پیام ، تهران ، ۱۳۵۸ ، ص ۲۶۷ .

تازیان سرزمین پهناوری را از سیر دریا تا اسپانیا در اختیار داشتند و با وجود جنبه مذهبی زبان عربی، کوچ تازیان به ایران چنان نبود که بتواند بر عنصر ایرانی دست کم در برخی نواحی فایق آید. دودیدگر آن که پیکار ایرانیان بر ضد اعراب بویژه از دو طریق سیاسی - نظامی و ادبی شدت فراوان داشت. یکی از میدانهای پیکار آذربایجان بود که پس از خراسان مردم آن قد بر افراشتند و در روزگار مأمون و معتصم به رهبری بابک خرمی از کان خلافت عباسیان را به لرزه افکندند. پس از آذربایجانیان مردم طبرستان نیز به رهبری مازیار قد بر افراشتند و موج عصیان سراسر ایران را چنان فرا گرفت که معتصم دست تو سل به سوی ترکان دراز کرد. بدین روال زبان عربی نتوانست از نفوذ کافی برخوردار شود و بر عنصر ایرانی غالب آید. از این رو زبان تازیان در عامه مردم رسوخ نیافت. تنها بازرگانان و ثروتمندان به عربی سخن می گفتند. ابن حوقل در این زمینه مطلب را بروشنی ارائه کرده و چنین نوشته است:

«زبان مردم آذربایجان و بیشتر مردم ارمینیه فارسی است و عربی نیز میان ایشان رواج دارد و از بازرگانان و صاحبان املاک کمتر کسی است که به فارسی سخن گوید و عربی را نفهمد»<sup>۸۳</sup>.

در اینجا دو نکته درخور توجه است. نخست آن که زبان مردم آذربایجان فارسی بوده است. دودیدگر آن که زبان عربی در روستا و میان عامه مردم گسترش نداشته است. تنها قشر معدودی از افراد جامعه با زبان عربی آشنایی داشتند.

۸۳- ابن حوقل، صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ- ایران، تهران، ص ۹۶.

ابن حوقل در ادامه سخن به زبانهای مردم ارمنستان و اران نیز اشاره کرده و زبان آنها را جز از زبان فارسی دانسته است وی در این باره چنین آورده است :

« ... طوایفی از ارمینیه و مانند آن به زبانهای دیگری شبیه ارمنی سخن می گویند و همچنین است مردم دبیل و نشوی ( نخجوان ) و نواحی آنها ، و زبان مردم برذعه ارانی است و کوه معروف به قبق ( قفقاز ) که در پیش از آن گفتگو کردیم از آن ایشان است و در پیرامون آن کافرانی به زبانهای گوناگون سخن می گویند »<sup>۸۴</sup>.  
یاقوت حموی که در سده ششم و هفتم هجری می زیست ، ضمن اشاره به زبان مردم آذربایجان چنین نوشت :

« آنها زبانی دارند که آذری گویند و جز برای خودشان مفهوم نیست »<sup>۸۵</sup>.

نکته مهم در پژوهش ما ریشه زبان آذری است . زیرا در ایران گویشهای بسیاری هستند که برای صاحبان دیگر گویشها نامفهوم می نماید ولی ریشه همه آنها یکی و ایرانی است . به عنوان نمونه می توان گفت که در گیلان لهجه طالشی در نظر کسانی که به لهجه گیلکی سخن می گویند نامفهوم می نماید .

حمد الله مستوفی که در سده های هفتم و هشتم هجری می زیست

---

۸۴ - ابن حوقل ، صورة الارض ، ترجمه دکتر جعفر شعار ، انتشارات بنیاد فرهنگ -

ایران ، تهران ، ۱۳۴۵ ، ص ۹۶ .

۸۵ - یاقوت حموی ، ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله ، معجم البلدان ، جلد اول ، لایپزیک ،

۱۸۶۶ ، ص ۱۷۲ .

ضمن اشاره به زبان مردم مراغه چنین نوشت : « زبانشان پهلوی مغیر است »<sup>۸۶</sup>. مقصود از مغیر، دگرگونی یافته است. *آبشار پهلوی در کوه...*  
از این نوشته چنین برمی آید که برخی از مؤلفان تاسده هشتم هجری نیز زبان مردم آذربایجان را پهلوی می نامیده اند.  
حمدالله مستوفی در مورد زبان مردم گیلان و نزدیکی آن با زبان پهلوی نیز اشاره ای دارد. وی در وصف مردم طالش چنین آورده است :  
« مردمش سفید چهره اند بر مذهب امام شافعی. زبانشان پهلوی به جیلانی باز بسته است »<sup>۸۷</sup>.

نگارنده ذکر این نوشته حمدالله مستوفی را از آن جهت ضروری دانسته است که مشابهتهایی در گویش آذری و گیلکی می توان یافت. میان زبان آذری و کردی نیز مشابهتهایی موجود است. شگفت آن که در گیلان ترکی زبانان شرق و جنوب شرقی آذربایجان را « کرد » می نامیدند. در گذشته زنانی از خلخال و نواحی اردبیل به گیلان می آمدند که به لهجه ترکی آذربایجانی آنان را « باجی » خطاب می کردند که به معنای خواهر است. در گیلان این زنان را به لهجه گیلکی « کرد باجی » می نامیدند که به معنای « خواهر کرد » است. در رشت محله ای وجود دارد که در گذشته ترکی زبانان آذربایجان در آنجا سکنی داشتند. مردم گیلان این کوی را « کرد محله » - محله کردان - می خواندند.

---

۸۶ - حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، به اهتمام دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران،

۱۳۳۶، ص ۱۰۰.

۸۷ - همانجا، ص ۱۰۷.

هنوز هم این نام در شهر رشت باقی است . ضمناً در گویش گیلکی می‌توان به عنوانهایی چون «کرد خلخالی» ، «کرد اردبیلی» و از این گونه برخورد . اینها همه نشانه‌هایی از نزدیکی مردم آذربایجان و کردستان بدیگر سخن ساکنان سرزمین ماد است .

بحث در پیرامون زبان «آذری» از حوصله این کتاب خارج است . بنا بر این تنها به ذکر چند نمونه بسنده می‌شود<sup>۸۸</sup> .

در کتاب «روضات الجنان و جنات الجنان» تألیف حافظ حسین- کربلایی تبریزی چنین آمده که چون در سال ۸۳۲ هجری میرزا شاهرخ برای سرکوبی میرزا اسکندر پسر قرا یوسف قراقویونلو به آذربایجان لشکر کشید ، در تبریز به زیارت حضرت پیر حاجی حسن زه تاب که از اکابر صوفیه آن زمان بود آمد و از او در یوزه همت خواست . پس از بازگشت شاهرخ ، اسکندر به تبریز باز آمد و به انتقام ملاقات پیر حاجی- حسن با میرزا شاهرخ فرمان داد که پسر او ابوبکر را بدار آویزند .

---

۸۸- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به نوشته احمد کسروی تبریزی «آذری یا زبان باستان آذربایجان» ، دکتر محمد جواد مشکور «نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن» ، ناصح ناطق «زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران» ، عبدالعلی کارنگ «تاتی و هرزنی» ، یحیی ذکاء «گویش گلین قبه» و «گویش کرنیگان» ، دکتر ماهیار نوایی «زبان کنونی آذربایجان» ، مقاله‌های ادیب طوسی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز ، فریدون جنیدی «زبان- آذربایجانیان - پژوهشی در کتاب ناشناخته مولانا روحی انارجانی» ، رحیم زاده ملک «گویش آذری» ، «متن و ترجمه و اژه نامه رساله روحی انارجانی» ، دکتر صادق کیا «آذریگان» و دیگر نوشته‌ها .



دژخیمان فرمان‌آورا اجرا کرده آن بیگناه‌ها را بدار آویختند و جسد او را  
به خانقاه پدرش بردند . پیر حاجی حسن زه‌تاب را چون نظر بر مرده‌پسر  
افتاد فرمود :

«اسکندر، رودم را کشتی، رودت کشاد»<sup>۸۹</sup>.

یعنی ای اسکندر، فرزندم را کشتی، فرزندت ترا بکشد.  
چنان که خوانندگان توجه دارند، گفته‌ی پیر حاجی حسن زه‌تاب  
هیچ رابطه‌ای با زبان ترکی ندارد و بی‌گمان گفته‌ی او از گویشهای متداول  
پارسی بوده است .

همام تبریزی شاعر شهیر آذربایجان که در سده‌های هفتم و هشتم-  
هجری می‌زیست، شعرهایی به زبان پهلوی آذری دارد که نمونه‌ای چند  
از آن را می‌آوریم :

«وهار و ول و دیم یار خوش بی  
اوی یاران مه ول بی مه و هاران».

ترجمه :

بهار و گل با روی یار خوش است  
بی‌یاران نه گل باشد و نه بهاران<sup>۹۰</sup>.

در اینجا واژه «دیم» بسیار جلب نظر می‌کند . هنوز این واژه در  
گویش گیلکی به معنای «چهره»، «روی» و «صورت» است .

---

۸۹- حافظ حسین کربلائی، روضات الجنان و جنات الجنان، به اهتمام جعفر-  
سلطان‌القرائی، جلد ۱، تهران، ۱۳۴۴، ص ۳۹۰.  
۹۰- دکتر محمدجواد مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و  
جمعیت‌شناسی آن، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۲۱۳.

همام در جای دیگر چنین می گوید:

«به مهرت هم بشی خوش گیانم از دست

لوانت لاوجمن دیل و گیان بست»<sup>۹۱</sup>.

ترجمه:

به مهر تو جانم نیز از دست برفت

فریب لبان تو از من دل و جان ببرد

در اینجا واژه « گیان » درخور توجه است ، هنوز در گویش کردی

واژه جان به صورت « گیان » تلفظ می شود . نکته دیگر حرف اضافه

« از » است که هم در آذری و هم در گیلکی به صورت « ج » یا « جه »

گفته می شود .

عزالدین عادل بن یوسف تبریزی که در سده های هشتم و نهم-

هجری می زیست ، شعرهایی به گویش پهلوی آذری دارد که نمونه ای از

آن چنین است :

« سحر گاهان که دیلم تاوه گیری

جه آهم هفت چرخ آلاوه گیری»<sup>۹۲</sup>.

ترجمه:

سحر گاهان که دلیم می گیرد

از آهم هفت چرخ الو و آتش می گیرد .

بخوبی دیده می شود که در این اشعار کمتر اثری از واژه های ترکی نیست.

---

۹۱- دکتر محمد جواد مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و

جمعیت شناسی آن، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۲۱۴.

۹۲- همانجا، ص ۲۱۷.

گاه در آنها به واژه‌های دلپذیری چون «آلاوه» برمی‌خوریم که هنوز در گویشهای عامیانهٔ پارسی به‌صورت «آلو» یعنی شعله باقی است.

بی‌گمان گویش پهلوی آذری تا آغاز روزگار صفویان در آذربایجان زنده بود. ولی از اواسط دورهٔ صفویه، اندک‌اندک از روستاها و شهرها برافتاد و تنها در نواحی صعب‌العبور کم و بیش باقی ماند. آن نیز با گذشت روزگار و بسط خطوط مواصلات از میان خواهد رفت و چیزی جز خاطره بر جای نخواهد نهاد. از این رو جادارد زبان‌شناسانی که در زبانهای ایرانی تخصص و به گویشهای محلی وقوف و آگاهی دارند. پژوهش در این زمینه را بآپس بگیری ادامه دهند و ودایع گرانبهایی در گنجینهٔ فرهنگ و تاریخ کهن این سرزمین از خود باقی گذارند.

# بخش هفتم



## کوچ ترکان و نفوذ زبان ترکی به آذربایجان

تاریخ نگاران جهان مبداء تاریخ ترکان را سال ۵۴۵ میلادی دانسته‌اند. زیرا در آستانه این سال دامنه آتش جنگ میان چینیان و ترکان که در سرزمینهای شمالی چین می‌زیستند بالا گرفت<sup>۱</sup>. به سال ۵۵۲ میلادی کوچ‌نشینان ترک به «ژوژانها» که در شمال چین می‌زیستند حمله بردند و سالی بعد آنان را درهم شکستند. از این پس ترکان بر سراسر دشتهای شمال شرق چین تامل کرده دست یافتند و به سال ۵۵۴ میلادی پس از درهم شکستن اقوام «تاتاب» و «کیدان» سراسر مرزهای شمالی چین را مسخر کردند<sup>۲</sup>.

1\_ Cordier H., «Histoire général de Chine», Vol. 1, Paris, 1920, p. 356.

2\_ Bichurin (Iakin) N. Ia, Sobranie svedeniï O narodakh Obytavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena. T. 2, Moskva-Leningrad, 1952, str. 75

از این پس ترکان به دشتهای غربی و بدیگر سخن دشتهای واقع در  
مرزهای شمال غرب و شمال ایران و کرانههای دریاچه آرال و سیردریا  
(سیحون) روی آوردند .

قدیمترین نوشته‌ای که از ترکان برجامانده ، کتیبه «اورخون» -  
Orkhon متعلق به سده هشتم میلادی است . این کتیبه از آن قومی است  
که خود را «ترك» نامیده است . در سده ششم میلادی ترکان ، سراسر دشتهای  
شمال مرز چین و شمال ایران تا سرحدات روم شرقی را به تصرف آوردند<sup>۳</sup> .  
در فاصله سالهای ۵۶۷-۵۷۱ میلادی ترکان سرزمینهای شمال دریای خزر  
را تصرف کردند و روانه کرانههای شمالی دریای سیاه شدند .

به سال ۵۵۸ میلادی ، آوارها که ساکنان نواحی شمال قفقاز بودند  
از ترکان شکست یافتند . فاتحان پس از این پیروزی به کرانههای رود -  
ولگا رسیدند . در همین سال خسرو انوشیروان با آوارها متحد شد .  
این اتحاد تا سال ۶۲۸ میلادی ادامه یافت . اتحاد آوارها با ایران مایه  
نگرانی ترکان شد و ایستمی خان فرمانروای ترك ناگزیر صلاح کار خود  
را در دوستی با شاهنشاه ساسانی دید . فردوسی ، حکیم و شاعر بلند پایه -  
توس نیز به این نکته اشاره کرده و چنین آورده است :

خردمند خاقان بدان روزگار  
همی دوستی جست با شهریار  
یکی چند بنشست با رای زن  
همه نامداران شدند انجمن

3- Bartold V. V., Sochineniia, Tom V, Moskva, izdatelstvo-  
«Nauka», 1968, str. 20.

بدان دوستی را همی جای جست

همان از رد و مو بدان رای جست<sup>۴</sup>.

خسرو انوشیروان نیز با بهره‌جستن از صلح، به انتقام خون نیای خویش فیروز شاهنشاه ساسانی جنگ با هپتالیان را آغاز کرد. در سال ۵۶۲ میلادی نخستین شکست بر هپتالیان وارد آمد<sup>۵</sup> و خسرو انوشیروان بنا به نوشته طبری «آن ولایتها که از قلمرو پارسیان بود...، چون سند و بست و رنج و زابلستان و طخارستان و دهستان و کابلستان» را باز پس گرفت<sup>۶</sup>.

پس از این ماجرا ترکان از سوی شمال به حمله دست‌یازیدند و تا استحکامات دربند پیش تاختند. ولی قلاع و استحکامات دربند استوار بود و ترکان ناگزیر از روی نومیدی عقب نشستند. در مقابل گرگان نیز دژهایی وجود داشت که ترکان بدانجا هم دست نیافتند و باز گشتند<sup>۷</sup>.

در سراسر روز گار پادشاهی خسرو انوشیروان نشانه‌ای از ترکان

---

۴- فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، به اهتمام رستم علی‌یف، زیر نظر ع. آذر، جلد هشتم، مسکو، انتشارات دانش، ۱۹۷۰، ص ۱۵۶.

5- Menandr, Vizantiiskie istoriki, perevod S. Destunisa, SPb., 1860, str. 377.

۶- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۶۴۸.

۷- همانجا، ص ۶۴۸.

در قفقاز و دیگر سرزمینهای تابع شاهنشاهی ایران نمی‌یابیم .  
 به سال ۵۸۴ میلادی میان قبایل ترك جنگهای داخلی روی داد .  
 رومیان نیز به سال ۵۸۸ میلادی ترکان را از حوالی تنگه بسفر دور کردند .  
 جنگهای داخلی میان قبایل ترك تا سال ۵۹۳ میلادی ادامه یافت .<sup>۸</sup>  
 در روزگار شاهنشاهی هر مزد چهارم جانشین خسرو انوشیروان ،  
 ترکان که از شرق حمله کرده بودند ، از سپاه ایران به فرماندهی بهرام-  
 چوبینه شکستی سخت یافتند و منهزم شدند .<sup>۹</sup> متعاقب این واقعه ، دولت  
 امپراتوری چین با استفاده از شکست و ضعف ترکان ، بقایای متواری این  
 قوم را طی چند پیکار متوالی مورد حمله قرار داد که سرانجام در سال ۶۹۰  
 میلادی به پیروزی سپاه امپراتوری چین و شکست سخت ترکان انجامید .<sup>۱۰</sup>  
 ترکان پس از تجدید و تجمع قوا در دهه سوم سده هفتم میلادی به  
 سوی دشتهای جنوب شرقی اروپا روان شدند . سال ۶۲۶ میلادی هجوم  
 مشترك ترکان ، خزران و رومیان به ایران آغاز شد . رومیان از آسیای-  
 صغیر به ارمنستان و آذربایجان حمله بردند . ترکان و خزران نیز از  
 شمال به آلبانیای قفقاز و گرجستان دست به حمله زدند . پس آنگاه  
 سپاهیان هر اکتیوس امپراتور روم شرقی به متحدان ترك و خزر پیوستند

8- Gumilev L. N., Drevnie Tiurki, Moskva, izdatelstvo-  
 «Nauka», 1967, str. 145.

۹- رش. به طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»،  
 جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران،  
 ۱۳۵۲، ص ۷۲۶-۷۲۷.

10- Gumilev L. N., Drevnie Tiurki, Moskva, izdatelstvo-  
 «Nauka», 1967, str. 145.

و شهر تفلیس را در محاصره گرفتند و کشتاری بس مهیب کردند<sup>۱</sup>.  
به سالهای ۶۲۹ و ۶۳۰ میلادی دوبار میان ترکان سرزمین خاقانات  
شرقی و امپراتوری چین پیکار در گرفت که به سقوط خاقانات شرقی  
انجامید. سقوط خاقانات شرقی سبب هم‌مرز شدن امپراتوری چین با  
خاقانات غربی گردید و ضعف سریع ترکان و قدرت مجدد فرمانروایان  
محلی را سبب شد<sup>۲</sup>.

در فاصله سالهای ۶۳۱-۶۳۴ میلادی با این که شاهنشاهی ساسانی  
رو به ضعف نهاده بود، دولت خاقانات غربی نیز به سبب بروز و تشدید  
اختلافهای داخلی ضعیف شد و لاجرم کار به سقوط و انهدام دولت ترکان  
انجامید، چنان که در سال ۶۴۸ میلادی سه قبیله بزرگ از ترکان تابعیت  
امپراتوری چین را گردن نهادند و يك قبیله بزرگ دیگر بنام «طغان» از  
سوی لشکریان تبت تار و مار شدند. گروهی دیگر از قبایل ترك نیز  
از قرقیزان مورد حمله قرار گرفتند و سرانجام دستخوش انهدام  
گردیدند<sup>۳</sup>.

در این روزگار نه تنها شاهنشاهی ساسانی، بلکه دولت ترکان نیز  
دچار سقوط و انهدام شدند. خزران نیز در نیمه دوم سده هفتم میلادی

---

11- Kagankatvatsi Moisei, Istoriia Agvan, per s armianskogo K. Patkanova, SPb., 1861, str. 107.

12- Bichurin (Iakinf) N. Ia., Sobranie svedenii o narodakh obytavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. 1, Moskva-Leningrad, 1950, str. 255.

۱۳- همانجا، ص ۲۶۴.



ترکان را از سرزمین خویش بیرون راندند و استقلال گذشته را باز یافتند<sup>۱۴</sup>.  
راه برای فرمانروایی و سیادت تازیان هموار شد.

به سال ۶۵۴ میلادی حدود سه سال پس از کشته شدن یزدگرد سوم،  
امپراتور چین باقی مانده اردوی ترکان را منهدم کرد. سال ۶۵۶ میلادی  
گروهی از ترکان به مرزهای خراسان حمله بردند. ولی این هجوم به ناکامی  
انجامید. سبب این ناکامی بروز بحرانهای شدید در مرزهای شرقی خاقانات-  
غربی بود<sup>۱۵</sup>.

از این پس دولتهای مختلط کوچکی از ترکان و فرمانروایان-  
محلی در دشتهای آسیای میانه پدید آمدند که حکم تازیان را گردن  
نهادند.

از سال ۶۶۰ میلادی خاقانات غربی استقلال خود را تمام و کمال  
از دست داد و دیگر هرگز سربر نیافراشت. اراضی متصرفه ترکان در  
خاقانات غربی نیز به قطعه‌های کوچک تقسیم شدند. به سال ۶۶۲ میلادی  
کابل و دو سال بعد پنجاب به تصرف تازیان درآمد و اعراب گذشته از  
ایران، بخش بزرگی از هند را نیز به تصرف آوردند<sup>۱۶</sup>.

از آنچه فهرست‌وار از نظر خوانندگان گذشت به سهولت می-  
توان دریافت که ترکان با وجود پیکارهایی که با ایرانیان داشتند، جز از

---

14- Gumilev L. N., Drevnie Tiurki, Moskva, izdatelstvo-  
«Nauka», 1967, str. 238.

۱۵- همانجا، ص ۲۴۱.

16- Gumilev L. N., Drevnie Tiurki, Moskva, izdatelstvo-  
«Nauka», 1967, str. 246.

چند نقطه در آسیای میانه چون سغد و طخارستان ، بر دیگر سرزمینهای تابع شاهنشاهی ایران ، از جمله قفقاز دست نیافتند و تا پایان شاهنشاهی-ساسانی پای ترکان به آذربایجان نرسید . اینان تنها برای مدتی کوتاه باتفاق رومیان و خزران چند ناحیه از آلبنیای قفقاز ، گرجستان و ارمنستان را مورد حمله ، غارت و کشتار قرار دادند و پس آنگاه به سبب دشواریهای داخلی باز گشتند . پس از حمله تازیان به سرزمینهای مذکور ، ترکان تا مدتی دراز جرأت حمله نداشتند ، گرچه در آسیای میانه در گیریهای کوچکی میان گروههایی از ترکان و تازیان روی داد ، ولی سرانجام در روزگار خلافت بنی امیه ، توسط قتیبة بن مسلم باهلی سرکوب شدند و فرمانروایی تازیان را گردن نهادند .

برخی از مورخان بیزانسی از ظهور هونها در فراکیه و آسیای-صغیر در سده های چهارم و پنجم میلادی آگاهی داده اند<sup>۱۷</sup> . از سده ششم-میلادی نام خزران به میان آمد<sup>۱۸</sup> . ولی هرگز از نشیمن و اقامت ترکان در آسیای صغیر ، آذربایجان و قفقاز اثری مشهود نبود .

برخی ممکن است وجود هونها در آسیای مرکزی را با کوچ ترکان مربوط بدانند . می دانیم در آغاز سده پنجم میلادی اتحاد جدیدی از اقوام و قبایل صحرائنشین در آسیای مرکزی پدید آمد که در تاریخ بنام-«هونها» مشهور اند . همه اقوام و قبایلی که در این اتحاد گرد آمدند، ترك نبودند . کاهن معتقد است که در میان قبایل مذکور «دیگر عناصر نژادی-

---

17— Moravcsik G., *Byzantinoturica*, Berlin, 1958, S. 36.

۱۸ — همانجا، ص ۴۴، ۱۰۵، ۱۲۲، ۳۵۵.

از جمله او گرو فین ها ، مچرها (مجارها) و غیره نیز وجود داشتند»<sup>۱۹</sup> .  
وی هپتالیان را هرگز از نژاد ترکان ندانسته است . کاهن بر این عقیده  
است که « هپتالیان از تیره های هند و اروپایی و از اقوام ایرانی  
بودند»<sup>۲۰</sup> .

فسوسا که از ترکان نوشته ای وجود ندارد تا بتوان بر مبنای آن  
داوری کرد . کاهن درباره فرهنگ ترکان می نویسد که تاسدهای دهم-  
ویازدهم میلادی «نه تعالیم فلسفی داشتند و نه اثری جالب از ادب و هنر  
عرضه کردند»<sup>۲۱</sup> .

بنابه نوشته استاد زلالیان «تا کنون تاریخ ترکان بر مبنای ماخذ  
چینی ، ایرانی ، ارمنی و بیزانسی عرضه شده و از خود ترکان اثری بر  
جای نمانده است . این واقعیتی است که مورخان ترك نیز خود ناگزیر  
از اعتراف بدان بوده اند»<sup>۲۲</sup> .

از ماخذ عهد اسلامی نیز بروشنی می توان دریافت که ترکان تا چند  
قرن پس از ظهور اسلام در آسیای صغیر ، آذربایجان و قفقاز نشیمن  
نداشتند . حتی از قرن سوم هجری و پس از خلافت معتصم که به سبب

---

19 - Cahun L., Introduction à l'histoire de l'Asie, Paris, 1896, p. 87.

۲۰ - همانجا ، ص ۱۵۵ .

۲۱ - همانجا ، ص ۶ .

22 - Zulal'an M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v Osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii, Erevan, 1970, str. 51-52.

کینه و دشمنی با عنصر ایرانی، ترکان را قوت بخشید و اندک اندک خلافت بنی عباس خود به خدمت ترکان درآمد، نفوذ و نشیمن ترکان به صورتی آهسته و تدریجی صورت گرفت. وجود امیران ترک در دستگاه خلافت رانمی توان به عنوان نشیمن ترکان به شمار آورد، این واقعیتی است که توغان (طغان) مورخ متعصب ترک نیز بدان اعتراف کرده و چنین نوشته است:

«چنین معلوم است که برخی امیران ترک در آذربایجان و آناتولی خدمت می کردند و فرماندهی سپاه را بر عهده داشتند. ولی اطلاعات ما در پیرامون نشیمن ترکان در این سرزمینها بسیار اندک است»<sup>۲۳</sup>.

وی پس آنگاه در ادامه سخن می نویسد:

«تنها و تنها به هنگام فرمانروایی ترکان سلجوقی برای نخستین بار ترکان در این سرزمین نشیمن یافتند»<sup>۲۴</sup>.

استاد زلالیان مورخ شوروی آغاز کوچ ترکان به ایران را از سده یازدهم- میلادی نوشته و معتقد است که «در پیرامون آغاز ترکی شدن اراضی شرقی قفقاز»<sup>۲۵</sup>. پیش از سده یازدهم میلادی حتی سخنی نیز نمی تواند

---

23- Tog'an Zeki Velidi, Umumi Turk tarihine giris, C, 1, Ankara, 1946, s. 168.

۲۴ - همانجا، ص ۱۸۶-۱۸۷.

۲۵ - مقصود از اراضی شرق قفقاز سرزمین اران و شیروان است که مردم آن اکنون به زبان ترکی سخن می گویند. در ضمن یاد آور می شود که در غرب قفقاز (گرجستان و ارمنستان) عنصر ترکی سلطه نیافت.

در میان باشد»<sup>۲۶</sup> .

در پیرامون ترکانی که از سده یازدهم میلادی به ایران و آسیای-صغیر هجوم آوردند ذکر نکته‌ای ضروری است و این نکته خالص نبودن ترکان است .

قبایل ترك در پایان شاهنشاهی ساسانی از سوی سپاهیان امپراتور-چین منهدم و نابود شدند. ولی به‌هنگامی که در سرزمین خاقانات شرقی و غربی گسترش یافتند ، بادیگر اقوام شمال‌چین و آسیای مرکزی در آمیختند . از این آمیزش گروه‌های تازه‌ای پدید آمدند که دیگر آن ترکان قدیمی نبودند. این گروه‌ها حاصل اختلاط و امتزاج اقوام محلی با ترکان مهاجم بودند. ولی در تواریخ همه‌اقوام مذکور را «ترك» نامیده‌اند. این نکته‌ای است که رشیدالدین فضل‌الله‌همدانی در جامع‌التواریخ بدان اشاره کرده‌است. وی ضمن بحث پیرامون قوم تر کمان که از نسل غزان هستند چنین نوشته‌است :

«از فرزندان اوغوز بیست و چهار شعبه پدید آمد چنانکه در فهرست مفصل نوشته شد ، هر يك نامی و لقبی معین یافتند و تمامیت تر کمانانی که در عالم اند از نسل این قوم اند و فرزندان ۲۴ گانه اوغوز اند . و لفظ تر کمان در قدیم نبوده و همه‌اقوام صحرا- نشین ترك شكل را ترك مطلق می گفته‌اند»<sup>۲۷</sup> .

---

26 - Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi istoriografii, Erevan, 1970, str. 57.

۲۷- رشیدالدین فضل‌الله ، جامع‌التواریخ ، جلد اول ، بکوشش دکتر بهمن- کریمی ، تهران ، ۱۳۳۸ ، ص ۳۵ .

بعدها این اقوام مختلط خود با دیگر اقوام درهم آمیختند و اقوام تازه‌ای از این امتزاج پدید آمدند که بنام ترك معروف شده‌اند. ولی در واقع نمی‌توان آنان را ترك نامید. نگارنده گاه اصطلاح ترك را دربارهٔ آنان بکار برده است و این بر حسب شهرتی است که اقوام مذکور بدان نامیده شده‌اند. در واقع امر گروههایی که به ایران، آسیای صغیر و قفقاز روی آوردند و در این کشورها نشیمن گزیدند از اقوام غز یا اوغوز بودند. غزان قومی بودند که در همسایگی سرزمین زیر سلطهٔ خلافت تازیان سکنی داشتند و مرز جنوبی سرزمین غزان حدود «چیم کند» بود. ابن فضلان که در اواخر سدهٔ سوم و اوایل سدهٔ چهارم می‌زیست به هنگام سفر از خوارزم به سرزمین بالکارها «بلغر- بلغار» در ناحیهٔ «اوست یورت» با غزان مواجه گردید.<sup>۲۸</sup>

غزان در کرانهٔ سیر دریا (رود سیحون) و فاصلهٔ آن تا دریاچهٔ آرال و دریای خزر می‌زیستند. غزان و متحدان و وابستگان شان، شامل قبایل متعددی بودند که از آن جمله‌اند: او یغورها، قبیچاقها، قارلوقها، قلجها، بیات، بیگدلی، بایندر، سالور و غیره که خود به قبایل جداگانه‌ای بخش می‌شدند.<sup>۲۹</sup> و هنوز بقایایی از قبایل مذکور در کشور ما وجود دارند.

غزان به خلاف ترکان و خزران، خان یا خاقان نداشتند. بنا به

۲۸- احمد بن فضلان، سفرنامه، ترجمهٔ ابوالفضل طباطبایی، انتشارات بنیاد - فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص ۶۹.

۲۹- رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، جلد اول، به کوشش دکتر بهمن- کریمی، تهران ۱۳۳۸، فصل اول، ص ۲۹-۴۵.

نوشته ابن فضلان ، فرمانروای غزان « یبغو » خوانده می شد<sup>۳۰</sup>.  
« یبغو » همان عنوان « جبغو » است که سران ترک نیز گاه بدین عنوان  
نامیده می شدند . زیرا در لهجه های مختلف ترکان بسیار اتفاق افتاده است  
که حرف « ج » به « ی » بدل شود . ما مشابه این تبدیل را در واژه ترکی  
« یده » و « جده » که در نوشته های فارسی به صورت « یده کردن » آمده  
است ، مشاهده می کنیم که به معنای گونه ای سحر و افسون است .  
نرشخی در تاریخ بخارا این عنوان را به صورت « بیاغو » آورده است  
که گمان نمی رود خالی از تشویش باشد<sup>۳۱</sup>.

زمستانگاه فرمانروای غزان ( یبغو ) در مسیر سفلی سیردریا و  
ناحیه ای بنام « سوران » واقع شده بود که خود نامی است پارسی .  
در سده دهم میلادی غزان بی احساس مقاومتی از سوی امیران-  
سامانی در دوسوی سیردریا گسترده شدند و در چند ناحیه از آن سرزمین  
سکنی گزیدند که عمده ترین آنها « دهنو » بود که به ترکی برگرداندند  
و « ینگگی کنت » نامیدند . از این ناحیه تا دریاچه آرال دو روز ، تا  
خوارزم ده روز و تا فاریاب بیست روز راه بود . این ناحیه زمستانگاه  
یبغو فرمانروای غزان بوده است .

در منطقه نفوذ سامانیان ترکانی وجود داشتند که تابعیت سامانیان

---

۳۰- احمد بن فضلان ، سفرنامه ، ترجمه ابو الفضل طباطبایی ، انتشارات بنیاد -

فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۵ ، ص ۷۵ .

۳۱- نرشخی ، ابوبکر محمد بن جعفر ، تاریخ بخارا ، ترجمه ابونصر احمد بن -

محمد بن نصر القباوی ، تلخیص محمد بن زفر بن عمر ، تصحیح و تحشیه مدرس -

رضوی ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۵۱ ، ص ۹ .

را گردن نهاده ، مسلمان شدند . ولی چنین بنظر می رسد که تا سدهٔ دهم میلادی اسلام به درون غزان راه نیافت . تنها از سدهٔ دهم میلادی بود که غزان با اسلام آشنا شدند . ابن فضلان ترکان را بت پرست نامیده و در پیرامون دین و آئینشان مطالب جالبی ارائه کرده است<sup>۳۲</sup>.

استاد بارتولد می نویسد که « در دوسوی سیر دریا هزار چادر و

خر گاه (یورت) ترکان برپا بود»<sup>۳۳</sup>.

ترکان تابع بخاطر استفاده از چراگاهها اسلام آوردند و متعهد شدند که سرزمین زیر فرمانروایی سامانیان را از حملهٔ دیگر قبایل مصون دارند . از وجود شهرهایی که آن زمان در جنوب سیر دریا واقع شده بودند ، آگاهیهایی موجود است . چنین بنظر می رسد که گروهی از غزان به زندگی شهری روی آورده بودند . هر چه تمدن و فرهنگ از جنوب به شمال راه می یافت . پیکار با کوچ نشینان گسترده تر می شد . تازیان در آغاز نسبت به کوچ نشینان شمال سیاست دفاعی داشتند و پادگانهایشان در حوالی چاچ (تاشکند کنونی) بود . از کرانهٔ سیحون تا دامنهٔ کوهها ، دیواری استوار بمنظور دفاع از کوچ نشینان وجود داشت . چنین بنظر می رسد که کوچ نشینان با یکدیگر متحد نبودند ، بلکه هر یک از قبایل فرمانروایی جداگانه داشتند . غزان مالک گوسفندان و چهارپایان بی شمار بودند . همین نکته سبب

---

۳۲ - احمد بن فضلان، سفرنامه، ترجمهٔ ابوالفضل طباطبایی، انتشارات بنیاد -

فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص ۶۹-۸۰.

33 - Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 561.



نیاز مبرم غزان به نواحی سرسبز و حرم مسلمان نشین جنوبی شد .  
گاه غزان برای مبادله گوسفندان خود بادیگر کالاها به اور گنج نزدیک  
آمد در یامی آمدند . بدین روال بازار گانی میان کوچ نشینان و شهر نشینان  
وسعت یافت . این نزدیکی سبب شد که اسلام اندک اندک به درون غزان  
راه یابد . ولی تا سده دهم میلادی غزان هنوز بت پرست بودند .  
ابن فضلان از مراسم تدفین ترکان مطالبی آورده که نشان می دهد در  
زمان او هنوز آثار تدفین ترکان ساکن شمال مغولستان در سده هشتم میلادی ،  
میان غزان رواج داشته است . ابن فضلان در پیرامون چگونگی مراسم  
تدفین غزان چنین نوشته است :

«هر گاه در زمان حیاتش کسی را کشته و شخص شجاعی بوده ،  
به تعداد کسانی که بدست او کشته شده اند شکلهایی از چوب تراشیده  
در قبرش می گذارند می گویند : اینها غلامان او هستند و در بهشت  
به او خدمت می کنند»<sup>۳۴</sup> .

ترکان به بیمار نزدیک نمی شدند و برای بیماران ثروتمند چادرها و محللهای  
مخصوصی می ساختند و بیمار را بدانجا منتقل می کردند تا بمیرد و یا  
بهبود یابد . غلامان و بی چیزان را در بیابان رها می کردند<sup>۳۵</sup> . ابن فضلان  
به یکی از شاهان غز بنام «ینال کوچک» - کوچوک ینال - اشاره کرده  
است که نخست اسلام آورد و پس آنگاه به دین کهن خود باز گشت<sup>۳۶</sup> .

۳۴ - احمد بن فضلان ، سفرنامه ، ترجمه ابوالفضل طباطبایی ، انتشارات بنیاد -

فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۵ ، ص ۷۴-۷۵ .

۳۵ - همانجا ، ص ۷۴ .

۳۶ - همانجا ، ص ۷۳ .

سلجوق یکی از فرمانروایان غز بود که بر شاخه‌ای از غزان حکومت داشت. پدرش «تقاق» یا «دقاق» از جمله غزان مسلمان شده بود. وی یکبار با یبغو به پیکار دست زد. ولی در جنگ شکست یافت و دوباره تابعیت یبغو را گردن نهاد و پسرش سلجوق را نزد وی فرستاد. مدتی بعد سلجوق به همراه یاران و سپاهیان خود به دیار مسلمین رفت و اسلام آورد. پس از چندی سلجوق در زمرة متحدان اسلام به سپاه یبغو حمله برد و مسلمین از پرداخت باج به یبغو رهایی یافتند. در این زمان بغراخان فرزند ایلک به سرزمین سامانیان حمله برد و بخشی از آن را به تصرف آورد. سامانیان از سلجوق کمک خواستند. سلجوق فرزند خود الب ارسلان را نزد سامانیان فرستاد و سامانیان بیاری وی اراضی از دست رفته را باز پس گرفتند. پس از این ماجرا الب ارسلان نزد پدر خود باز گشت<sup>۳۷</sup>. زمان حمله بغراخان و تصرف بخارا بدست ترکان، در روزگار پادشاهی نوح بن منصور سامانی بوده است<sup>۳۸</sup>.

پس از انقراض سامانیان، بخشی از سرزمینشان مدتی به اختیار گروهی از ترکان افتاد که در تاریخ بنام قراخانیان شناخته شده‌اند. منشاء خانوادگی فرمانروای قراخانیان که یکی از اعقاب سلجوق بنام علی تگین در خدمت وی قرارداد داشت چندان روشن نیست.

---

37- Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 561.

۳۸- ر. ش. به نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر- احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح و تحشیة- مدرس رضوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۱، ص ۳۳۸.

در اواخر دوره سامانیان اداره امور کشور از دست فرمانروایان این سلسله بتقریب خارج شد. چنین بنظر می رسد که گروههایی از قبایل غز به دربار سامانی راه یافتند. در نوشتههای مورخان نیز از غزنویان بنام غلامان قپچاق یاد شده است. اینان به سبب فشارهای پی در پی شاهان آل بویه بر خراسان و گاه کودکی و خردسالی امیران سامانی قوت می یافتند. چنان که البتگین به مقام سپهسالاری خراسان رسید.

در نیمه سده چهارم هجری روابط میان منصور بن نوح سامانی و البتگین به سردی گرایید و وی ناگزیر بابخشی از سپاه خود خراسان را ترك گفت و به سال ۳۵۱ هجری در شهر غزنه که خارج از حکومت سامانیان بود، بساط فرمانروایی تازه ای برپا کرد. البتگین اندکی بعد در گذشت و داماد او سبکتگین فرمانروای غزنه شد. وی به هنگام شورش آل سیمجور و فایق در خراسان، بنا به خواهش منصور بن نوح بیاری وی شتافت و پس از تصرف خراسان سپهسالاری آن خطه را برای فرزند خود محمود از سوی امیر سامانی کسب کرد. حدود سال ۳۸۹ هجری امرای آل افراسیاب حکومت سامانی را در ماوراءالنهر برانداختند. محمود نیز در همین سال از اطاعت امیران سامانی سرباز زد و خراسان و خوارزم را زیر فرمان آورد. در پیکار بخاطر خوارزم، محمود با سپاه غزان به ریاست علی تگین روبرو شد که فرماندهی آن بر عهده ارسلان فرزند سلجوق بود. ارسلان در این جنگ به اسارت محمود درآمد و به هند تبعید شد<sup>۳۹</sup>. پس از این پیروزی، محمود بخش بزرگی از سرزمین

39 - Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 569.

غزان را بتصرف آورد و بخشی از غزان را در نواحی مختلف خراسان  
سکنی داد<sup>۴۰</sup>. از این زمان بود که غزان به درون سرزمین ایران راه  
یافتند و یورت (خرگاه) خود را در سرخس و ابیورد و فاریاب برپا  
داشتند<sup>۴۱</sup>. چنین بنظر می رسد که این گروه از غزان حدود پنجاه هزار  
نفر بوده اند. این گروه نخستین دسته ای بودند که به آذربایجان راه یافتند.  
شادروان کسروی در پیرامون گروه مذکور چنین نوشت :

«سلطان محمود چون به ماوراءالنهر رفت ، گروهی از ترکان را  
( پنجاه هزار نفر کمابیش ) با خود به ایران آورد و در خراسان  
نشیمن داد ، و اینان چون زمانی بودند ، دسته ای از ایشان جدا  
گردیده ، از راه کرمان آهنگ اسپهان کردند ، و چون محمود  
نامه به علاءالدوله خداوند اسپهان نوشت که آنان را باز گردانند و  
یا کشته سرهایشان را فرستد و علاءالدوله می خواست به نیرنگ  
این کار را انجام دهد ، ترکان فهمیده خود را از دام رها گردانیدند  
و از اسپهان بیرون آمدند و در همه جا یغماکنان خود را به  
آذربایجان رسانیدند که می توان گفت نخستین دسته از ترکان در  
آن سرزمین بودند . این داستان پیش از سال ۴۱۱ هجری و شماره  
ترکان یا غزان دوهزار خرگاه کمابیش بوده که هر خرگاهی را  
روی هم هفت یا هشت تن می توان شمرد . خداوند آذربایجان در  
این زمان وهسودان پسر محمد رودی بود و او چون با فرمانروایان

---

40- Bartold V. V , Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva,  
izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 569-570.

۴۱ - همانجا، ص ۵۷۰.

نزدیک دیگر از شدادیان اران و دیگران، دشمنی و همچشمی می‌داشت، از رسیدن اینان که همه مردان جنگجو و سخت کمان می‌بودند، خشنود گردید و در آذربایجان نشیمن داد. ولی اینان آسوده ننشستند و پیایی به ارمنستان و جاهای دیگر تاختند و تاراج و ویرانی دریغ نگفتند»<sup>۴۲</sup>.

در نوشته‌های ابن اثیر و گردیزی، غزان، تر کمان نیز نامیده شده‌اند. بتقریب از این نوشته‌ها است که نام «تر کمان» رواج یافت. پیش از آن بتقریب نامی از «تر کمان» بر غزان نمی‌بینیم. بی گمان «تر کمان» نامی است متأخر که از سابقه دراز تاریخی برخوردار نبوده است.

دومین دسته غزان حدود سال ۴۲۹ هجری به هنگام سلطنت مسعود- غزنوی در خراسان و وهسودان در آذربایجان به این سرزمین کوچ کردند. وهسودان اینان را نیز پذیرفت. اما غزان بنا به خلق و خوی خویش، یغما و تاراج را رهان کردند و به غارت و کشتار مردم آذربایجان و ارمنستان دست زدند و در همان سال ۴۲۹ به مراغه تاختند و گروه کثیری از کردان را کشتند و مسجد آدینه شهر را آتش زدند. گروهی از غزان نیز که در ارومیه بودند به کردستان و ارمنستان تاختند و از کشتار و یغما دریغ نکردند<sup>۴۳</sup>.

---

۴۲- «کاروند کسروی» مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۲۸، برای آگاهی بیشتر رجوع شود به «الکامل» ابن اثیر و «زین الاخبار» گردیزی.

۴۳- کسروی، احمد، شهریاران گمنام، بخش نخستین و دومین، بخش دومین، گفتار دومین، پادشاهان آذربایگان، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۵، ص ۱۹۱-۱۹۲.

در همین سالها غزان بر ری نیز دست یافتند و قزل فرمانروای آنان بنام «امیر غزان» مشهور بود<sup>۴۴</sup>. به سال ۴۳۲ هجری قزل در گذشت. ابراهیم پنال برادر طغرل آهنگ ری کرد. غزان از ترس ری را ترك گفتند و روانه آذربایجان شدند و یکسال بعد از راه ارمنستان به دیاربکر و آسیای صغیر راه یافتند<sup>۴۵</sup>. این سومین کوچ ترکان به آذربایجان و مصادف با سال قتل مسعود غزنوی بود.

قطران تبریزی شاعر مشهور آذربایجان از غدر و مکر ترکان و پراکنده شدن مردم زنجان و گرگان و آمل و ساری نوشته و از کشتار و بیداد غزان در سراب سخن آورده است. وی تصویری دردناک از حمله غزان ارائه کرده است که ظرف یکساعت دژی را که همپراز گردون بود، چنان با خاک یکسان می کردند که گویی هر گز نبوده است. اینک بیتی چند از قصیده قطران را از نظر خوانندگان می گذرانیم:

کمر بستند بهر کین شه ، ترکان پیکاری  
همه یکر و بخونخواری همه یکدل بجراری  
خداوند ا پراکندی زهم ، پیوسته خلقی را  
چه از زنگان، چه از گرگان، چه از آمل، چه از ساری  
ز تنشان تلها کردی به صحرای سراب اندر  
میان تلها کردی زخونشان جویها جاری  
دژی راهم بر گردون بکردی پست باهامون  
به یکساعت چنان کانجا نبود آن هرگز انگاری

۴۴ - کسروی، احمد، شهریاران گمنام، بخش نخستین و دومین، بخش دومین، گفتار دومین، پادشاهان آذربایگان، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۵، ص ۱۹۵.

۴۵ - همانجا، ص ۱۹۵-۱۹۶.

امیردژ به گیتی در شده آواره ، چون غولان

یکی ساعت بود کوهی یکی ساعت بود غاری<sup>۴۶</sup>

پیش از سال ۴۳۵ هجری غزان چهارمین بار نیز به آذربایجان هجوم آوردند و نسه تنها در آذربایجان ، بلکه در ارمنستان و سراسر آسیای صغیر به کشتار و یغما دست زدند و تا موصل پیش تاختند و در آنجا یغما و کشتار بسیار کردند<sup>۴۷</sup>.

بسیاری از مورخان معتقدند که کوچ ترکان به آذربایجان و اراضی قفقاز پیش از سده پنجم هجری (سده یازدهم میلادی) صورت نگرفته است. استاد زلالیان کوچ ترکان به اراضی قفقاز را سده یازدهم میلادی دانسته و در پیرامون علل کوچ قبایل غز چنین اظهار نظر کرده است: «قبایل کوچ نشین ترک که نام غز یا غوز داشتند، از روزگار باستان در کرانه های سیحون و فاصله آن با دریاچه آرال و دریای خزر می زیستند. در نیمه دوم سده دهم میلادی غزان بادیگر قبایل کوچ نشین آسیای مرکزی متحد شدند و دولتی پدید آوردند. در این اتحاد، غزان سلجوقی از همه عمده تر بودند که نام سلجوق از قبیله «کینین اوغوز» را بر خود نهادند. در نیمه دوم سده دهم میلادی غزان اسلام آوردند. چون غزان چراگاههای کافی در اختیار نداشتند ، از این رو دست اندازی به سرزمینهای همسایه، بویژه

---

۴۶- کسروی ، احمد، شهریاران گمنام ، بخش نخستین و دومین ، بخش دومین ،

گفتار دومین ، پادشاهان آذربایگان ، چاپ دوم ، تهران ، انتشارات امیر کبیر ،

۱۳۳۵ ، ص ۱۹۶-۱۹۷.

۴۷- همانجا ، ص ۱۹۹.

سرزمینهای دارای چراگاهها را آغاز کردند»<sup>۴۸</sup>.

مشابه این نظر را شادروان کسروی نیز در کتاب مشهور خود زیر عنوان «آذری یازبان باستان آذربایجان» ارائه کرده است. کسروی ضمن بحث در پیرامون سلجوقیان و فرمانروایی طغرل بیگ و پایان کار و هسودان چنین نوشته است:

«اینان دیری نپاییدند و آذربایجان یکسره به دست سلجوقیان افتاد و چنانکه گفته‌ایم اینان سپاهشان همه از ترکان بودند و چون یکی را به فرمانروایی شهری می‌فرستادند، دسته‌هایی از آنان را همراه می‌فرستادند. با آذربایجان نیز همان کردند. گذشته از ایلهایی که از پشت سر سلجوقیان از ترکستان آمدند و به همه جا پراکنده شدند و چون آذربایجان چمن و چراگاه فراوان دارد و برای زندگانی چهارپاداری سزاوارتر از دیگر جاها است، بی‌گمان ایلهای ترک در اینجا فزونتر و فراوانتر گردیدند»<sup>۴۹</sup>.

اما درباره نفوذ غزان باید گفت که از دو سو صورت گرفته است. زیرا می‌بینیم غزان از راه تنگه سفر نیز به قفقاز روی آوردند و به هنگام فرمانروایی الب ارسلان پسر چغری بیگ برادر طغرل سرزمینهای قفقاز و نواحی شمالی و مرکزی ارمنستان و نواحی آسیای صغیر را بتصرف

---

48— Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii, Erevan, 1970, str 102.

۴۹— «کاروند کسروی»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی، به کوشش-

یحیی ذکاء، تهران، ۲۵۳۶، ص ۱۰۲.



آوردند. زلالیان در پیرامون حمله غزان به قفقاز چنین نوشته است:

«سال ۱۰۴۸ میلادی (۴۴۰ هجری) فرمانروای ترکان سلجوقی طغرل بیگک پس از تصرف ایران حملات بزرگ خود را به سرزمینهای دیگر از جمله ارمنستان آغاز کرد. در همین سال دیگر فرمانروایان سلجوقی از جمله ابراهیم پنال و قلمش از راه سفر به قفقاز و سرزمین ارمنستان حمله ور شدند و پس آنگاه به ارض روم هجوم آوردند»<sup>۵۰</sup>.

وی در پیرامون تصرف ارمنستان چنین نوشت:

«تصرف اراضی مرکزی و شمالی ارمنستان از سوی ترکان، نخستین بار در روزگار فرمانروایی الب ارسلان (۱۰۶۳-۱۰۷۳ میلادی) صورت گرفت. به سال ۱۰۶۴ شهر «آنی» از سوی الب ارسلان تصرف و با خاک یکسان شد»<sup>۵۱</sup>.

از این نوشته چنین برمی آید که نفوذ ترکان از دو سوی صورت گرفت. این زمان سراسر خراسان بزرگ، ماوراءالنهر، بلخ، گرگان، طبرستان، خوارزم، جبل (سرزمین ماد بزرگ)، همدان، دینور، حلوان، ری، اصفهان، آذربایجان آسیای صغیر و متعاقب آن عراق و روم و شام، کرمان و فارس به تصرف غزان سلجوقی درآمد و اینان در فاصله‌های کوتاه بر سرزمینی وسیع از افغانستان تا دریای مدیترانه و از کرانه‌های

---

50- Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoï istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi turetskoï istoriografii, Erevan, 1970, str. 102.

۵۱ - همانجا، ص ۱۰۳.

سیحون و شمال قفقاز تا بصره و حدود خلیج فارس دست یافتند .  
از این پس ایل‌های ترك بانیروی افزونتری به سرزمینهای دلخواه  
خویش کوچ می کردند. زیرا اداره امور و فرمانروایی کشور، دیگر در  
دست ترکان بود . ترکان نخست در روستاها و نواحی پرآبی که  
چراگاههای وسیع داشت خرگاههای خویش را برپا می کردند. چون  
در روستاها نسبت به شهرها شماره اندکی از مردم می زیستند و روستائیان  
از فرهنگ کافی برای حفظ زبان خود برخوردار نبودند و شاید اغلب  
جزبه لهجه‌های محلی خویش گفتگو نمی کردند ، از این رو سریعتر از  
شهرها در میان فاتحان مستحیل می شدند و رفته رفته زبان و لهجه خود را  
از یاد می بردند . آمیزش و ازدواج فاتحان با مغلوبان نیز این فرایند را  
سریعتر کرد .

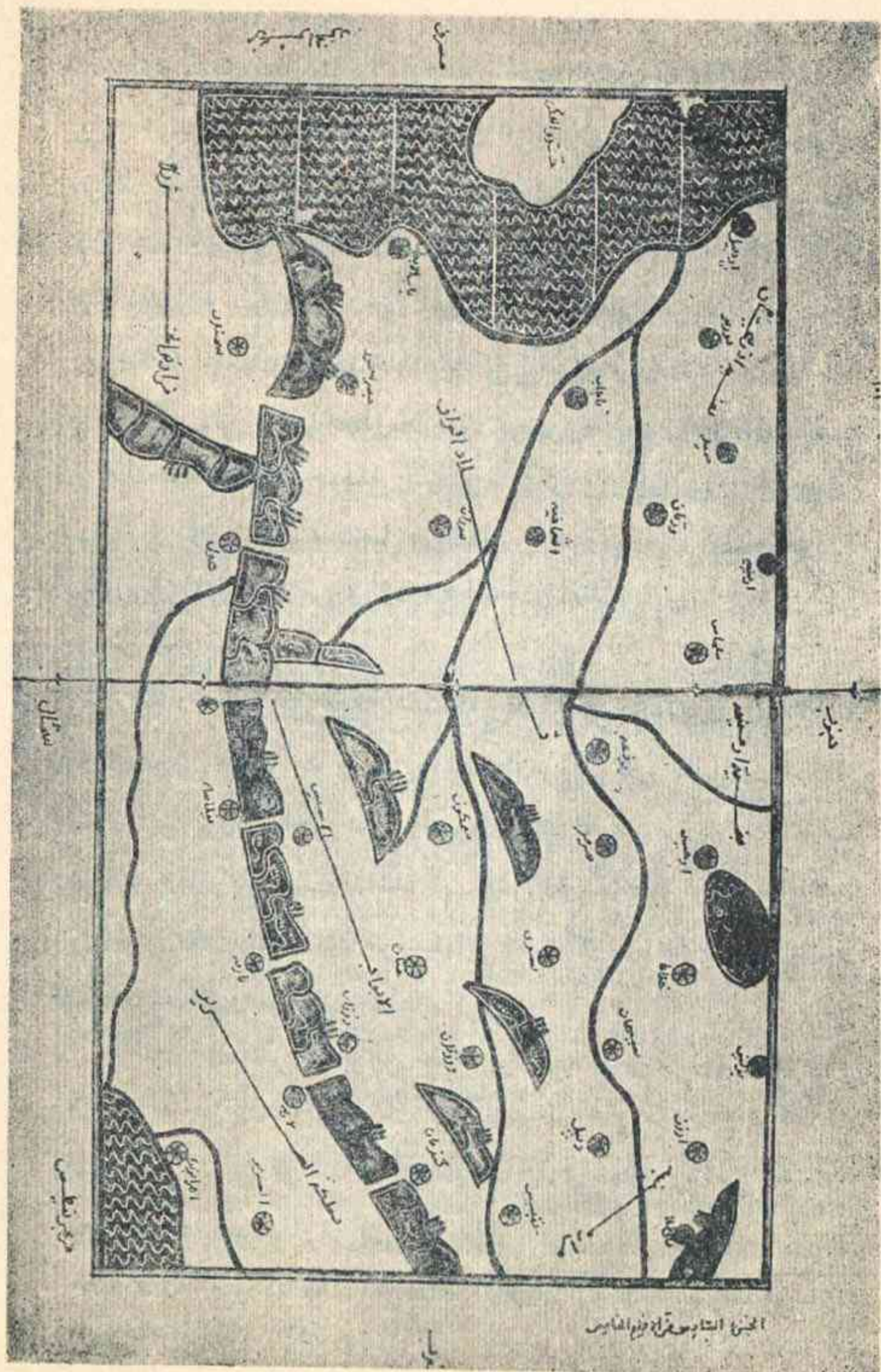
نگارنده بر این عقیده است که زبان ترکی نخست در روستاها  
بر زبان محلی غالب آمد و سپس به شهرها و مراکز بازرگانی روی آورد.  
البته در این مورد نواحی صعب العبور مستثنی هستند . زیرا یا به سبب  
دشواری راه و یا به سبب نداشتن آب و شرایط مساعد ، ترکان بدانجاها  
روی نیاوردند و این همان سرزمینهایی است که در آنها بقایای زبان و  
لهجه‌های محلی را می توان مشاهده کرد .

شادروان کسروی بر این عقیده بود که در سده پنجم هجری و  
روزگار سلجوقیان «نامهای پاره‌ای آبادیها ترکی گردید و ترکان در  
دیههایی که نشیمن گرفتند ، اگر نام يك آبادی معنای روشنی داشت ،  
آن را ترجمه نموده نام ترکی نهادند»<sup>۵۲</sup>.

---

۵۲- «کاروند کسروی»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی، به کوشش-

یحیی ذکاء، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۲۹.



نقشه آذربایجان، اران، ارمنستان، سریر و بلاد خزر. از کتاب «نزهة المشاق»  
 نوشته ابو عبدالله محمد بن محمد الادریسی (سده ششم هجری) نقل از نسخه خطی  
 موجود در کتابخانه «سالتیکوف شدرین» لنینگراد.

سلاجوقیان پس از شکستی که از خوارزمشاهیان یافتند ، تنها به آسیای صغیر و روم بسنده کردند و سلسلهٔ سلاجقهٔ روم را تشکیل دادند که تا آغاز امپراتوری عثمانی برقرار بود .

پس از خوارزمشاهیان ، ایران عرصهٔ تاخت و تاز مغولان شد که قبایلی صحرائنشین از گروههای تانار نیز همراهشان بودند .

در سدهٔ ششم هجری ، تاریخ شاهد فرمانروایی اتابکان بر آذربایجان و قفقاز گردید که خود از قبایل قپچاق بودند . از اوایل سدهٔ هفتم هجری مغولان بر آذربایجان تاختند و در سال ۶۲۸ هجری سراسر آن سرزمین را بتصرف آوردند . چند سال شهر مراغه تختگاه هلاکو بود .

از این پس نیز تبریز تختگاه ایلخانیان شد که بر آذربایجان و اران فرمان می‌راندند . آخرین پادشاه مقتدر ایلخانی ابوسعید بود که به سال ۷۳۶ هجری در اران بیمار شد و در حدود شروان در گذشت . از این پس تا بیست سال آذربایجان به عرصهٔ پیکار دو سلسله از امرای ایلخانی و چوپانیان بدل گشت .

مدتی تیمور بر ایران ، از جمله بر آذربایجان و نیز بر قفقاز فرمان راند و متعاقب آن قراقویونلوها و آق‌قویونلوها که همه از ترکانان غز بودند بر آذربایجان فرمان راندند . بتقریب حاکمیت ترکان آمیخته با غزان و درستتر گفته شود غزان آمیخته با ترکان بر آذربایجان و قفقاز و نیز حکومت سلاجقهٔ روم بر آسیای صغیر تا مدتی دراز ادامه داشت ۵۲ .

---

۵۳- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به : کسروی ، احمد ، شهریاران گمنام ، بخش نخستین و دومین ، چاپ دوم ، انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۳۵ ، و دکتر محمد جواد مشکور ، نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن ، تهران ، انجمن آثار ملی ، ۱۳۴۹ .

چند قرن حاکمیت ترکان ، بی گمان با کوچ متواتر این قوم توأم بود و اندک اندک زبان ترکی راه شهرها را درپیش گرفت . چون ثروت و قدرت هر دو در دست ترکان گردآمده بود ، ناگزیر شماره اینان در شهرها فزونی گرفت و فروشندگان و بازرگانان و دیگران ناچار از آموختن زبان ترکی شدند . ابن بطوطه در سفرنامه خود تصویری روشن از بازار تبریز و ثروت و ابهت ترکان ارائه کرده که درخور توجه است .  
وی چنین آورده است :

« فردای آن روز از دروازه بغداد به شهر تبریز وارد شدیم و به بازار بزرگی که بازار قازان نامیده می شد رسیدیم و آن از بهترین بازارهایی بود که من در همه شهرهای دنیا دیده ام . هر يك از اصناف پیشه وران در این بازار محل مخصوصی دارند و من به بازار جوهریان که رفتم بس که از انواع جواهرات دیدم ، چشمم خیره گشت . غلامان خوشگل با جامه های فاخر ، دستمالهای ابریشمین بر کمر بسته درپیش خواجهگان ایستاده بودند و جواهرات را به زنان ترك نشان می دادند . این زنان در خرید جواهر بر یکدیگر سبقت می جستند و زیاد می خریدند و من در این میان فتنه هایی از جمال و زیبایی دیدم که بخدا باید پناه برد . پس ، بی بازارمشک و عنبر فروشان رفتیم و همان اوضاع بلکه بیشتر از آن راهم در این بازار دیدیم»<sup>۵۴</sup> .

در این روزگار ترکان چندان بسیار شدند که در برخی شهرها چون

---

۵۴ - رحلة بن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه ، جلد اول، ترجمه دکتر محمد علی - موحد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۸ ، ص ۲۵۳ .

لیلان بیشتر مردم ترك و در تسوج ترك و تاجيك ممزوج بودند<sup>۵۵</sup>.  
 در دیگر نواحی ایران جز آذربایجان چون گروه ترکان چندان  
 بسیار نبودند، از این رو زبان مردم از استحاله در زبان ترکی مصون ماند.  
 تنها در روستاها مردم به ترکی گفتگو می کردند. ولی چون در شهرها  
 ترکان از نفوذ چندان بر خوردار نبودند، زبان پارسی همچنان محفوظ ماند  
 و اندک اندک در روستاها اثر بخشید. از این رو در اهالی روستا دوزبانی  
 پدید آمد که در برخی ترکی و در بعضی پارسی تفوق داشت. در ضمن  
 شهرهایی چون قزوین گرفتار دوزبانی شد. هم اکنون در برخی از  
 روستاهای اطراف ساوه، قم و کرج مردم به زبان ترکی گفتگو می کنند،  
 ولی در شهرها زبان پارسی حاکم است. در آذربایجان وضع بر این  
 منوال نبود. ما در عصر صفویان تفوق زبان ترکی را بر گویش آذری  
 مشاهده می کنیم. کسروی در پیرامون زبان ترکی چنین نوشت:  
 «از هر باره بی گفتگو است که در آغاز سده دهم (هجری) که  
 پادشاهی صفویان پدید آمده، ترکی پیشرفت خودش را در  
 آذربایجان چه در شهرها و چه در بیرونها، به انجام رسانیده و  
 خود زبان همگانی به شمار می رفته»<sup>۵۶</sup>.

در روزگار صفویان نیز زمینه برای چیرگی بیشتر زبان ترکی بر  
 آذری فراهم آمد. هنگامی که شاه اسماعیل به سلطنت رسید، قبایلی از

۵۵- ر. ش. به حمد الله مستوفی، نزهة القلوب، به اهتمام دکتر محمد دبیرسیاقی،  
 تهران، ۱۳۳۶.

۵۶- «کاروند کسروی»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی، به کوشش-  
 یحیی ذکاء، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۳۳.

ترکان در خدمت او بودند و زمام کارها را در دست داشتند. در روزگار سلطنت نادرشاه افشار که خود از قبایل ترک بود، همین وضع جریان داشت. کسروی به نفوذ ترکان در دربار صفویان اشاره کرده سران ایلهای استاجلو، شاملو، تکلو، ورساق، روملو، ذوالقدر، افشارو قاجار را از یاران شاه اسماعیل دانسته است<sup>۵۷</sup>. وی در ادامه سخن چنین نوشت:

«کار صفویان همه در دست ترکان می بوده و در دربارشان چه در تبریز و چه در قزوین و چه در اسپهان به زبان ترکی سخن گفته شدی و لقبها و نامها نیز بیشتر ترکی بودی همچون: قرداش و یولداش و سرداش و عمواغلی و قاپوچی و ایشیک آغاسی و ایچ آغاسی و اسمعیل قلی و طهماسبقلی و ایل بیگی و ایلخانی و بیگلربیگی و خانلرخانی و قارنجه بیگ و قورخمس خان و شیخ-اغلی و حلواچی اغلی و بسیاری مانند اینها»<sup>۵۸</sup>.

عثمانیان نیز بارها به آذربایجان لشکر کشیدند و تا تبریز پیش آمدند. هنگامی که افغانها در پایان سلطنت صفویان اصفهان را تصرف کردند، ترکان عثمانی نیز بر آذربایجان و شهرهای غربی ایران تاختند و چندین سال نواحی مذکور را در اختیار خود داشتند. بنابه نوشته کسروی «این جنگها و لشکر کشیها همه به زیان زبان آذری بسر می آمد»<sup>۵۹</sup>.

---

۵۷- «کاروند کسروی»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی، به کوشش-

یحیی ذکا، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۳۴.

۵۸- همانجا، ص ۳۳۴.

۵۹- همانجا، ص ۳۳۵.

آلبانیای قفقاز ( اران و شیروان ) نیز همین حال را داشت. بویژه آن که پس از جنگ ایران و روس و جدا شدن قفقاز ، مردم اران و شیروان که از حمایت و پشتیبانی ایسران مأیوس شده بودند ، به ترکان عثمانی روی آوردند و از این رهگذر نفوذ زبان ترکی در قفقاز فزونی گرفت . همین امر نیز سبب اقبال مردم اران و شیروان از ترکان عثمانی به هنگام نخستین جنگ جهانی شد .

ممکن است برخی از خوانندگان چنین تصور کنند که نفوذ ترکان در آذربایجان، درست همانند نفوذ آریائیان و مادان در این سرزمین بوده است . هر گاه چیرگی عنصر آریایی بر عناصر محلی و غیر آریایی سبب دیگرگونی در خصایل قومی مردم پشته ایران گشته و اینان در نتیجه استحاله بتدریج ایرانی شدند ، پس چرا باید نفوذ عنصر ترک از این قاعده مستثنی باشد ؟

در پاسخ به این پرسش باید نکته‌ای را مورد توجه قرار داد . آریائیان نسبت به مردم بومی از فرهنگ و تمدن والاتری برخوردار بودند. بدین سبب استحاله مردم بومی در آریائیان با پذیرش داوطلبانه فرهنگ آریایی همراه بوده است . دلیل روشن بر مدعای مذکور آن است که فرهنگ آریایی بسرعت سراسر پشته ایران را فراگرفت . بدین روال نه تنها زبانهای محلی ، بلکه فرهنگ بومی نیز در فرهنگ و تمدن آریایی مستحیل شد . البته نباید از یاد برد که آریائیان نیز جهات و جوانبی از فرهنگ بومی را اقتباس کردند و این دو فرهنگ با یکدیگر در آمیختند. گرچه فرهنگ متفوق ، فرهنگ آریایی بود . تفوق این فرهنگ را می‌توان در دین ، آئین ، ادب ، هنر ، شیوه زندگی و بسیاری جهات و



جوانب دیگر مشاهده کرد . حال آن که ترکان چون نسبت به اقوام بسیاری از کشورهای مفتوح ، عقب مانده تر بودند ، از این رو نتوانستند تمدن و فرهنگ اقوام بومی مغلوب را در عنصر غالب مستحیل کنند . چنان که می بینیم در آسیای صغیر ، قفقاز ، آذربایجان و دیگر نواحی ایران ، فرهنگ و تمدن ملل مغلوب نه تنها همچنان استوار ماند ، بلکه فرهنگ عنصر غالب را نیز که فرهنگ چادر نشینان بود ، در خود مستحیل کرد . تابعیت فرهنگ اقوام غالب در اقوام مغلوب علت دیگری نیز دارد و آن اینکه اقوام غالب ترك ، همانند آریائیان از يك تیره نبودند . به عنوان نمونه از اختلاف و چند گونگی فرهنگ مغولان ، ترکان ، تاتارها و دیگران می توان یاد کرد . در ضمن اقوام مهاجم خود یکدست و همگون نبودند . بلکه اردوی مهاجم از اقوام مختلف تشکیل یافته بود و هر يك از آنان در طول زمان دستخوش دگر گونیهای شدند ، چنان که غزان را نمی توان به معنای تام کلمه ترك نامید . وضع دیگر اقوام تركمانندی که به آسیای مقدم و ایران هجوم آوردند بر همین روال بوده است . مغولان نیز به همراه دیگر اقوام از جمله قوم تاتار حمله خود را آغاز کردند . این نکته در تواریخ عهد مغول بویژه جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله همدانی به تفصیل و روشنی آمده است و نگارنده از تکرار آن که موجب اطالة کلام خواهد شد خودداری می ورزد .

بنابراین آنچه از سوی غزان بر مردم آذربایجان تحمیل شد تنها زبان بود که خود آمیزه ای از زبان اغوزها با ترکی باستان به شمار می رفت .

دگرگونی قومی را تنها بامعیار زبان نمی توان اندازه گرفت .

زبان یکی از شروط است ، ولی تنها شرط نیست ، شرایط متعدد دیگری نیز وجود دارند که روابط اقتصادی ، شیوه زندگی و دیگر مظاهر تمدن و فرهنگ از زمره آنها هستند . این عوامل در آذربایجان و دیگر نواحی ایران همچنان پایدار ماندند و سرانجام با گذشت زمان ، ایلهای غز و قپچاق را در هر گوشه و کناری به انزوا کشانیدند و فاتحان مجبور شدند هر یک در جایی خرگاههای خود را برپا دارند و از زندگی شهری کناره گیرند . وجود ایلها در نواحی مختلف آذربایجان به صورت منطقه‌ای خود نمونه روشنی در تأیید این سخن است .

در ضمن باید افزود که مهاجمان با این که زبان خود را به مردم مغلوب تحمیل کردند ، معجزاً نتوانستند موجبات یگانگی آنان را فراهم آورند . گرچه زبان ترکی بر آسیای صغیر ، آذربایجان و قفقاز مسلط شد ، با این همه زبان به تنهایی نتوانست موجبات چنین وحدتی را فراهم آورد . زیرا تمدن و فرهنگ مردم آسیای صغیر ، آذربایجان و قفقاز همگون و همسان نبود .

چه از سوی دولت ترکیه و چه از سوی دولت قفقاز کسانی بوده‌اند که در گذشته مشابهت‌های زبانی را بهانه قرار دادند و کوشیدند تا زمینه‌ای برای اتحاد ترکی زبانان این ناحیه فراهم آورند ، گاه به جنگ‌هایی نیز دست زدند و از کوشش‌های تبلیغی و تهییجی دریغ نورزیدند . با این همه تفاوت‌های مدنی و فرهنگی خود به سدی طبیعی در برابر این تلاشها بدل گردیدند .

حال نیز ممکن است کسانی صرفاً بر پایه احساس زبانی ، دست به چنین کاری بزنند و با ایجاد افکار عمومی کاذب از سوی گروه‌های ناآگاه

در سایه قدرت‌های بیگانه، شاید توفیق یابند و سرانجام به خواسته‌های تصنعی خویش نایل شوند. ولی بی‌گمان فرهنگ‌های محلی تاملتی دراز مقاومت خواهند کرد و موجبات اختلافها و کین‌توزیهای قومی را فراهم خواهند آورد. حتی اگر این «اتحاد» داوطلبانه صورت پذیرد، باز چنین خواهد شد و قوم ضعیف بتدریج متحد خواهد گشت و به صورت فرقه و کاست راه درون‌گرایی را بر خواهد گزید و در هر فرصت مناسب سر بر خواهد افراشت و طریق جداسری پیش خواهد گرفت. این وضع ادامه خواهد داشت تا زمانی که یا پیروز گردد و یا تمام و کمال از پا در آید. این وضع را هم اکنون در بسیاری از ملل ساکن قفقاز، آسیای میانه، اوکراین و جمهوریهای کرانه دریای بالتیک می‌توان مشاهده کرد. برخی چون تاتارها، قزاقها، قرقیزها، ننتسها، تاتارهای کسریمه، چچن‌ها و دیگران در حال از پادرامدن‌اند. بعضی چون ملل جمهوریهای کرانه دریای بالتیک، اوکراین، ارمنستان، گرجستان و ترکی زبانان ساکن قفقاز هنوز مقاومت می‌کنند و با وجود استحاله اقتصادی، در هر فرصت مناسب برابر فرهنگ حاکم روس قد علم می‌کنند، تا سرانجام چه خواهد بود.

## بخش هشتم



### چگونه نام آذربایجان بر ایران نهاده شد

پس از جنگهای ایران و روس در روزگار سلطنت فتحعلیشاه قاجار و قرارداد مشهور ترکمانچای، رودارس مرز میان ایران و روسیه شناخته شد و سراسر قفقاز به تصرف امپراتوری روسیه درآمد. ترکی زبانان مسلمان قفقاز که از نتایج جنگهای ایران و روس ناخرسند و به سبب ضعف دولت ایران از پشتیبانی کشور مذکور ناامید شده بودند، به دولت امپراتوری عثمانی که هنوز در آن زمان نیرومند بود، روی آوردند.

اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم در امپراتوری عثمانی دو جریان قوت گرفت. یکی از این دو، اندیشه «اتحاد اسلام» و دیگری «وحدت ترکان» بود که گروه مشهور «ترکان جوان» مبلغ و مروج آن بودند. این گروه که خواستار اتحاد همه ترکی زبانان جهان بودند، در سال ۱۹۰۷ حزبی بنام «حزب اتحاد و ترقی» بنیاد نهادند.

دولت امپراتوری عثمانی که ترکی زبان و در عین حال مدعی رهبری بر مسلمین سراسر جهان بود، این دو جریان و دو اندیشه را درهم آمیخت و بخدمت گرفت. ترکی زبانان قفقاز نیز که به علل مذهبی از سیادت امپراتوری روسیه ناخرسند بودند، در جستجوی تکیه گاهی بر آمدند و این تکیه گاه را در میان ترکی زبانان آسیای صغیر یافتند.

پس از شکست ایران و الحاق سراسر قفقاز به امپراتوری روسیه، مردم داغستان در شمال شرق قفقاز به رهبری شیخ شامل علم طغیان بر افراشتند، جنگ مسلمانان داغستان با ارتش روسیه دهها سال بدرازا کشید و سرشار از قهرمانیهای بود که لو تولستوی نویسنده بزرگ روس بخشی از این قهرمانیها و دلاوریها را در کتاب مشهور «حاجی مراد» به شرح آورده است. سرانجام شیخ شامل ناگزیر از جلای وطن و مهاجرت به عربستان و اعتکاف در مکه شد. وی به سال ۱۸۷۱ در شهر مدینه در گذشت<sup>۱</sup>.

قیام شیخ شامل که از سوی ارتش امپراتوری روسیه درهم شکسته شد، بیشتر جنبه مذهبی داشت. ولی از این پس قیامهای مردم قفقاز رنگ سیاسی-مذهبی گرفت. این قیامها از سوی دولت عثمانی و گروه «ترکان جوان» که بنیاد گزار جنبش «پان تور کیسم» بودند، مورد حمایت و پشتیبانی قرار گرفت.

سال ۱۹۱۱ در شهر باکو حزبی بنام «حزب اسلامی و دموکرات»

---

1- «Bolshaia Sovetskai Entsiklopediia», Trete izdanie, Tom 29, Moskva, izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopediia», 1978, str. 278.

مساوات» تأسیس شد که هر دو جنبهٔ سیاسی و مذهبی را در خود جمع داشت. بنیاد گزاران حزب نامبرده، رسولزاده، شریفزاده، کاظم-زاده و چندتن دیگر بودند که از سوی ترکان حمایت می‌شدند. بنابه نوشتهٔ دایرةالمعارف بزرگ شوروی «برنامهٔ حزب مذکور اتحاد-کشورهای اسلامی تحت رهبری ترکیه بود»<sup>۲</sup>.

در ماه فوریهٔ سال ۱۹۱۷ پس از پیروزی نخستین انقلاب روسیه و سقوط تزاربسم، سران حزب مساوات موافقت خود را با «جمهوری-دموکراتیک روسیه» که پس از برکناری امپراتور نیکلای دوم تزار-روسیه، تأسیس یافته بود، اعلام داشتند<sup>۳</sup>.

در سال ۱۹۱۷ کنگرهٔ مشترک «حزب اسلامی و دموکرات مساوات» با «حزب فدرالیستهای ترک» بر گزار شد. در این کنگره دو حزب نامبرده متحد شدند و نام تازه‌ای بر گزیدند و خود را «حزب دموکراتیک فدرالیستهای مساوات ترک» نامیدند<sup>۴</sup>.

حزب مذکور از این پس ادعای خودمختاری و استقلال را عنوان کرد. در کنگره حزب رسولزاده، گوجینسکی، اوسوبگاف، آقایی و چندتن دیگر به عضویت کمیتهٔ مرکزی انتخاب شدند. ارگان مطبوعاتی حزب مذکور روزنامهٔ «استقلال» بوده<sup>۵</sup>.

---

2 - «Bolshaia Sovetskai Entsiklopediia», Tretie izdanie, Tom 17, Moskva, izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopediia», 1974, str. 128-129.

۳- همانجا، ص ۱۲۸-۱۲۹.

۴- همانجا، ص ۱۲۸-۱۲۹.

۵- همانجا، ص ۱۲۸-۱۲۹.

پس از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ و کناره گیری روسیه از شوکت  
در نخستین جنگ جهانی ، ترکان نفوذ خود را در قفقاز گسترش دادند .  
سران حزب مساوات ابتدا با بلشویکهای قفقاز نزدیک شدند ، ولی سرانجام  
میانشان اختلاف افتاد و مساواتیان در تاریخ بیست و هفتم ماه مه سال  
۱۹۱۸ در شهر تفلیس دولت خود را تشکیل دادند و بنام « جمهوری  
آذربایجان » اعلام استقلال کردند<sup>۶</sup> . دولت مذکور در ماه ژوئن همان سال  
مقر خود را به شهر گنجه انتقال داد<sup>۷</sup> .

پانزدهم سپتامبر سال ۱۹۱۸ سپاهیان ترک به فرماندهی نوری پاشا  
شهر باکو را متصرف شدند . پس از این واقعه دولت مساواتیان که از  
پشتیبانی ترکان برخوردار بود ، به شهر باکو انتقال یافت .  
گرچه مساواتیان خود گروهی متشکل و یکدست نبودند ،  
با این همه نفوذ ترکان در آنها بسیار بود . در دایرة المعارف کوچک  
شوروی که به سال ۱۹۵۴ در شهر مسکو به چاپ رسید . چنین نوشته  
شده است :

« مساواتیان از ترکان پیروی می کردند و دولتی پان توریست  
بودند »<sup>۸</sup> .

گمان می رود گذاردن نام آذربایجان بر اران و شیروان در قفقاز بنا بر-

6 - «Bolshaia Sovetskai Entsiklopediia», Tretie izdanie,  
Tom 17, Moskva, izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopediia»,  
1974, str. 128-129

۷ - همانجا، ص ۱۲۸ - ۱۲۹ .

8 - «Entsiklopedicheskii slovar». Tom 2, Moskva, izdatelstvo  
«Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia», 1954, str. 445.

خواست و سیاست ترکان بوده است. زیرا ترکان که چندبار به آذربایجان ایران حمله بردند، با وجود کشتار فراوان، همواره مقاومت شدید مردم آذربایجان را برابر خود مشاهده کردند و بنابراین قادر نبودند از راههای مستقیم مردم آذربایجان را به خود متمایل گردانند. از این رو طریق غیر مستقیم را در پیش گرفتند و درصدد برآمدند نخست قفقاز و آذربایجان را زیر نام واحد «آذربایجان» متحد گردانند و پس آنگاه دو سرزمین نامبرده را ضمیمه خاک خود کنند.

سی ام اکتبر سال ۱۹۱۸ سپاهیان انگلیس به فرماندهی ژنرال-تومسون شهر باکو را اشغال کردند و سپاه ترک را که در نخستین جنگ جهانی شکست یافته بود، از آن سرزمین بیرون راندند. ولی دولت «جمهوری آذربایجان» که توسط مساواتیان تأسیس یافته بود، همچنان برسمیت شناخته شد.

دولت مساوات حدود دو سال زیر عنوان «دولت جمهوری-آذربایجان» بر اران و شیروان حکومت کرد و این وضع تا ۲۸ آوریل سال ۱۹۲۰ ادامه یافت. در این تاریخ واحدهای ارتش سرخ، شهر باکو را تصرف آوردند و دولت مساواتیان را ساقط و بسیاری از سران حزب و دولت مذکور را دستگیر و اعدام کردند.

از همین تاریخ در باکو و پیرامون آن حکومت شوروی اعلام شد. ولی دولت جدید نیز نام «آذربایجان» را که پان توره کیستها بر

---

9- «Bolshaiia Sovetskaia Entsiklopediia». Tom. 1, Moskva, izdatelstvo «Svetskaia Entsiklopediia», 1970, str. 254.



سرزمین اران و شیروان نهاده بودند، همچنان باقی نگاه داشت. بدین روال نام «آذربایجان» نخست از سوی مساواتیان بر بخشی از قفقاز گذارده شد و پس آنگاه از جانب اتحاد شوروی تأیید و تثبیت گردید.

در این که سرزمین ترکی زبانان قفقاز هیچگاه نام آذربایجان نداشته است، جای اندک شبهه و تردیدی نیست و نگارنده بتفصیل مطالبی در این زمینه ارائه کرده است. در گذشته مؤلفان و مورخان از بیان این حقیقت ابا نداشتند. ولی بعدها به علل سیاسی این نکته از جهانیان پنهان نگاه داشته شد، چندان که کمتر کسی از نسل جوان و نیز نسل گذشته بر این امر آگاهی دارد. ولی مؤلفان و مورخان شوروی که پیش از اوج گرفتن برخی نظریه‌های سیاسی توسعه طلبانه در مسایل سیاست خارجی، اظهار نظر کرده‌اند، بر این حقیقت واقف و بدان معترف بوده‌اند. استاد بارتولد دانشمند شوروی به صراحت این نکته را بیان داشت و اعلام کرد که «نام و عنوان «آذربایجان قفقاز» تنها پس از انقلاب (مقصود انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ است - م) بکار گرفته شد»<sup>۱</sup>.

استاد بارتولد که در اواخر زندگی از ورود در مسایل سیاسی به شدت پرهیز داشت، در پیرامون سلطه روسها بر قفقاز مطلبی ننوشت. زیرا ممکن بود بیان حقایق با خواستها و مقاصد سیاستمداران تعارض و تناقض حاصل کند. از این رو، وی در آثار خود اعراض خویش را از

---

10— Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 775.

بیان حقایق ابراز داشت و چنین اعلام کرد :  
«چون از ورود در مسایل سیاسی پرهیز دارم، از این رو در پیرامون  
سلطه روسها بر قفقاز مطلبی نمی آورم»<sup>۱۱</sup>.  
حال آن که استاد بارتولد خود سیاستمدار بود و مدتی از عمرش را در  
وزارت امور خارجه روسیه و خدمت در پیرامون کارهای سیاسی گذراند.  
ولی با اینهمه استاد در جای دیگر پسرده از رازها برداشت و با اشاره‌ای  
استادانه حقیقت را مکشوف داشت و در پیرامون علت گذاردن نام  
«آذربایجان» بر قفقاز چنین گفت:

«نام آذربایجان برای جمهوری آذربایجان از آن جهت  
انتخاب شد که گمان می رفت با برقراری جمهوری آذربایجان،  
آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان یکی شوند ... نام  
آذربایجان از این نظر برگزیده شد»<sup>۱۲</sup>.  
آیا یک دانشمند شوروی در شرایط و اوضاع و احوالی که بر آن کشور  
حکمرما بوده و هست، بهتر و آشکارتر از این می توانست و یامی تواند  
سخن بگوید، پرده از رازها بردارد و هدف و مقصود دولتمداران  
کشور خویش را در گذاردن و باقی نگاه داشتن نام «آذربایجان» بر ایران  
و شیروان بیان کند؟

این دانشمند گرانقدر که چون همه بزرگان دانش و معرفت،  
دوستدار حق و حقیقت بود، اعتقاد داشت که عنوان «جمهوری آذربایجان»

---

11 - «Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatolstvo vostochnoi literatury, 1983, str. 782.

۱۲ - همانجا، ص ۷۰۳.

برای سرزمین اران، عنوانی است نادرست. اکادمیسین بارتولد با استادی و مهارتی که شایسته دانشمندان است، نظر خود را در این زمینه اعلام داشت و چنین توصیه کرد:

«هرگاه لازم باشد نامی برگزید که سراسر جمهوری-

آذربایجان را شامل شود، در آن صورت می توان نام اران

را برگزید»<sup>۲</sup>.

مردم آذربایجان که در گذشته بخاطر دفاع از مرز و بوم خویش با سپاهیان دولت عثمانی پیکارها کردند و زن و مرد و کودک از تبریز تا روستاهای دور دست علیه اشغالگران بیگانه پیاخاستند، با گذاردن نام آذربایجان بر سرزمین دیگری جز مرز و بوم خویش روی موافق نشان ندادند. در آن روزگار که نام «آذربایجان» بر بخشی از قفقاز نهاده شد، شادروان-شیخ محمد خیابانی و یارانش به نشانه اعتراض بر این نامگذاری نادرست، پیشنهاد کردند تا نام آذربایجان تغییر یابد. در کتاب «تاریخ-هیجده ساله آذربایجان» نوشته شادروان احمد کسروی تبریزی، در پیرامون تغییر نام آذربایجان چنین آمده است:

«در همان روزهای نخست خیزش حاجی اسماعیل آقا امیر خیزی

که از آزادیخواهان کهن و این زمان از نزدیکان خیابانی می بود

پیشنهاد کرد که آذربایجان چون در راه مشروطه کوششها کرده

و آزادی را برای ایران او گرفته، نامش را «آزادستان» بگذاریم.

در این هنگام نام «آذربایجان» یک دشواری پیدا کرده بود. زیرا

---

13- Bartold V. V, Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963. str 703.

پس از بهم خوردن امپراتوری روس، ترکی زبانان قفقاز در باکو و آن پیرامونها جمهوری کوچکی پدید آورده آنرا «جمهوری-آذربایجان» نامیده بودند. آن سرزمین نامش در کتابها «اران» است. ولی چون این نام از زبانها افتاده بود و از آن سوی بنیاد-گزاران آن جمهوری امید و آرزویشان چنین می بود که با آذربایجان یکی گردند، از این رو این نام را برای سرزمین و جمهوری خود برگزیده بودند. آذربایجانیان که به چنان یگانگی خرسندی نداشته و از ایرانیگری چشم پوشی نمی خواستند از آن نامگزارای قفقازیان سخت رنجیدند، و چون آن نام گزاری شده و گذشته بود کسانی می گفتند: بهتر است ما نام استان خود را دیگر گردانیم. همانا پیشنهاد «آزادیستان» از این راه بوده است»<sup>۱۴</sup>.

شادروان کسروی در این نوشته مشابه نظر استاد بارتولد را بیان داشت و نام راستین «جمهوری آذربایجان» را اران دانست. مورخ گرانمایه آذربایجانی در شاهکار پژوهشی خود زیر عنوان «شهریاران گمنام» که به سالهای ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ هجری شمسی و شاید پیش از آن نگاشته و در سال ۱۳۰۷ هجری شمسی به چاپ رسانیده، از این کار باشگفتی یاد کرده است. چنین بنظر می رسد که شادروان کسروی به هنگام نگارش کتاب «شهریاران گمنام» هنوز به انگیزه گذاردن نام «آذربایجان» بر اران آگاه نبوده و همانند استاد بارتولد مقصود دولتمداران شوروی

---

۱۴ - کسروی، احمد، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، بازمانده تاریخ مشروطه - ایران، جلد دوم، چاپ نهم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۷، ص ۸۷۳.

را در پیرامون یکی شدن این دوسرزمین عنوان نکرده است . ولی در زمانی که «تاریخ هیجده ساله آذربایجان» و «تاریخ مشروطه ایران» را می نگاشت ، به دریافتهایی مشابه استاد بارتولد که در روسیه می زیست ، دست یافت که از نظر خوانندگان گذشت .

کسروی گرچه نسبت به انقلاب روسیه و برقراری حکومت شوروی در قفقاز نظری موافق داشت ، با این همه از ابراز شگفتی خودداری نکرد . وی در کتاب «شهریاران گمنام» اشاره ای به این نکته دارد که جالب دقت است :

«شگفت است که اران را اکنون آذربایجان می خوانند . با آن که آذربایجان یا آذربایگان نام سرزمین دیگری است که در پهلوی اران و بزرگتر و شناستر از آن می باشد و از دیرین زمان که آگاهی در دست هست همواره این دوسرزمین از هم جدا بوده و هیچگاه نام آذربایگان بر اران گفته نشده است . تا کنون ندانسته ایم که برادران ارانی ما که حکومت آزادی برای سرزمین خود برپا کرده می خواستند نامی بر آنجا بگذارند ، برای چه نام تاریخی و کهن خود را کنار نهاده دست یغما بسوی آذربایگان دراز کردند ؟ و چه سودی را از این کار شگفت خود امیدوار بودند ؟ این خرده گیری نه از آن است که ما بر خاسته از آذربایگانیم و تعصب بوم و میهن خود نگه میداریم . چه آذربایگان را از این کار هیچ گونه زیان نیست . بلکه از این است که برادران ارانی ما در آغاز زندگانی ملی و آزاد خود پشت پا به تاریخ و گذشته سرزمینشان می زنند و این خود زیانی بزرگ است و آنگاه تاریخ مانند چنین

کارشگفت سراغ ندارد»<sup>۱۵</sup>.  
شادروان کسروی در آن روز گارچین می‌پنداشت که «آذربایگان را از  
این کار هیچ گونه زیان نیست». ولی بعدها به هنگام نگارش «تاریخ-  
هیجده ساله آذربایجان» و «تاریخ مشروطه ایران» به ماهیت امر پی‌برد  
و به نوشتن مطالبی در این زمینه پرداخت که هنوز برای بسیاری از مردم و  
شاید بخشی از سیاستمداران کشور ما قابل درک نبود. کسروی اندکی  
پس از شهریور ۱۳۲۰ در روزنامه پرچم چنین نوشت:

«چون در شهریور گذشته سپاهیان شوروی به آذربایجان آمدند  
و آن تبدلات رخ داد، حزبی در تبریز بنام «حزب آذربایجان»  
پدید آمد که یکدسته هوسمندان آن را بنیاد نهادند. در آن زمان  
در تبریز از این دسته‌ها بسیار بسته می‌شد و از جمله چندتنی آن  
دسته را بستند و خود را «حزب آذربایجان» نامیدند و چون کسان  
بسیار بی‌خرد و بدنهاد می‌بودند از بودن سپاهیان شوروی در  
آذربایجان چنین دانستند که اگر لاف کمونیستی زنند، کارکنان  
شوروی حمایت از آنان خواهند کرد. این است تظاهرات  
کمونیستی از خود نمودند. در حالی که بیشتر ایشان معنی  
کمونیستی را هم نمی‌دانستند و چون مقصودشان جز هوسبازی  
و خودنمایی نبود و برای این کار وسیله می‌جستند نخست به  
آرزوی استقلال آذربایجان افتادند و این را یک وسیله خوبی  
برای خودنمایی‌های خود یافتند. و این است که هواداری از

---

۱۵ - کسروی، احمد، شهریاران گم‌نام، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر،

زبان ترکی را بهانه گرفتند و به کوشش‌هایی پرداختند. در نهران  
مقصودشان جدا شدن از ایران بود و در راه هوسبازی به چنین  
اندیشه بسیار غلطی، گستاخی می نمودند. ولی در آشکار دعوی-  
ترکی - فارسی را دنبال کرده و روزنامه‌ای بنام آذربایجان بنیاد  
نهاده در آنجا هر روز گفتارهایی می نوشتند .  
سپس در این اندازه نایستاده به سیاهکاریهای دیگری برخاستند .  
بدینسان که چون از آذربایجان هنوز ریشه تاراجگران و اشرار  
کنده نشده و در این گوشه و آن گوشه کسان بسیاری از آنان  
بازمانده ، اینان فرستادگانی بنزد آنان فرستاده به آشوب و  
تاراجگری تحریکشان می کردند و چون دسته‌هایی از مهاجران  
در سالهای آخر از قفقاز به آذربایجان آمده و در روستا نیز  
پراکنده هستند، بادیست آنان کمیته‌های تاراج و آدمکشی در دیه‌ها  
بنیاد می نهادند»<sup>۱۶</sup> .

چنان که در آغاز اشاره شد نگارنده می کوشد تا سرحد امکان از ورود در  
مسائل سیاسی پرهیزد و داوری را بر عهده خواننده وا گذارد . ولی  
این کار تازمانی میسر است که موجب تحریف و اشکال در مسائل تاریخی  
نشود. نمی توان واقعیت را فدای سلیقه کرد. از این رو بناچار اشاره‌ای  
بسیار مختصر به مسئله آذربایجان را ضروری شمرد .

چنان که خوانندگان آگاهی دارند ، در تاریخ ۱۲ شهریور سال  
۱۳۴۴ حزبی بنام «فرقه دموکرات آذربایجان» تأسیس شد که سران آن

---

۱۶ - نامه «پرچم»، شماره ۱۲۰، خرداد ۱۳۲۱.

در آغاز خواستار اجرای قانون اساسی و تشکیل «انجمنهای ایالتی و ولایتی» شدند. مسئولان حزب مذکور نخست از استقلال و تمامیت ارضی ایران سخن می‌گفتند و کسانی که آنان را به تجزیه طلبی متهم می‌کردند، دشمن و مغرض می‌خواندند.

نگارنده قصد ندارد به آنچه مورد بحث و تردید است اشاره کند. بلکه تنها به ذکر چند نمونه از اسناد تاریخی و بدیگر سخن نمونه‌هایی از مطالب مندرجه در مطبوعات ارگان «فرقه دموکرات آذربایجان» می‌پردازد و داوری را بر عهده خوانندگان می‌گذارد.

پس از ۲۱ آذرماه سال ۱۳۲۵ گروهی از مسئولان و افراد «فرقه» دموکرات آذربایجان» و حکومت دموکراتهای آذربایجان به اتحاد شوروی مهاجرت کردند که نگارنده نیز از زمره آنان بود. مسایلی که در روزگار حاکمیت «فرقه دموکرات آذربایجان» صورت مخفی داشت، پس از مهاجرت به اتحاد شوروی صورتی علنی یافت و جایی برای تردید و گمان باقی نگذارد. گرچه مسئولان دولت شوروی کوشش وافر داشتند بر این که نیت و قصد الحاق آذربایجان ایران به اتحاد شوروی تا آنجا که میسر باشد فاش و برملا نشود و بهانه‌ای بدست دولت ایران و مخالفان و رقیبان دولت اتحاد شوروی ندهد، ولی با این همه گاه مطالبی منتشر می‌شد که نشان می‌داد هدف و برنامه کار بر چه منوال است.

در تاریخ بیست و یکم آذر سال ۱۳۲۹ سران «فرقه دموکرات آذربایجان» تلگرامی به میرجعفر باقراف دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست «جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان» مخابره کردند



که متن آن در روزنامه «آذربایجان» ارگان کمیته مرکزی «فرقه» دموکرات آذربایجان» به چاپ رسید. در متن تلگرام مذکور چنین آمده است:

«پدر عزیز و مهربان میرجعفر باقراف!

خلق آذربایجان جنوبی که جزء لاینفک آذربایجان شمالی است<sup>۱۷</sup>، مانند همه خلقهای جهان، چشم امید خود را به خلق

بزرگ شوروی و دولت شوروی دوخته است»<sup>۱۸</sup>.

از مندرجات تلگرام به سهولت می توان بهر از این نام گذاری پی برد و هدف و مقصود نام گذاران و دست پروردگانشان را در جدا کردن آذربایجان از ایران و الحاق آن به اتحاد شوروی دریافت.

در جلسه عمومی فعالان «فرقه دموکرات آذربایجان» به مناسبت پنجمین سالگرد تأسیس فرقه مذکور قطعنامه ای بتصویب رسید که در آن چنین آمده است:

---

۱۷ - در پیرامون اصطلاح «آذربایجان جنوبی» و «آذربایجان شمالی» رجوع شود به پیشگفتار کتاب و مقاله نگارنده زیر عنوان «مگر ایرانیان میهن پرست - مرده اند؟». و مقاله دیگر نگارنده زیر عنوان «سخنی در پیرامون آذربایگان» که در مجله بررسیهای تاریخی سال ۱۳۴۸ انتشار یافته است.

۱۸ - روزنامه «آذربایجان» شماره ۲۱۳، باکو ۲۳ آذر ۱۳۲۹. متن ترکی تلگرام چنین است:

«عزیز و مهربان آتامیز میرجعفر باقراف! شما لیندان آیریلماز بیر حصه اولان جنوبی آذربایجان خلقی، دنیانین بوتون خلق لری کیمی امید گوزونی بویوک سووت خلقینه و سووت دولتینه تیکمیشدیر».

«از کمیته مرکزی فرقه خواستاریم که در مقابل توجه و کمک‌هایی که برادران هم‌خون ما بویژه رهبر حزب کمونیست آذربایجان رفیق میرجعفر باقراف پس از مهاجرت به میهن خود - آذربایجان شمالی نسبت به ما مبذول داشته‌اند سپاسگزاری کند»<sup>۱۹</sup>.

چنان که از قطعنامه پیداست، بخش اران و شیروان قفقاز که «آذربایجان شمالی» نامیده شده، به «میهن» مردم آذربایجان ایران بدل گشته و ساکنان آن با مردم آذربایجان «برادر هم‌خون» شده‌اند.

آیا دلیلی روشنتر از این برای معلوم داشتن مجهول آذربایجان می‌توان یافت؟ آیا این سند خود پرده از رازهای نهان بر نمی‌گیرد؟

در تلگرام دیگری که از سوی کمیته مرکزی «فرقه دموکرات-

آذربایجان» به میرجعفر باقراف<sup>۲۰</sup> دبیر اول کمیته مرکزی حزب

---

۱۹- روزنامه «آذربایجان»، شماره ۱۸۶، باکو، ۱۹ شهریور ۱۳۲۸.

متن ترکی قطعنامه چنین است:

«نوز یوردو همیز شمالی آذربایجانا مهاجرت ایتدیکن صونرا قان قارداشلاریمیز، خصوصی ایله آذربایجان کمونیست فرقه سینین رهبری- میرجعفر باقراف یولداشین گوستردیگی قایغوسیندان تشکر ایتمگی فرقه نین مرکزی کمیته سیندان خواهش ایدیریک».

۲۰- میرجعفر باقراف نخست وزیر و دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان و عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود که پس از مرگ استالین به جرم همکاری و همدستی با بریا رئیس پلیس مخفی شوروی (ک.ک.ب.) محاکمه و اعدام شد.

کمونیست جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان مخبره شد ،  
چنین آمده است :

« رهبر عزیز و پدرمهربان رفیق میرجعفر باقراف !

از تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان که رهبری پیکار مقدس خلق

آذربایجان در راه آزادی ملی و نجات قسمت جنوبی سرزمین

زادوبومی وطن عزیز ما آذربایجان را که سالهاست در زیر

پنجه‌های سیاه شووینیستهای فارس دست و پا می‌زنند ،

بر عهده دارد ، سه سال تمام می‌گذرد ... سومین سال تأسیس این

فرقه مبارز را به کلیه علاقمندان خلق آذربایجان و به شما که رهبر

عزیز و پدرمهربان ما هستید شادباش می‌گوییم . عده‌ای از اعضای

فرقه ، حکومت ملی و سازمان فدائی‌ها ... به قسمت شمالی و

آزاد وطن خود مهاجرت کرده‌اند »<sup>۲۱</sup>.

در این سند، آذربایجان به عنوان «قسمت جنوبی سرزمین زادوبومی وطن-

عزیز» نامیده شده که گویا سالهاست مردم آن «در زیر پنجه‌های سیاه

---

۲۱- متن ترکی تلگرام چنین است : « عزیز رهبر و مهربان آتامیز میرجعفر-

باقراف یولداش ! بوگون اوج ایل تمام دور کی دوغما یوردومیز و عزیز وطنمیز

اولان آذربایجانین جنرب قسمتینده ایل لردن بری ورس شووینیست لرینین قاراپنجه

سی آلتیندا اینله یین خلقیمیزین ملی آزادلیق اوغروندا آپاردیفی مقدس مبارزه سینه

رهبر لیک ایتمک ایچون آذربایجان دموکرات فرقه سی تشکیل اولونموشدور .

بومبارز فرقه نین تشکیلینین اوچونجی ایل دونومی مناسبیله بوتون علاقمند-

لری ، آذربایجان خلقینی و عزیز رهبر و مهربان آتامیز اولان سیزی تبریک

ایدیریک . نتیجه اعتباری ایله فرقه ، ملی حکومت و فدائی تشکیلاتیندان

بیر عده ... وطنمیزین آزاد شمال قسمتینه مهاجرت ایتدیلر .

روزنامه «آذربایجان» شماره ۸۱ ، باکو ، ۱۷ شهریور ۱۳۲۷ .



# فهرست اعلام

## نامهای کسان

آندر آس: ۶۵

### الف

ابراهیم بنال: ۲۰۰  
 ابن ابی ساج: ۴۰  
 ابن اثیر: ۱۹۶  
 ابن بطوطه: ۲۰۴-۲۹  
 ابن حوقل: ۷۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۷  
 ۱۷۳-۱۷۲  
 ابن خردادبه: ۳۵-۳۲  
 ابن فضلان: ۱۹۱-۱۹۰-۱۸۹  
 ابن فقیه: ۱۴۷-۴۱-۳۶-۱۳-۱۲  
 ۱۵۶-۱۵۱-۱۴۹  
 ابن مقفع: ۱۶۶-۱۶۵  
 ابن ندیم، ابن الندیم: ۱۷۰-۱۶۶-۱۶۵  
 ابو القداء: ۴۴-۴۳  
 ابوبکر: ۱۷۵  
 ابودلف: ۲۸  
 ابوریحان بیرونی: ۱۴۹-۹۷-۹۶-۶۷  
 ابوسعید: ۱۳  
 ابوسعید: ۲۰۳

### ت

آبایف: ۹۳-۹۲-۹۱-۹۰-۳۲-۳۱  
 آتاترک: ۱۱۲  
 آتربات مانسارسپندان: ۱۳  
 آتربات - آتروپات: ۱۵۳-۱۵  
 آتورپات - ائورپات: ۱۳-۱۲-  
 ۱۵۳-۱۴  
 آذر، عبدالرضا: ۱۸۱  
 آذرباد: ۱۲  
 آذرباد زرادستان: ۱۳  
 آذرباد ماراسپندان: ۱۳  
 آذرباد مهرانسپندان: ۱۳  
 آذرنوش، آذرتاش: ۱۴۸  
 آرش: ۹۶  
 آریز انگین: ۱۱۲  
 آشور بانپال: ۱۳۸  
 آقایف: ۲۱۳  
 آلب ایلیتور: ۵۰  
 آمیانوس مارسلینیوس: ۱۱۸  
 آنانیاشیراکاتسی: ۱۱۹-۳۴-۳۳

اسماعیل (فرزند ابراهیم): ۱۲۸  
 اسمعیل قلبی: ۲۰۶  
 اغرثرث: ۸۶  
 افراسیاب: ۸۳-۸۶-۸۹-۹۱-۹۶  
 افشار (نادرشاه): ۲۰۶  
 افشار، ایرج: ۴۱-۴۲-۴۳-۸۰  
 ۱۰۸-۱۷۱  
 الب ارسلان: ۱۹۳-۱۹۹-۲۰۰  
 البتکین: ۱۹۴  
 السکندر: ۱۲  
 الکساندر: ۱۲  
 امام شافعی: ۱۷۴  
 امیر تیمور: ۲۰۳  
 امیر خیزی، اسماعیل: ۷-۲۱۸  
 انوشیروان: ۳۵-۳۹-۱۲۵-۱۸۰  
 ۱۸۱  
 اورانسکی-ارانسکی: ۱۰۶-۱۷۱  
 اوربلی: ۱۲۹  
 اوسوبگ اف: ۲۱۳  
 اوشانین: ۱۰۵  
 اوغوذخان: ۸۴  
 اوغوز: ۱۸۸-۱۸۹  
 اولویا: ۹۱  
 ایچ آغاسی: ۲۰۶  
 ایرج: ۸۷  
 ایرش: ۹۶  
 ایریج: ۸۷  
 ایستمی خان: ۱۸۰  
 ایشپوئین: ۱۳۷  
 ایشیک آغاسی: ۲۰۶  
 ایل بیگی: ۲۰۶

ابو مسعود کوفی: ۱۴۸  
 ابو نصر القباوی: ۱۹۰-۱۹۳  
 اثورپات - اترپات: ۱۲-۱۳-۱۴  
 ۱۱۷-۱۵۲-۱۵۳  
 اخشورش: ۷۳-۱۰۳  
 ادریسی، ابو عبداله محمد بن محمد: ۲۰۲  
 ادیب طوسی: ۱۶۳-۱۷۵  
 اران: ۱۲۰  
 ارانشاه: ۱۲۶  
 ارجاسپ - ارجت اسپ: ۸۷  
 اردشیر اول (هخامنشی): ۷۳  
 اردشیر پاپکان: ۱۴۳-۱۴۴-۱۵۵  
 ارسلان: ۱۹۴  
 ارمیاء: ۱۳۹-۱۴۲  
 اریاپیت: ۹۳  
 اریارت: ۹۳  
 اریارمنه: ۹۳  
 اریافرن: ۹۳  
 اریوبرزن: ۹۳  
 اسپیمان: ۷۳-۱۵۱  
 اسپنتامان - سپتامان: ۶۹  
 استالین: ۴  
 استر: ۱۰۳-۱۴۱  
 استرابو - استرابون: ۱۷-۱۹-۱۰۳  
 ۱۱۸-۱۱۹-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۹  
 استیاگ: ۷۳  
 اسرحدون: ۱۳۸  
 اسفندیار: ۶۹  
 اسکندر بیگ منشی: ۴۵  
 اسکندر مقدونی: ۱۸-۶۷-۱۳۰-۱۵۸  
 اسکندر (پسر قرا یوسف): ۱۷۵-۱۷۶

پ

پاتکانوف: ۱۸۳-۱۲۶

پاخوموف: ۱۳۰

پاینده ، ابوالقاسم : ۸۵-۸۳-۷۳-۷۲

۸۷-۹۱-۹۷-۱۴۴-۱۴۵-۱۵۲-۱۵۶

۱۷۰-۱۸۱-۱۸۲

پتس Petes : ۷۳

پروخوروف: ۵۷

پشنگ: ۸۷

پطروشفسکی: ۱۳۷-۸

پلینیوس: ۱۱۹-۱۱۸-۳۲-۳۱-۱۹-۱۸

۱۲۱

پمپه: ۱۲۳

پوردادود: ۸۵-۶۹-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴

۸۷-۸۸-۸۹-۹۱-۹۳-۹۵-۹۶-۹۸

۱۰۴-۱۴۴-۱۵۲

پولیبیوس: ۱۶

پیران: ۹۱-۸۷

پیر حاجی حسن زهتاب: ۱۷۶-۱۷۵

پیگو لفسکایا: ۱۳۷-۸

پیلسم: ۸۷

پیوتروفسکی: ۱۴۰-۱۳۹-۱۳۸

ت

تئوفانس میلنی: ۴۸-۱۷

تجدد، رضا: ۱۶۶

تقاق - دقاق: ۱۹۳

تومسون (ڈنرال): ۲۱۵

توج: ۸۷

ایلك: ۱۹۳

ایوانف: ۱۵۰-۹۰-۷۱-۷۰-۶۷

۱۶۷

ب

بابک خرمی: ۱۶۹-۱۴۸

بارئولڈ: ۲۶-۲۴-۲۲-۱۵-۱۴

۲۸-۲۹-۴۹-۵۰-۶۴-۷۵-۷۹-۸۰

۸۱-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۶-۱۲۷

۱۳۳-۱۴۳-۱۵۳-۱۹۳-۱۹۴

۱۹۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹

باقراف، میرجعفر: ۲۲۵-۲۲۴-۲۲۳

۲۲۶

برخوداریان: ۴۸-۴۷

برهان: ۴۵

بشاری مقدسی، ابو عبدالله: ۴۰-۳۲

۱۶۹

بشتاسب: ۱۵۱

بطلمیوس: ۱۲۲-۴۶-۳۲

بغراخان: ۱۹۳

بلاذری: ۱۴۶-۱۴۵

بلعمی: ۸۳

بلنیتسکی: ۸

بنوعامر بن لؤی - بنی عامر: ۱۴۶-۱۴۵

بهرام - بهرام گور: ۱۴۴-۱۳-۸

۱۴۵-۱۵۶

بهرام چوبینه: ۱۸۲

بیچورین: ۱۸۳-۱۷۹

بیگلر بیگی: ۲۰۶

بیوراسب: ۱۲

خاقان ترك: ۸۳-۱۸۰  
 خاقان خزر - خاقان خزران: ۵۰  
 خانلرخانی: ۲۰۶  
 خدیو جم، حسین: ۹۵-۱۷۰-۱۷۱  
 خسرو انوشیروان: ۳۵-۳۹-۱۲۵  
 ۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲  
 خسرو دوم (ابرویز) پرویز: ۱۲۵  
 خشایارشا: ۷۳-۱۰۳-۱۴۱  
 خشرپ: ۱۵-۱۱۷  
 خشرپاون: ۱۵  
 خوارزمی، ابو عبدالله: ۹۵-۱۷۰  
 خیابانی، شیخ محمد: ۷-۲۱۸  
**د**  
 دادار شیش: ۱۴۲  
 داریوش بزرگ: ۱۵-۱۰۲-۱۳۹-۱۴۲  
 داریوش سوم: ۱۵-۱۱۷  
 دانیال: ۱۰۲-۱۴۱  
 دبیر سیاقی، محمد: ۴۴-۱۷۴-۲۰۵  
 دقاق: ۱۹۳  
 دقیقی: ۱۶۸  
 دورن: ۴۷  
 دهخدا، علی اکبر: ۱۳-۱۴۹  
 دیاکونوف: ۹-۶۸-۷۲-۸۹-۱۰۵  
 ۱۰۹-۱۱۵-۱۱۶-۱۴۹-۱۵۰  
 دینوری، ابوحنیفه: ۱۴۷  
 دیودور سیسیلی: ۱۷  
 دیونیس: ۱۸  
**ذ**  
 ذکاء، یحیی: ۱۲-۱۳-۱۴-۱۶-۲۲  
 ۲۴-۷۸-۱۰۵-۱۲۰-۱۴۶-۱۵۸-۱۶۰

تور: ۸۵-۸۶-۸۷  
 توغان: ۱۸۷  
 تولستوی، لو: ۲۱۲  
 تیرداد یکم (شاه آلبانیا): ۲۵  
 تیگلات پالصر: ۱۳۸  
 تیل: ۶۵  
 تیمور: ۲۰۳  
**ج**  
 جیفو: ۱۹۰  
 جعفر سلطان القرائی: ۱۷۶  
 جوانشیر: ۱۲۸  
 جنیدی، فریدون: ۱۶۳-۱۷۵  
**چ**  
 چغری بیگ: ۱۹۹  
**ح**  
 حاجی مراد: ۲۱۲  
 حافظ حسین کربلایی تبریزی: ۱۷۵-۱۷۶  
 حدیدی، حسین: ۵  
 حلواجی اغلی: ۲۰۶  
 حمداله مستوفی: ۴۴-۱۷۴-۲۰۵  
 حمزة بن حسن اصفهانی: ۱۴۸-۱۴۹  
 ۱۵۱  
**خ**  
 خازانوف: ۲۷



سارگن: ۱۰۷  
 سالارمرزبان: ۴۰  
 سالتیکوف شدربین: ۲۰۲  
 سبتوس: ۱۲۸  
 سبکتکین: ۱۹۴  
 سپتامان-سپتیاما: ۱۵۲-۱۵۱-۷۳-۶۸  
 سپتیامس: ۷۳  
 ستروویوا: ۸  
 سرداش: ۲۰۶  
 سرم: ۸۵  
 سزار: ۱۷  
 سعدین ابی وقاص: ۱۴۵  
 سلجوق: ۱۹۸-۱۹۴-۱۹۳  
 سلم: ۸۵  
 سمرقندی: ۴۵  
 سیاوخش: ۸۸  
 سیاوش - سیاوش: ۸۹-۸۸-۶۷

### ش

شاپور اول: ۱۵۵-۱۵۴-۲۳  
 شاه اسماعیل: ۲۰۶-۲۰۵  
 شروانشاه: ۴۰  
 شریفزاده: ۲۱۳  
 شعار، جعفر: ۱۴۸-۷۴-۴۰-۳۸-۳۷  
 ۱۷۳-۱۷۲-۱۵۱-۱۴۹  
 شهرب: ۱۵  
 شهربان: ۱۵  
 شیخ اغلی: ۲۰۶  
 شیخ شامل: ۲۱۲

۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۷۵-۱۹۶-۱۹۹  
 ۲۰۱-۲۰۵-۲۰۶  
 ۱۷۱-۷۱-۷۱  
 ۱۴۴-۹۷  
 رستم: ۶۹  
 رسولزاده: ۲۱۳  
 رشیدالدین فضل الهمدانی: ۱۸۹-۱۸۸  
 رشیدیاسمی: ۱۲۴  
 رضا، عنایتالله: ۷۶-۷۳-۵-۴-۲-۱  
 ۱۵۴-۱۴۰-۱۳۹-۱۳۸-۹۳-۹۲-۹۰  
 ۱۵۵  
 رضازاده ملک، رحیم: ۱۷۵-۱۶۳  
 روحی انارجانی: ۱۷۵-۱۶۳  
 رودکی: ۷۹  
 روزبه (عبداله بن مقفع): ۱۶۵

### ز

زاخو: ۶۷  
 زرتشت، زردشت، زرادشت: ۶۹  
 ۱۵۶-۱۵۳-۱۵۲-۱۵۱-۱۳۳  
 زالیان: ۱۹۹-۱۸۷-۱۸۶-۱۰۳-۸۴-۷۷

### ژ

ژوستی نین دوم: ۳۴

### س

ساتراپ: ۱۱۷-۱۵

غ غ

غفور اف، ب: ۷۰-۹۰-۱۰۴-۱۵۰

ف ف

فاین: ۱۹۴

فتحعلیشاه قاجار: ۲۱۱

فخرالدین اسعد گرگانی: ۹۷

فراسیا - فراسیاك: ۸۶

فردوسی: ۱۲-۱۸۰-۱۸۱

فرنګرسین: ۸۶

فرنګیس: ۸۷

فروهر: ۹۲-۹۵-۱۵۲

فرهاد سوم: ۱۳۰

قره وشى، بهرام: ۶۲-۶۵-۶۶-۶۹

۸۷-۹۱-۹۳-۹۵-۹۶-۹۸-۱۴۳-۱۴۴

۱۵۶-۱۵۷

فرباڪ: ۹۱

فريان - فريانه: ۸۷-۹۰

فريدون: ۸۵-۸۶-۹۴-۹۸

فلاويوس، يوسف: ۱۶-۱۴۳

فليانوس: ۹۱

فيران: ۹۱

فيروز: ۱۲۵-۱۸۱

ق ق

قاپوچى: ۲۰۶

قارن: ۱۴۴

ط ط

طباطبایى، ابوالفضل: ۱۸۹-۱۹۰

۱۹۱-۱۹۲

طبرى، محمد بن جرير: ۸۳-۸۵-۸۷

۹۱-۹۶-۹۷-۱۴۴-۱۴۵-۱۵۲-۱۵۶

۱۸۱

طغان: ۱۸۷

طغرل بيگك، طغرل: ۱۹۷-۱۹۹

طهما سبقلى: ۲۰۶

طوج- ۸۷

ع ع

عباس ميرزا: ۵۶

عبداله بن طاهر: ۱۴۸-۱۴۹

عبداله بن مقفع: ۱۶۵-۱۶۶

عبداله يف، فتحاله: ۹

عبد بن وهبان: ۱۴۵

عثمان بن عفان: ۱۴۵

عز الدين عادل بن يوسف تبريزى: ۱۷۷

علاء الدوله: ۱۹۵

علاء بن وهب: ۱۴۵

على تگين: ۱۹۳-۱۹۵

على كمال: ۸۳

على يف، اقرار (على يف، اى): ۲۳-

۲۴-۲۵-۴۷-۱۲۱-۱۲۸

عمواغلى: ۲۰۶

۱۷۱-۱۵۰-۱۱۶-۱۱۵-۱۰۵  
کوچوک ینال- ینال کوچک: ۱۹۲

کوروش: ۳۲-۳۱

کولا کوفسکی: ۳۴

کیا، صادق: ۱۷۵-۱۶۳

کیپرت: ۶۵

کیخسرو: ۷۲

کیروس: ۵۲

کیکاووس: ۶۷

کی گشتاسپ: ۱۵۱-۶۹

کینین اوغوز: ۱۹۸

کیومرث: ۹۱

### ک

گراز: ۸۷

گرانوفسکی: ۷۰-۷۲-۹۰-۱۰۴-

۱۶۷-۱۳۷-۱۳۶

گردیزی: ۱۹۶

گرسیوز: ۸۱

گریگوریف: ۵۸

گوپت شاه: ۸۷

گوجینسکی: ۲۱۳

گوردیه: ۱۷۹

گوگ آلپ، ضیاء: ۸۴-۶۲

گوگو- گیگس: ۱۳۸

گومیلف: ۱۸۴-۱۸۲-۷۵

گون آلتای، شمس الدین: ۹۹-۱۰۰-

۱۰۱

گیر شمن، بومان: ۱۰۴

قارنجه بیگ: ۲۰۶

قازان: ۲۰۴

قباد: ۳۹

قتلمش: ۲۰۰

قتیبه بن مسلم باهلی: ۱۸۵

قرا یوسف: ۱۷۵

قرداش: ۲۰۶

قزل: ۱۹۷

قطران تبریزی: ۱۶۸-۱۶۹-۱۹۷

قورخمس خان: ۲۰۶

### ک

کارنگ، عبدالعلی: ۱۶۳-۱۷۵

کاظم زاده: ۲۱۳

کاهن: ۷۷-۷۸-۱۸۵-۱۸۶

کتزیاس: ۱۷-۷۳

کرتیر: ۲۳-۱۵۴-۱۵۵

کردانشاه مادی (کورتان شاه مادیک):

۱۴۳

کرزی اوغلو: ۱۰۰

کرسوزد (گرسیوز): ۸۶-۸۷

کریمسکی: ۴۹

کریمی، بهمن: ۱۸۸-۱۸۹

کزنفون: ۱۷

کسروی، احمد: ۷-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴

۲۵-۳۱-۷۸-۱۰۵-۱۲۰-۱۴۶-۱۵۸-

۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۷۵-۱۹۶-

۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۱-۲۰۳-۲۰۵-

۲۰۶-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱

کشاورز، کریم: ۸-۹-۶۸-۷۹-۸۰-۸۱-

مصطفی کمال: ۱۱۲-۶۱  
 معاویہ: ۱۴۷-۱۲۸  
 معتصم: ۱۷۶-۱۷۲  
 معین، محمد: ۱۰۴-۴۵  
 منجیک: ۱۶۸  
 منصور بن نوح: ۱۹۴  
 منوچہر: ۹۶  
 مناندرد: ۱۸۱  
 منوئہ: ۱۳۷  
 موحد، محمد علی: ۲۰۴-۲۹  
 موراوچیک: ۱۸۵  
 موسی خورنی: ۱۲۱-۱۲۰-۳۳-۲۴  
 ۱۶۹-۱۳۲  
 موسی کاگان کاتوانسی: ۱۲۵-۵۰-۳۴  
 ۱۸۳-۱۲۸  
 مولر: ۱۱۴  
 میرزا شاہرخ: ۱۷۵  
 مینورسکی: ۱۱۴-۱۱۰  
 مینوی، مجتبی: ۱۶۶

## ن

نادر شاہ افشار: ۲۰۶  
 ناطق، ناصح: ۱۷۵-۱۶۳  
 ناصر خسرو: ۱۷۰-۱۶۸  
 نامق اور کون، حسین: ۱۱۱  
 نر شخی: ۱۷۳  
 نشأت، صادق: ۱۴۷  
 نظامی: ۳۹  
 نوح: ۸۹  
 نوح بن منصور سامانی: ۱۹۳

## ل

لائیشف: ۲۳  
 لنین: ۱۰-۹  
 لو کونین، و. گگ: ۱۵۵-۱۵۴  
 لہراسب: ۱۵۱-۷۳-۷۲  
 لیاتوف: ۳۳

## م

مار، ن. یا: ۵۰-۲۶-۲۵  
 مار کوارت: ۱۶۹-۶۵-۴۸-۲۴  
 مازیار: ۱۷۲  
 مأمون: ۱۷۲-۱۴۹-۱۴۸  
 ماہوی سوری: ۸۳  
 ماہیار نوایی: ۱۷۵-۱۶۳  
 متین، غلامحسین: ۹  
 محمد بن زفر: ۱۹۳-۱۹۰  
 محمد حسین بن خلف تبریزی (برہان): ۴۵  
 محمد روادی: ۱۹۵  
 محمود غزنوی: ۱۹۵-۱۹۴  
 مدرس رضوی: ۱۹۰  
 مرزبان بن محمد مسافر: ۴۰  
 مسعود، ح: ۱۵۱-۱۴۶-۳۷-۳۶-۱۲  
 مسعود غزنوی: ۱۹۶  
 مسعودی، علی بن حسین: ۸۲-۷۳-۷۲  
 ۱۷۰-۱۵۱-۱۴۹-۱۴۶-۸۳  
 مسیح: ۱۳۳-۱۳۱-۱۲۷-۱۰۴-۶۷-۲۹  
 مشکور، محمد جواد: ۱۷۵-۱۶۳-۸۳  
 ۲۰۳-۱۷۷-۱۷۶

هرمزد چهارم: ۱۸۲

هرودوت: ۶۹-۷۰-۹۲-۱۱۴-۱۱۵

هکاتیوس میلتی: ۱۱۴

هلاکو: ۲۰۳

همام تبریزی: ۱۷۶

ی

یاقوت حموی: ۲۸-۳۹

یاکوبوسکی: ۸-۱۳۷

یامپولسکی: ۵۰-۵۱-۱۱۵-۱۱۶

۱۱۷

یانوفسکی: ۴۶

یبغو: ۱۹۰

یرمیان: ۵۰

یزدجرد: ۸۳

یزدگرد اول: ۱۲۷

یزدگرد دوم: ۱۲۴

یزدگرد سوم: ۸۳-۱۸۴

یشتاسب: ۷۳

یعقوبی: ۱۲۷-۱۶۹

ینال کوچک: ۱۹۲

یوستی: ۶۵-۸۸

یوستینیانوس دوم: ۳۴

یوسف اف: ۱۱۰

یولداش: ۲۰۶

نوری پاشا: ۲۱۴

نیکلای دوم (امپراتور روسیه): ۲۱۳

و

واردان (واردان)، میکونیان: ۳۶

واهارشاک: ۲۵

وراز: ۸۷-۱۵۵

وراز-تیرداد: ۵۰-۱۲۸

وردان: ۳۶

وزین پور، نادر: ۱۶۸

ولوگز: ۲۵

وهرام پنجم: ۱۳

وهسودان: ۱۹۵-۱۹۶-۱۹۹

ویس: ۱۴۴

ویسز: ۸۰

ویسغان: ۹۱

ویسه - وئسک: ۸۷-۹۱

ویشتاسب: ۶۸

وینکلر: ۱۳۹

ه

های شاه: ۱۲۵

هایک: ۱۲۵

هراکلیوس: ۱۸۲

هرمان: ۱۱۴

## نام جایها

۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴

۱۶۵-۱۶۶-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱

۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷

۱۷۸-۱۷۹-۱۸۲-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷

۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۳

۲۰۸-۲۰۹-۲۱۱-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶

۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲

۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶

آذربایجان شوروی: ۱۷-۱۰۹

آذربایگان: ۳-۴-۵-۱۲-۱۴-۱۶

۱۹-۲۵-۲۶-۳۳-۳۵-۳۷-۴۱

۴۶-۵۰-۵۱-۶۸-۱۵۵-۱۶۳

۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۲۲۰-۲۲۱

آذر برزین مهر: ۱۵۷

آذر فروبا-آذر فرنیغ-آذر فروبیغ-۱۵۷

آذر گشپ-آذر گشپ: ۳۹-۱۵۶

۱۵۷

آرال: ۲۶-۹۷-۱۸۰-۱۹۰-۱۹۸

آران: ۲۳-۲۴-۲۵-۲۸-۲۹-۳۳

آرزو: ۱۶۲

آریانوی: ۲۴

آریانیه: ۲۴

آریاویج: ۶۹-۷۰-۷۲

آزادیستان: ۲۱۸-۲۱۹

آستارا: ۱۷-۱۳۴

آسیا: ۱۷-۲۷-۸۲-۱۰۰

۳

آب باریک: ۱۶۲

آبخازه: ۴۱

آبشوران: ۴۶-۱۳۴

آب گرم: ۷۹-۱۶۱

آترپاتکان-اتروپاتکان: ۱۵-۱۵۶

آتروپاتن: ۱۱-۱۴-۱۵-۱۸-۳۳

۱۱۸

آتورپاتکان: ۱۲-۱۴-۲۳-۵۳-۱۱۳

۱۵۴

آخشو: ۷۹

آذرآبادگان: ۱۲

آذر باداقان: ۱۲

آذر بادگان: ۱۲-۱۴-۱۵-۱۶-۱۸

۵۳

آذر بایاقان: ۱۲

آذربایجان: ۱-۲-۳-۷-۸-۹-۱۰-۱۱

۱۲-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۲۶-۳۵-۳۷

۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶

۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۶-۵۷

۵۸-۶۴-۶۸-۷۵-۱۰۱-۱۱۱-۱۱۳

۱۱۶-۱۳۱-۱۳۳-۱۳۵-۱۴۰-۱۴۱

۱۴۳-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲

۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸

۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-  
 ۱۲۸-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-  
 ۱۵۳-۱۵۵-۱۵۷-۱۸۲-۱۸۵-۲۰۷-  
 آلتای: ۷۵-۷۷-۸۲  
 آلمان: ۵۲-۹۴  
 آلوان: ۲۱-۲۲-۱۲۰  
 آلوانک: ۲۱-۲۲-۱۲۰  
 آمل: ۸۰-۱۹۷  
 آمو: ۷۹  
 آمودریا: ۷۰-۷۹-۹۵-۹۷-۱۹۲  
 آناتولی: ۷۵-۸۴-۱۰۱-۱۸۷  
 آنکارا: ۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۸۷  
 آنی: ۲۰۰

### الف

ائیریوخسوت: ۹۶  
 ابرشهر: ۱۵۵  
 ابهررود: ۱۶۱  
 ایبورد: ۸۰-۱۹۵  
 اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی: ۷  
 اتحاد شوروی: ۴-۲۱۶  
 اتروپاتن: ۱۴-۳۳-۱۱۷-۱۱۸-۱۲۱-  
 ۱۴۳-۱۵۰-۱۵۲  
 اتل: ۲۹-۱۱۱  
 اتورپاتکان - اتورپاتگان: ۱۲-۵۳-  
 ۱۲۱-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۴۴-۱۴۶-  
 ۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳  
 اخبکت: ۸۰  
 ادربادکان: ۵۳  
 ادربیجان - ادربیجان: ۴۱-۵۳-۱۵۲-

آسیاب: ۸۰  
 آسیای صغیر: ۱۱۴-۱۸۲-۱۸۵-  
 ۱۸۶-۱۸۸-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۰-  
 ۲۰۳-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۲  
 آسیای مقدم: ۳-۶-۹۹-۱۰۰-۱۰۲-  
 ۲۰۸  
 آسیای میانه - آسیای مرکزی: ۶۲-  
 ۷۵-۷۷-۷۸-۸۰-۸۲-۸۳-۱۰۲-  
 ۱۰۵-۱۱۱-۱۳۵-۱۵۹-۱۶۳-  
 ۱۶۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۹۸-۲۱۰  
 آشور: ۱۰۴-۱۳۸-۱۴۰  
 آغوان: ۲۰-۲۱-۲۲-۳۳-۳۴-۴۷-  
 ۴۹-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۶-۱۲۸-  
 آغوانک: ۲۱-۱۲۰  
 آفریقا: ۲۷  
 آفرنیکت: ۸۰  
 آق سو: ۵۵-۵۹-۶۶-۹۲-۱۰۱-  
 آق کول: ۸۱  
 آلان: ۲۱-۲۵-۲۸-۲۹-۳۰-۳۵-  
 آلانی: ۲۸  
 آلانیا: ۲۸  
 آلازان: ۱۸-۱۹-۳۲-۳۳-۳۶-۴۷-  
 آلازانی: ۳۲-۳۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۱-  
 آلبان: ۲۵  
 آلبانوی: ۲۴  
 آلبانی: ۸-۹-۱۱۷-۱۲۲-۱۳۱-  
 ۱۳۲-۱۳۳-۱۵۵  
 آلبانیا: ۱-۲-۳-۸-۱۱-۱۶-۱۷-  
 ۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-  
 ۲۶-۳۰-۳۱-۳۲-۷۶-۱۱۳-۱۱۴-  
 ۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-

۲۱۰-۲۰۲  
 ارمینیه: ۱۷۲-۴۱-۳۸-۳۷-۳۶  
 ارمیه- ارمیه- ارومیه: ۱۳۶-۸۹-۴۴-  
 ۱۹۶-۱۶۱-۱۵۶-۱۵۱-۱۴۵-۱۳۸  
 اروپا: ۹۹-۸۶-۸۲-۷۸-۲۸-۲۷-۱۷  
 ۱۸۲-۱۲۲-۱۰۰  
 ارهن: ۷۹  
 اسپانیا: ۱۷۲-۲۷-۲۵  
 اسپهان: ۱۹۵  
 استانبول: ۱۰۰-۹۹-۸۴-۶۳-۶۲-  
 ۱۱۲-۱۱۰-۱۰۷  
 استاوروپول: ۵۳  
 استی بولاغ: ۱۶۲  
 اسکندریاوی: ۸۵  
 اسکندرکام: ۷۹  
 اشترکت: ۸۰  
 اشگه سو: ۱۶۲  
 اشگک: ۱۶۲  
 اشنه-اشنویه: ۴۰  
 اصفهان: ۱۵۴-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶-  
 ۱۶۵-۱۶۶-۱۷۱-۲۰۷-۲۰۰-  
 افراسیاب: ۹۶-۹۱-۸۹-۸۶-۸۳-  
 افرینکت: ۸۰  
 افغانستان: ۲۰۰-۶۸-۳۹  
 اقیانوس کبیر: ۸۵  
 اقیانوس هند: ۸۹  
 اکباتانا: ۱۴۰-۱۱۵-۱۰۴  
 اکد: ۱۱۶-۱۰۷  
 البرز: ۱۴۹-۶۶  
 الجبال: ۳۵  
 الران: ۳۹-۳۲-۳۰-۲۷-۲۵-۲۴-۲۲-۲۱-

۱۷۱-۱۶۶  
 ادیاننه: ۱۵۵  
 اراراط: ۱۳۹  
 اران: ۲۷-۲۵-۲۴-۲۲-۲۱-۴-۳-۲-۱-  
 ۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵-۳۳-۳۲-۳۰-  
 ۴۸-۴۶-۴۵-۴۴-۴۳-۴۲-۴۱-۴۰-  
 ۱۲۶-۱۲۰-۱۱۳-۶۵-۵۳-۵۱-۴۹-  
 ۲۰۲-۱۹۶-۱۸۷-۱۸۳-۱۷۰-۱۲۸-  
 ۲۱۹-۲۱۸-۲۱۵-۲۱۴-۲۱۱-۲۰۳  
 اردبیل: ۱۵  
 ارتساخ: ۴۸  
 ارجاق: ۴۴  
 اردان: ۲۳  
 اردبیل: ۱۷۴-۱۶۱-۴۴-۴۱-۴۰-  
 اردکان: ۱۳  
 اردهان: ۵۶  
 اردیال: ۵۳  
 ارزنجان-ارزنکان: ۱۳  
 ارس: ۳۷-۳۶-۳۱-۲۶-۲۵-۱۶-۱۰-  
 ۵۱-۴۹-۴۸-۴۷-۴۵-۴۳-۴۱-۳۹-  
 ۱۱۵-۱۱۴-۵۸-۵۷-۵۶-۵۳-۵۲-  
 ۲۱۱-۱۵۰-۱۴۹  
 ارسباران: ۱۶۱  
 ارسنجان: ۱۳  
 ارض روم: ۲۰۰  
 ارمن: ۱۴۳  
 ارمنستان: ۳۴-۳۳-۳۱-۲۵-۲۴-۲۳-۹-  
 ۴۸-۴۷-۴۳-۴۲-۴۱-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵-  
 ۱۲۵-۱۲۳-۱۱۸-۸۴-۸۳-۵۷-۵۶-۵۲-  
 ۱۵۴-۱۵۳-۱۴۳-۱۴۲-۱۳۱-۱۲۸-  
 ۲۰۰-۱۹۹-۱۹۷-۱۸۷-۱۸۵-۱۵۵-



۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-  
 ۱۴۸-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-  
 ۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۸-  
 ۱۷۲-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۶-  
 ۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۵-۲۰۳-  
 ۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۵-  
 ۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-  
 ۲۲۵  
 ایران‌شاه: ۱۶۱  
 ایران‌شهر: ۱۵۵-۳۹  
 ایران و بیج- ایران و بیج- ایرین و بیج:  
 ۶۴-۶۵-۶۸-۶۹-۹۷  
 ایروان: ۲۰-۲۳-۵۳-۸۵-۹۹-۱۰۴-۱۰۵-  
 ۱۱۲-۱۲۸-۲۰۰  
 ایرون: ۲۸  
 ایرین: ۶۴  
 ایلام: ۱۰۶-۱۰۸-۱۱۰  
 ایوری: ۱۱۸-۱۲۱  
**ب**  
 بابا سرخه: ۱۶۱  
 بابل: ۱۲۳-۱۴۲  
 باختر- باکتیریا: ۶۷-۶۸-۶۹-۷۲-۷۹  
 بارآب: ۷۹  
 بازرگان: ۱۳  
 باکو: ۴-۲۳-۲۴-۲۵-۴۱-۵۳-۲۱۴-  
 ۲۱۵-۲۱۹-۲۲۴-۲۲۵  
 باکویه: ۴۱  
 بالتیک: ۲۱۰  
 بالکار (بلقر- بلغار): ۱۸۹

اللان: ۲۸  
 الوند: ۱۵۰  
 الیزابت پل- الیزابت پول: ۵۳  
 انار: ۴۴  
 اندرآب: ۷۹  
 اندهر اپرارش: ۱۰۹  
 اندیزان- اندیجان- اندیگان: ۸۰  
 انزان: ۱۰۶  
 انشان: ۱۰۶-۱۰۸  
 انطاکیه: ۱۵۴  
 انگلستان- انگلیس: ۹-۲۱۵  
 انگوران: ۱۶۱  
 انیران: ۷۴-۱۵۴-۱۵۵  
 اوتی- اوئیتی- اورین- اوتن: ۱۱۵-۱۱۶  
 اوتیگ: ۴۸  
 اورجونگی‌دزه: ۳۰  
 اورخون: ۱۸۰  
 اورگنج: ۶۷-۸۰-۱۹۲  
 اوست- اوستی: ۲۸-۲۹-۳۲-۹۲  
 اوست یورت: ۱۸۹  
 اوکرائین: ۲۱۰  
 اهر: ۴۴  
 ایبری- ایبریا: ۸-۳۴-۴۹-۱۲۳-۱۵۳-  
 ۱۵۴  
 ایجرود: ۱۶۱  
 ایران: ۴-۵-۷-۹-۱۲-۱۳-۲۲-۳۶-  
 ۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۸-۴۹-۵۱-۵۳-  
 ۵۷-۵۸-۶۵-۶۸-۷۱-۷۲-۷۴-۷۶-  
 ۷۹-۸۰-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۹۰-۹۱-۹۴-  
 ۹۵-۹۶-۹۷-۱۰۴-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-  
 ۱۳۳-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-

بومادوس: ۱۵  
 بهارستان: ۱۶۱  
 بهرمان: ۱۶۱  
 بیدک: ۱۶۲  
 بیرون: ۸۰  
 بیزانس: ۱۸۶-۱۸۵-۲۱  
 بیستون: ۱۴۲-۱۴۱  
 بیکند: ۸۰  
 بیلقان: ۴۳-۴۱-۳۷-۳۵-۱۳  
 بیلکان: ۳۵-۱۳  
 بیله سوار: ۱۶۱  
 بیوک دکن: ۲۳  
  
 پ  
 پارسنوآ: ۱۳۸  
 پارس: ۱۰۳-۱۳۸-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۱-۰  
 ۱۵۵  
 پارسا: ۱۳۸  
 پاریس: ۱۸۶-۱۷۹-۱۸-۴  
 پامیر: ۷۹  
 پرتوه-پرتو: ۱۲۷-۵۰-۴۸  
 پل دشت: ۱۶۱  
 پنج: ۷۹  
 پنجاب: ۱۸۴  
 پنجیکت: ۸۰  
 پهله: ۱۷۱-۱۶۵  
 پیشاور: ۱۵۴  
 پیکان: ۷۹  
 پی کند: ۸۰

بامیان: ۷۹  
 بانستان: ۱۶۱  
 بتم: ۷۹  
 بخارا: ۱۹۳-۱۹۰-۸۰  
 بدخشان: ۷۹  
 بد: ۱۶۹  
 برداد: ۸۰  
 بردع: ۱۲۷-۴۱-۳۹-۳۵  
 بردعه-بردعه: ۵۰-۴۳-۴۱-۳۹-۳۵  
 ۱۷۳  
 بردیج: ۴۱-۳۹  
 برزنج: ۴۱  
 برزند: ۴۰-۳۶  
 برزه: ۳۶  
 برسان: ۸۰  
 برش: ۱۶۱  
 برکری: ۴۰-۳۶  
 برلین: ۱۸۵  
 بست: ۱۸۱  
 بستان آباد: ۱۶۱  
 بصره: ۲۰۱-۱۴۸-۱۴۷  
 بغ آباد: ۸۰  
 بغداد: ۲۰۴  
 بغ دادک-بغدادک: ۸۰  
 بلاسجان: ۳۶  
 بلاشکان-بلاسگان: ۱۵۵-۱۵۴-۳۶-۲۳  
 بلاشکرت-بلاشگرد: ۴۱  
 بلخ: ۱۶۵-۱۵۱-۹۷-۷۹-۷۶-۷۳-۷۲  
 ۲۰۰  
 بورآب: ۷۹  
 بوشهر: ۱۰۶

۹۳-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۱۰۵-۱۰۸-  
 ۱۱۵-۱۱۶-۱۲۰-۱۲۴-۱۳۷-۱۳۸-  
 ۱۳۹-۱۴۰-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-  
 ۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-  
 ۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۶۰-  
 ۱۶۴-۱۸۲-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-  
 ۱۹۲-۱۹۳-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۱-  
 ۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۱۹-۲۲۱

### ج

جابروان: ۱۵۶  
 جبل-جبال: ۱۴۸-۱۴۹-۲۰۰  
 جرزان: ۳۵  
 جریاب: ۷۹  
 جزیره آرزو: ۱۶۲  
 جزیره اشگ، ۱۶۲  
 جزیره العرب: ۱۵۹  
 جگر بند: ۸۰  
 جمهوری آذربایجان: ۷-۱۱-۲۱۴-  
 ۲۱۵-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹  
 جمهوری خلق چین: ۴  
 جمهوری شوروی سوسیالیستی  
 آذربایجان: ۷-۱۰-۱۱-۱۶-۱۷-۱۰۹-  
 ۲۲۳-۲۲۵  
 جنزه: ۳۹-۴۱-۴۳-۱۵۶  
 جویبار بکار: ۷۹  
 جویبار شیشه گران: ۷۹  
 جوزدان: ۱۶۲  
 جیحون: ۷۲-۷۹-۸۳-۹۵-۹۷

### ت

تاراب: ۸۰  
 تازه کند: ۱۶۱  
 تاشکند: ۱۹۱  
 تبت: ۱۸۳  
 تبریز: ۳۶-۴۰-۴۴-۱۶۱-۱۶۸-۱۷۵  
 ۲۰۳-۲۰۴-۲۰۶-۲۱۸-۲۲۱  
 تجن: ۶۷  
 تخاران: ۷۹  
 ترتر: ۴۹  
 ترسه: ۱۵۴  
 ترکستان: ۸۰-۸۱-۸۴-۱۹۹  
 ترکمانچای: ۲۱۱  
 ترکیه: ۵۳-۵۶-۵۹-۶۳-۷۵-۸۴-۹۹  
 ۱۱۲-۱۶۳-۲۰۹-۲۱۳  
 تسوج: ۲۰۵  
 تفلیس: ۳۲-۳۵-۳۹-۴۱-۴۵-۴۸-۵۳-  
 ۱۸۳-۲۱۴  
 تکلو: ۲۰۶  
 تنگه آب: ۱۶۱  
 توران: ۳-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-  
 ۸۷-۸۸-۹۰-۹۱-۹۲-۹۴-۹۵-۹۷-۹۸-  
 ۹۹  
 توس: ۱۸۰  
 توسن: ۸۰  
 تهران: ۴-۸-۹-۱۲-۱۳-۲۲-۲۴-۲۵-  
 ۲۹-۳۶-۳۷-۴۰-۴۱-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-  
 ۶۷-۶۸-۶۹-۷۲-۷۳-۷۴-۷۸-۷۹-  
 ۸۰-۸۱-۸۳-۸۵-۸۷-۸۸-۸۹-۹۱

۱۷۱-۱۸۴-۱۹۴-۱۹۵

خرتنگ: ۸۰

خرقان رود: ۷۹

خرمدره: ۱۶۱

خزر: ۱۷-۱۸-۳۱-۳۴-۳۵-۴۲-۴۶

۴۷-۸۹-۱۱۸-۱۲۱-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶

۱۴۱-۱۶۷-۱۸۲

خشتر: ۱۵

خشتر و سوك: ۸۷

خلخال: ۴۴-۱۶۳-۱۷۴-۱۷۵

خلیج فارس: ۲۰۱

خمسه: ۳۹

خان: ۴۱

خوار ایریزم: ۶۷

خوارزم: ۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۹-۷۰

۸۰-۸۶-۹۷-۱۸۹-۱۹۰-۲۰۰

خوانونت: ۹۶

خور خوره: ۱۶۱

خوزستان: ۱۰۶-۱۵۵-۱۶۵

خوش مقام: ۱۶۱

خوشه دره: ۱۶۱

خونارا کرت: ۴۸

خونه: ۳۶

خوی: ۳۶-۴۰-۴۴-۱۶۱

خیاو: ۴۴

د

دارجه: ۶۸

دارمرزین: ۴۴

داریال: ۲۸

ج

چاخ: ۷۹-۸۰-۱۹۱

چارچوب چارجوی: ۶۷-۷۹

چرمنگان: ۷۹

چور: ۱۲۴-۱۲۵

چهرگان: ۱۶۱

چیجست: ۸۹-۱۶۱

چیم کند: ۱۸۹

چین: ۴-۷۵-۷۷-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱

ح

حبش: ۷۳

حنو: ۱۶۳

حلوان: ۲۰۰

خ

خاقانات (شرقی و غربی): ۱۸۳-۱۸۴

خاقانات خزر: ۲۹

خامه: ۷۹

خانگاه: ۸۰

خاوردور: ۷۹

خاوك: ۷۹

خبله: ۳۲

خجستان: ۸۰

خدا آفرین: ۱۶۱

خدا باد: ۸۰

خراسان: ۶۸-۷۲-۱۵۷-۱۶۵-۱۶۶

راشت (رشت در آسیای میانه): ۷۹  
 رامن : ۸۰  
 رانی: ۲۴  
 رخج: ۱۸۱  
 رزمان: ۸۰  
 رس: ۳۷  
 رشت: ۱۷۵-۱۷۴-۴  
 رشگان: ۱۶۱  
 رگا: ۶۸  
 رودبار: ۳۹  
 رودباران: ۶۸  
 رودک: ۷۹  
 روزان: ۸۰  
 روسیه: ۲۱۱-۵۷-۵۲-۵۱-۲۵-۱۰-۹-۶  
 ۲۲۰-۲۱۷-۲۱۴-۲۱۳-۲۱۲  
 روسیه شوروی: ۷-۶  
 روستان: ۸۰  
 روم: ۲۰۳-۲۰۰-۱۲۳-۱۲۳-۵۲-۳۴  
 رومانی: ۲۶  
 روم شرقی: ۱۸۲-۱۸۰-۳۴  
 رویان: ۹۶  
 ری: ۱۶۶-۱۶۵-۱۵۲-۱۴۶-۶۸  
 ریگ دشت: ۷۹  
 ریگستان: ۸۰  
 ریو: ۸۰

داغستان، ۲۱۲-۱۳۴-۱۱۸-۵۳-۴۷  
 دانوب: ۸۶  
 داهی: ۹۵-۹۴  
 درآورد: ۴۴  
 دربند در بند قفقاز: ۴۷-۴۱-۳۴-۱۷  
 ۱۵۴-۱۲۷-۱۲۵-۱۲۴-۴۸  
 درنگیان: ۷۰  
 درون: ۸۰  
 دره دیز: ۱۶۱  
 دریای خزر: ۵۲-۴۷-۴۶-۴۱-۳۱-۱۸  
 ۱۳۵-۱۲۵-۱۲۲-۱۲۱-۱۱۸-۸۹  
 ۱۹۸-۱۴۱-۱۳۶  
 دریای سیاه: ۱۲۳-۸۹-۸۶-۵۳-۲۷  
 دریای مدیترانه: ۲۰۰-۸۹  
 دزمار: ۴۴  
 دزوراگت: ۴۸  
 دستگرد - دستکرت - دستجرد: ۱۵۵-۱۶۱  
 دوآب: ۱۶۱  
 دهخوارقان (ده خورگان-دهخوارگان): ۱۶۱-۴۰  
 دهستان: ۱۸۱  
 دهنو: ۱۹۰-۷۹  
 دیاله، ۱۳۶  
 دیزج: ۱۶۱  
 دیزه: ۱۶۱  
 دیلمستان: ۳۶  
 دیلمقان: ۱۶۱-۱۳  
 دیلمگان: ۱۶۱-۱۳  
 دینور: ۲۰۰-۱۶۱-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶

سپاهان: ۱۵۴  
 سرا: ۲۹  
 سر آب-سراو: ۱۹۷-۴۴  
 سرخاب: ۷۹  
 سرخان: ۷۹  
 سرخس: ۱۹۵  
 سرخکت: ۸۰  
 سرخه: ۱۶۲  
 سردرود: ۱۶۱  
 سرمتای: ۸۶  
 سرمتیا: ۲۷  
 سرمتیه: ۲۷  
 سرنگام: ۷۰  
 سریر: ۳۷  
 سفد: ۱۸۵-۷۶-۷۴-۷۰-۶۷-۶۶-۶۵  
 سفدییل: ۸۰  
 سکا سنا-سکاسن: ۱۱۹-۱۱۷  
 سکا کت: ۸۰  
 سکدی-سکدلو: ۱۶۲  
 سکستان: ۱۵۵-۱۵۴  
 سلماس: ۱۶۱-۴۴-۴۰-۳۶  
 سمرقند: ۸۰-۷۴  
 سمنگان: ۷۹  
 سن پترزبوگ (SPb): ۴۷-۴۶-۲۳  
 ۱۸۳-۱۸۱-۱۲۶-۵۵-۵۴-۵۲  
 سند: ۱۸۱  
 سنگ آباد: ۸۰  
 سنگ دیزه: ۸۰  
 سوران: ۱۹۰  
 سوریا: ۱۵۴-۱۳۸  
 سوزی: ۱۰۸

زابل: ۱۴۳  
 زابلستان: ۱۸۱  
 زاغه: ۱۶۱  
 زاکاتالا: ۵۳  
 زاگرس: ۱۵۰-۱۴۹  
 زر: ۷۹  
 زرافشان: ۷۹-۶۵  
 زرخش: ۸۰  
 زرگران: ۸۰  
 زرنند: ۱۶۴  
 زرین آباد: ۱۶۱  
 زرین رود: ۱۶۲  
 زرنجان: ۱۹۷-۱۶۱-۱۳  
 زرنجیران: ۱۶۱  
 زندر امش: ۸۰  
 زنگان: ۱۳  
 زنوز: ۱۶۳-۴۴  
 س  
 سائینی: ۹۵-۹۴  
 ساتا گیدی: ۷۰  
 ساری: ۱۹۷-۹۷  
 ساکاسنا-ساکاسن: ۳۴  
 ساوه: ۲۰۵-۱۶۴  
 ستریم: ۹۵-۹۴-۸۵  
 سبزوار: ۶۷

شبستر: ۱۶۱  
 شروان-شیروان: ۳۶-۳۹-۴۶-۱۸۷-  
 ۲۰۷-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷  
 شروانده: ۱۶۱  
 شکان: ۸۰  
 شم: ۸۶  
 شماخی-شماخیه: ۳۹  
 شمکور: ۳۶-۳۹-۴۱-۴۳  
 شوروی: ۴-۷-۸-۹-۱۷-۲۳-۳۵-۴۶-  
 ۸۴-۸۹-۹۰-۱۰۳-۱۳۰-۱۳۴-۱۳۶-  
 ۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۹-۲۲۱-۲۲۳-  
 ۲۲۴

شوش: ۱۰۱  
 شومر: ۱۱۶  
 شیرآباد: ۸۰  
 شیرین: ۱۶۱  
 شیکاگو: ۲۳

ط

طارم-طرم: ۳۶  
 طالش: ۱۶-۱۷-۱۳۴-۱۷۳-۱۷۴  
 طبرستان: ۹۶-۲۰۰  
 طخارستان: ۱۸۱-۱۸۵  
 طسوج: ۴۴

ع

عراق: ۱۶۶-۲۰۰  
 عراقعجم: ۵۳  
 عربستان: ۲۱۲

سوگودلو: ۱۶۲  
 سومقائیت: ۴۶  
 سهرورد: ۱۶۱  
 سیاهآب: ۷۹  
 سیاهچشمه: ۱۶۱  
 سیب: ۸۰  
 سبیری: ۱۱۲  
 سیحون: ۸۸-۱۸۰-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۸-  
 ۲۰۱  
 سیردریا: ۷۹-۸۹-۱۶۴-۱۸۰-۱۸۹-  
 ۱۹۰-۱۹۱  
 سیستان: ۶۹-۱۵۴  
 سیسجان: ۳۵

ش

شابران: ۳۶-۴۱  
 شاپورخواست: ۳۶  
 شاپورگان: ۸۰  
 شادکان: ۸۰  
 شاش: ۷۹  
 شاکش-شکه-شکی: ۳۴-۳۶-۴۱-۴۶-  
 ۴۷  
 شاکشن: ۱۱۹  
 شام: ۲۰۰  
 شامخومه: ۳۶-۳۹-۴۱  
 شاوردار: ۷۹  
 شاهجان: ۱۳  
 شاهرود: ۴۴  
 شاهگان: ۱۳

۲۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱-۳۰-۲۹-۲۶-۲۳  
 ۹۲-۵۷-۵۶-۵۳-۵۲-۵۱-۴۷-۳۹-  
 ۱۱۶-۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳-۱۱۰-۱۰۵  
 ۱۲۲-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۹-۱۱۸-۱۱۷  
 ۱۳۰-۱۲۹-۱۲۷-۱۲۵-۱۲۴-۱۲۳  
 ۱۳۶-۱۳۵-۱۳۴-۱۳۳-۱۳۲-۱۳۱  
 ۱۸۲-۱۸۰-۱۷۳-۱۵۵-۱۵۴-۱۵۳  
 ۲۰۱-۲۰۰-۱۹۸-۱۸۹-۱۸۷-۱۸۵  
 ۲۱۱-۲۱۰-۲۰۹-۲۰۸-۲۰۷-۲۰۳  
 ۲۱۸-۲۱۷-۲۱۶-۲۱۵-۲۱۴-۲۱۲

۲۲۲-۲۱۹

قلج: ۱۸۹

قلعه: ۴۴

قلعه سرخه: ۱۶۱

قلعه کهران: ۴۴

قم: ۱۶۴

قندوز: ۷۹

قندهار: ۶۷

قوزلو: ۱۶۲

قیصریه: ۱۵۴

### ک

کابل: ۱۸۴-۶۷-۶۵

کابلستان: ۱۸۱

کاپادوکیه: ۱۵۵

کادوسیا: ۱۱۷

کارارود-قارارود: ۱۶۲

کاربنگ-کاربنج: ۷۹

کارسک: ۵۳

کاروان: ۱۶۱

### غ

غزنه: ۱۹۴

### ف

فارس: ۱۰۲-۱۰۳-۱۵۴-۱۵۷-۱۶۴

۱۶۵-۱۶۶-۲۰۱

فاریاب: ۸۰-۱۹۰-۱۹۵

فراخ کورت: ۸۸-۸۹-۹۶

فراکیه: ۱۸۵

فرخشه: ۷۹

فرغانه: ۹۷

فیروزه: ۸۰

### ق

قارارود: ۱۶۲

قارص: ۵۶

قالی قلا: ۳۷

قبادیان: ۳۹

قبق: ۱۷۳

قبله: ۳۲-۳۵-۳۶-۳۹-۴۱-۴۸-۴۹

قراسو: ۸۱

قراکول: ۸۱

قره باغ-قرا باغ: ۴۵

قزل اوزن: ۱۶۲

قزلجه: ۱۶۲

قزوین: ۱۴۶-۱۶۴-۲۰۵-۲۰۶

قفقاز: ۱-۲-۳-۶-۷-۹-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹



کنگ دژ- کنگ دیز: ۸۸-۸۷

کنگه- کنگهه: ۸۸

کوبان: ۵۳

کوتائیسی: ۵۳

کور: ۳۷-۳۱

کوروپولیس: ۳۲

کوشک مغان: ۸۰

کوفه: ۱۴۸-۱۴۷-۱۴۵

کولسره: ۳۶

کومرود: ۷۹

کوهک: ۷۹

کهن دز: ۷۹

کیروف آباد: ۳۹

کیف: ۳۴

کیلیکیه: ۱۵۴-۳۷

گی

گرجستان: ۸ ۴۵-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱

۱۳۱-۱۲۳-۱۲۲-۱۱۸-۱۰۱-۴۹-۴۷

۲۱۰-۱۸۷-۱۸۲-۱۵۵-

گردآباد: ۳۲-۲۸-۱۹

گردکانک- گردکانلو: ۱۶۲

گروگان: ۲۰۰-۱۵۴-۷۰-۱۳

گرگر: ۱۲۱-۴۷

گرگرچای: ۱۲۱

گرمادوز: ۱۶۱

گرمارود: ۱۶۱

گرمخانی: ۱۶۲

گرمروود: ۱۶۱

گل: ۱۱۹

کاریان: ۱۵۷

کارین: ۱۲۸

کاشان: ۲۲

کافر نیگان: ۷۹

کالف: ۷۲

کامبجان- کامیسن: ۳۴-۳۳

کان بادام: ۸۰

کبلگ: ۳۲

کیودان: ۱۶۱

کبود: ۸۰

کجور: ۱۶۱

کر: ۴۷-۴۶-۴۱-۳۷-۳۲-۳۱-۱۸

۱۱۸-۱۱۵-۵۲-۵۱-۴۹-۴۸

کراالا: ۱۰۹

کراون: ۴۷

کردستان: ۱۴۱-۱۳۷-۱۱۶-۵۳

۱۹۶-۱۷۵-۱۴۶

کرشاب: ۷۹

کرمان: ۲۰۰-۱۵۵-۱۵۴

کرمانشاهان: ۱۴۶

کرنیگان: ۱۷۵-۱۶۳

کره: ۱۷۹

کریمه: ۲۱۰-۱۱۱

کش: ۸۰

کشکه: ۷۹

کشکه دریا: ۷۰

کشمیهن: ۸۰

کلانرود: ۱۶۲

کلیاب: ۷۹

کلیر: ۴۴

کمره: ۸۰

۱۴۳-۱۴۴-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-  
 ۱۶۵  
 ماد آتروپاتن: ۱۴-۱۵-۱۸-۳۳-۱۱۷-  
 ۱۱۸-۱۲۱-۱۵۰-۱۵۲  
 ماد اتورپاتکان: ۱۴-۱۱۴-۱۲۱-۱۵۰-  
 ۱۵۱  
 مادان: ۱۶۱  
 مادای: ۱۳۸  
 ماد بزرگ: ۱۴-۱۴۶-۱۵۰-۱۶۵-  
 ۱۶۶-۱۶۸-۲۰۰-  
 ماد خرد: ۱۴-۱۱۴-۱۱۷-۱۱۸-۱۲۱-  
 ۱۳۱-۱۴۶-۱۵۲-۱۵۳-۱۶۵-۱۶۶-  
 ۱۶۸  
 ماد کوچک: ۱۲-۱۴  
 ماربورگ: ۸۸  
 مازندران: ۱۵۰  
 ماکوما کویه: ۴۴  
 مانا ماننا: ۱۱۶-۱۳۹-۱۴۰-  
 ماوراءالنهر: ۷۴-۸۱-۸۲-۱۷۱-۱۹۴-  
 ۱۹۵-۲۰۰-  
 ماوراء قفقاز: ۵۲  
 ماه: ۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۸-۱۴۹-  
 ماه آباد سعاد آباد: ۱۴۴-۱۶۱-  
 ماهات: ۱۴۹  
 ماه البصره ماه بصره: ۱۴۷-۱۴۸-  
 ماه الکوفه- ماه کوفه: ۱۴۷-۱۴۸-  
 ماهان: ۱۶۱  
 ماه دینور: ۱۴۶  
 ماه روز: ۸۰  
 ماه نشان: ۱۶۱  
 ماه نهاوند: ۱۴۶-۱۴۷-۱۶۵-۱۷۱-

گلین قیه: ۱۶۳-۱۷۵  
 گنجک- گنجه: ۳۹-۴۱-۴۳-۵۳-۱۰۳-  
 ۲۱۴-  
 گو: ۶۶  
 گوراب: ۹۷  
 گور بند: ۷۹  
 گو گمل: ۱۵  
 گو ه: ۶۶  
 گیحون- گیحون: ۷۹  
 گیگر: ۶۵  
 گیلان: ۵۶-۹۲-۱۷۳-۱۷۴-  
 گیلاندوز: ۱۶۱  
 گیلان ده: ۱۶۱  
 گیلان فصلون: ۴۴

### ل

لاهرود: ۱۶۱  
 لاهیجان: ۱۶۱  
 لایز یگ- لیز یگ: ۴۳-۵۲-۶۷-۸۸-  
 ۹۴-۹۷-۱۱۷-۱۷۳-  
 لنکران: ۱۷-۱۳۴-  
 لنینگراد: ۱۲۱-۱۲۹-۱۸۳-۲۰۲-  
 لیدیا: ۱۳۸  
 لیان: ۲۰۵  
 لیو کند: ۷۹

### م

ماد: ۱۵-۱۸-۲۶-۳۵-۴۹-۵۳-۶۳-۷۳-  
 ۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۹-۱۱۶-۱۱۷-  
 ۱۲۹-۱۳۶-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۱-۱۴۲-

میانہ-میانج: ۱۶۱-۴۴-۴۰-۳۶  
 میسور: ۱۰۹  
 میشان: ۱۵۴  
 میمند: ۱۶۱  
 ن  
 نخجوان: ۱۷۳  
 نشوی: ۱۷۳  
 نوبهار: ۸۰  
 نوخا: ۳۴  
 نوذر: ۷۹  
 نوزآباد: ۸۰  
 نو کدک: ۸۰  
 نو کند: ۸۰-۷۹  
 نہام رود: ۷۹  
 نہاوند: ۱۶۶-۱۶۵-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶-۱۷۱  
 نہرالملك: ۳۲  
 نیریز: ۳۶  
 نیشابور: ۶۷  
 نیم آور: ۱۶۱  
 و  
 واردانا کرت: ۳۶  
 وخاب: ۷۹  
 وخبش: ۷۹  
 وخبشو: ۷۹  
 ورارود: ۷۹  
 ورتان: ۴۱-۳۹-۳۷-۳۶

ماہین: ۱۴۹-۱۴۶  
 مایان: ۱۶۱-۱۴  
 مجارستان: ۲۶  
 مخاج قلعه: ۵۰  
 مداوا (مادآباد): ۸۰  
 مداین: ۱۶۶  
 مدرس: ۱۰۹  
 مدیا مجکت: ۸۰  
 مدیترانہ: ۸۸-۸۵  
 مدینہ: ۲۱۲  
 مراغہ: ۲۰۳-۱۷۴-۴۴-۴۰-۳۶  
 مردان قم: ۴۴  
 مرزین: ۸۰  
 مرغاب: ۷۰  
 مرگیان: ۸۰-۷۰  
 مرند: ۴۴-۴۰-۳۶  
 مسرو: ۹۰-۸۳-۸۰-۷۰-۶۷-۶۶-۶۵-۱۵۵-۹۷  
 مشهد: ۳۹  
 مصر: ۱۲۳  
 مغ کدہ-مفکدہ: ۸۰  
 مکہ: ۲۱۲  
 ملازگرد: ۴۱  
 مہاباد (ماہ آباد ساد آباد): ۱۶۱  
 موج شکن: ۹۱  
 موصل: ۱۵  
 موقان: ۳۶  
 مہرداد کرت: ۶۵  
 مہنجدارو: ۱۰۲  
 مہنہ-میہنہ: ۸۰  
 میان دو آب: ۱۶۱

هشتادسر: ۱۶۱  
 هشتهسر: ۱۶۱  
 هفت رود: ۷۹  
 هلمند: ۶۵  
 همدان: ۱۰۴-۱۰۶-۱۱۵-۱۶۴-۱۶۵  
 ۱۶۶-۱۷۱-۲۰۰  
 هندوستان: ۷۳-۱۰۹-۱۱۰-۱۸۴  
 هندو کش: ۷۹  
 هیرگان: ۱۳-۶۸-۶۹-۷۰  
 هیلند هیرمند: ۶۵-۶۷-۶۹-۷۹

ی

یاقوز آغاج: ۱۶۱  
 یان-تسای: ۲۸  
 یکه دار: ۱۶۱  
 یمگان: ۸۰  
 ینگگی کنت: ۱۹۰  
 یونان: ۲۴-۱۵۴

وردان: ۳۶  
 ورمند: ۸۰  
 وشگرد: ۷۹  
 وکشو: ۷۹  
 ولادی قفقاز: ۳۰  
 ولگا: ۲۹-۶۲-۱۱۱-۱۱۲-۱۸۰

۵

هاربا: ۸۰  
 هامون: ۶۷  
 هایستان: ۱۲۵-۵۹  
 هرا: ۶۶  
 هراثیتی: ۶۶  
 هرات: ۶۵-۶۶  
 هربرز: ۶۶  
 هرزند: ۱۶۳  
 هروم: ۳۹  
 هری رود-هریرود: ۶۶-۶۷-۷۰  
 هشتادجفت: ۱۶۱

# نام تیره‌ها، قبیله‌ها

و

# دیگر نامها

آق قویونلو: ۲۰۳-۴۵  
 آل: ۲۵  
 آلانها: ۱۲۴-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵  
 آلبانها: ۱۱۷-۱۱۵-۵۲-۳۲-۱۹-۱۸  
 ۱۳۲-۱۲۸-۱۲۴-۱۲۲-۱۲۱-۱۱۸  
 آل افراسیاب: ۱۹۴  
 آل بویه: ۱۹۴  
 آل سیمجور: ۱۹۴  
 آماردی: ۱۰۸  
 آوارها: ۱۸۰

## الف

اتابکان: ۲۰۳  
 «اتحاد اسلام»: ۲۱۱  
 «اتحاد و ترقی»: ۲۱۱-۵۹  
 اتور: ۱۳  
 احسن التقاسیم...: ۴۰-۴۱-۱۶۹-  
 ۱۷۰  
 اخبار الطوال: ۱۴۷  
 ارشکیان: ۴۸

آتورسها: ۲۸-۲۷  
 آبان یشت: ۸۲ ۶۹-۸۹-۹۱  
 آذر: ۱۶۹-۱۳  
 آذری: ۱۳۳-۷۸  
 آر: ۱۲۰  
 آرامیان: ۱۰۰  
 آرانها: ۲۵  
 آریان: ۱۴۳-۷۲-۱۸-۱۵  
 آریایی-آریائیان: ۶۶-۶۵-۶۴-۲۴  
 -۹۸-۶۷-۶۸-۶۷-۷۰-۷۲-۷۳-۷۳-۸۹-۹۰-۹۸  
 -۱۵۷-۱۵۳-۱۳۷-۱۳۶-۱۳۵-۱۰۱  
 -۱۵۹-۱۵۸-۱۶۰-۱۶۵-۱۶۷-۲۰۷-  
 ۱۴۰  
 آس: ۲۹-۲۸  
 آسها: ۲۹  
 آسیانی: ۱۱۰  
 آشوری-آشوریان: ۱۳۸-۱۳۷-۱۳۵-  
 ۲۰۸-

اوستا: ۱۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۷۳-

۸۵-۸۶-۸۷-۸۹-۹۰-۹۱-۹۳-۹۴-۹۸-

۱۶۴-

اوگروفین: ۷۷-۱۸۶-

اویغور: ۱۸۹-

ایبریان: ۱۹-۳۲-

ایر: ۲۴-۲۵-۳۲-۱۲۰-۱۵۸-

ایرانی-ایرانیان: ۹-۱۸-۳۰-۳۲-۳۵-

۴۳-۴۹-۵۰-۶۴-۶۵-۶۸-۷۲-۷۳-۷۴-

۷۸-۸۱-۸۲-۸۶-۹۰-۹۲-۹۴-۹۵-۹۶-

۹۸-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۴-۱۰۵-

۱۰۶-۱۲۶-۱۳۰-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-

۱۳۶-۱۳۷-۱۴۰-۱۴۵-۱۴۶-۱۵۰-

۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۳-۱۷۹-

ایلامی: ۱۰۶-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-

۱۱۵

ایلامیان: ۶۳-۹۹-۱۰۰-۱۰۷-۱۱۰-

۱۱۵

ایلخان: ۲۰۳-

ایلخانی: ۲۰۳-۲۰۶-

## ب

باختریان: ۶۳-۶۴-

بایات-بیات: ۱۸۹-

بایندر: ۱۸۹-

برهان قاطع: ۴۵-

بغ پارتو-بغ پارتو: ۱۰۷-

بلشویک: ۶-۲۱۴-

بلوچها: ۱۵۰-

بندھشن: ۶۴-۶۸-۸۶-۸۸-

ازبک: ۱۶۳-

استاجلو: ۲۰۶-۱۴۷-۱۴۶-۱۴۵-۱۰۴-۲۹-

«استقلال»: ۲۱۳-

اسلام: ۲۹-۱۰۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-

۱۴۹-۱۵۳-۱۶۸-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-

اسکیث: ۱۰۳-۱۳۹-

اسکیثی: ۱۰۸-

اشکانی-اشکانیان: ۸-۱۰۶-۱۳۰-

۱۵۸-۱۶۷-

اشکناز: ۱۳۹-

اشگوزا-اشگوزا: ۱۳۹-

اعراب: ۱۲۸-۱۳۳-۱۸۴-

اکدیان: ۱۰۰-

البلدان: ۱۲-۳۲-۳۶-۳۷-۱۴۷-۱۴۹-

۱۵۱-۱۵۶-۱۶۹-

الفهرست: ۱۶۵-۱۶۶-۱۷۰-

الکامل: ۱۹۶-

المسالک والممالک: ۳۲-۴۱-۴۳-۱۰۸-

۱۷۱-

اماردها مردها: ۱۴۱-

امپراتوری عثمانی: ۲۱۱-۲۱۲-

امردی: ۱۰۸-

امویان: ۱۲۸-

اوتیان-اوتیتیان-اودیان-اودینیان-

۱۱۶-۱۱۷-

اورارتو: ۴-۸۳-۸۴-۹۹-۱۰۰-۱۰۷-

۱۳۶-۱۳۷-۱۳۹-۱۴۰-

اورارتی-اورارتویی: ۱۳۷-

اورارتیان-اورارتوئیان: ۶۳-۱۱۶-

۱۳۷

اوس: ۲۸-

تاریخ مشروطه ایران: ۲۱۹  
تاریخ هیجده ساله آذربایجان: ۲۱۸-  
۲۲۱-۲۱۹

تازی: ۱۵-۲۳-۳۵-۱۲۰-۱۳۲-  
۱۵۹

تازیان- تازیگان: ۱۲-۲۱-۱۲۹-۱۳۲-  
۱۳۳-۱۴۶-۱۵۹-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۹-  
۱۹۱

تامانها: ۷۰

ترك: ۳-۶-۶۲-۷۴-۷۵-۷۷-۷۸-۸۲-  
۸۳-۸۴-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۶-۱۰۷-  
۱۰۹-۱۱۱-۱۱۲-۱۸۰-۱۸۲-۱۸۵-  
۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۲۰۱-  
۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۱۴

ترکان: ۳-۴-۵-۶-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۷۴-  
۷۵-۷۸-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۹۸-۹۹-  
۱۰۰-۱۰۵-۱۰۶-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-  
۱۲۹-۱۳۲-۱۵۹-۱۶۲-۱۶۴-۱۷۲-  
۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-  
۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-  
۱۹۳-۱۹۵-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۱-  
۲۰۴-۲۰۸-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵

ترکان جوان: ۶۱-۲۱۱-۲۱۲

ترکان عثمانی: ۵۶-۶۱-۶۰-۲۰۶-۲۰۷

ترکمان- ترکمن: ۷۵-۱۶۳-۱۹۶-۲۰۳

ترکسی: ۷-۸-۶۰-۶۱-۷۸-۸۰-۸۱-  
۸۲-۸۴-۹۰-۱۰۰-۱۱۰-۱۳۳-۱۳۴

۱۶۰-۱۶۱-۱۶۴-۱۷۹-۱۸۷-۲۰۱-  
۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۱

۲۱۲-۲۱۶-۲۱۹-۲۲۲

نشر: ۹۶

بنی امیه: ۱۲۸-۱۸۵

بنی عباس: ۱۸۷

بیگدلی: ۱۸۹

## پ

پارت: ۲۶

پارتها: ۳۲-۱۰۱-۱۰۶-۱۵۰

پارتی-پارتیان: ۲۳-۲۵-۶۳-۱۰۷-

۱۲۴-۱۳۰

پارسها: ۱۰۳-۱۵۰

پان اسلامیس: ۵۹-۶۱

پان تورانیسم: ۵۹-۸۲-۸۴-۸۵

پان تورکیست: ۶-۵۹-۶۲-۶۳-۸۲-

۸۳-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۶-۱۰۷-۱۱۰

۱۱۱-۱۱۲-۲۱۴-۲۱۵

پان تورکیسم: ۵۹-۶۱-۶۲-۸۲-۸۴-

۸۵-۱۱۲

پهلوی: ۱۲-۵۳-۶۴-۶۶-۷۳-۸۶

۱۴۳-۱۴۴-۱۵۱-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۸

۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۸

## ت

تاتاب: ۱۷۹

تاتار: ۲۹-۵۳-۲۰۸-۲۱۰

تاتها: ۱۲۹-۱۳۴

تاتی: ۱۳۴-۱۶۳-۱۷۵

تاجیک: ۲۰۵

تاریخ الرسل والملوک: ۱۲۴-۱۴۵-

۱۵۲-۱۵۶-۱۸۱-۱۸۲

حزب فدرالیستهای ترك: ۶-۲۱۳  
حزب مساوات: ۶-۲۱۴

### خ

خزران: ۱۸-۲۹-۳۴-۱۲۵-۱۲۹-  
۱۸۲-۱۸۳-۱۸۵-۱۸۹  
خوارزمشاهیان: ۲۰۳  
خوارزمیان: ۶۳-۶۴-۷۰  
خوزی: ۱۰۸-۱۶۵-۱۶۶

### د

دراویدی: ۱۰۹

### ذ

ذوالقدر: ۲۰۶

### ر

روس-روسها: ۲۸-۴۷-۴۸-۵۲-۱۰۵-  
۲۱۱-۲۱۲  
روضات الجنان: ۱۷۵-۱۷۶  
روکولانها: ۲۷  
رومی-رومیان: ۳۴-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-  
۱۳۰-۱۶۳-۱۸۲  
روملو: ۲۰۶

### ز

زین الاخبار: ۱۹۶

تقویم البلدان: ۴۳

توره: ۸۲-۹۰-۹۳-۹۴

تورات-توراة: ۷۳-۱۰۲-۱۰۳-

۱۴۶

تورانیان: ۳-۸۲-۹۰-۹۲-۹۳-۹۴-

۹۸

تورك: ۷۷-۸۲

تورکیوت: ۷۷

توکیو: ۷۷

تشریشت-تیریشٹ: ۸۹

### ج

جاودانیان: ۱۶۹

جیلانی: ۱۷۴

### چ

چچن: ۲۱۰

چوپانیان: ۲۰۳

چینی: ۲۸-۷۴-۷۷-۸۸-۱۷۹-۱۸۶

### ح

حزب اتحاد و ترقی: ۵۹-۲۱۱

حزب آذربایجان: ۲۲۱

حزب اسلامی و دموکرات مساوات:

۲۱۳-۲۱۲

حزب دموکراتیک اسلامی مساوات: ۶

حزب دموکراتیک فدرالیستهای مساوات

ترك: ۶-۲۱۳



سوارها: ۶۳-۱۰۰-۱۱۰  
سورن: ۱۵۵  
سیراکها: ۲۷  
سیساک: ۱۲۰  
سیلو: ۱۱۹

### ش

شاملو: ۲۰۶  
شاهنامه: ۸۶-۸۷  
شدادیان: ۱۹۶  
شرفنامه: ۳۹  
شمش: ۱۳۸  
شومری-شومریان: ۹۹-۱۰۰-۱۰۷-۱۱۰-۱۱۶

### ص

صفویان: ۲۰۵-۲۰۶  
صورة الارض: ۳۷-۳۸-۴۰-۴۲-۱۷۲-۱۷۳

### ط

طالشان: ۱۷-۱۳۴  
طغان: ۹۹-۱۸۳

### ع

عثمانی: ۵۶-۶۰-۶۱-۲۰۳-۲۰۶  
۲۱۲-۲۰۷

### ژ

ژوژانها: ۱۷۹

### س

ساسانی: ۲۳-۳۳-۳۶-۳۹-۷۱-۸۶-۱۲۴-۱۲۵-۱۳۲-۱۵۴-۱۵۵-۱۶۷-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۳-۱۸۵-۱۲۴-۸۳-۷۶-۷۴-۵-۴-۱۲۷-۱۲۴-۱۴۳-۱۵۷-۱۵۸-۱۸۹-سامانیان: ۸۱-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۳-۱۹۴-سامیان: ۱۰۰-سان: ۸۷-سانکریت: ۹۳-سرمان: ۸۵-۸۶-سرمت: ۲۶-۲۷-۷۳-۸۶-۹۲-۹۴-۹۵-سرمتها: ۲۶-۳۱-۴۷-۸۶-۱۵۰-سرمتبان: ۲۷-سریانی: ۱۶۵-۱۶۶-سغدیان: ۶۳-سکا-سکایی: ۳۷-۶۳-۷۳-۸۶-۹۰-۹۲-۹۳-۱۰۰-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۵-۱۳۹-۱۴۰-سکان: ۸۰-سلاجقه روم: ۲۰۳-سلجوقی: ۱۸۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۳-سلوکیان: ۱۳۰-۱۵۸-سنی ملوک الارض: ۱۴۸-۱۴۹

کاس-کاسپ: ۱۲۲

کاسپی: ۱۲۲-۱۱۴

کاسپیان: ۱۲۲-۱۱۷-۱۱۵-۱۱۴

کاسپین: ۱۷

کاسی-کاسیان: ۱۱۵-۱۰۰-۶۳

کامیسن‌ها: ۱۱۸-۸۱-۴۱-۲۱-۱۱

کرد-کردان: ۱۰۱-۱۴۳-۱۷۴-۱۷۵

۱۹۶

کردی: ۱۷۷-۱۷۴-۹۳

کلدانی: ۱۳۹-۱۴۱-۱۴۲

کمونیسم: ۴

کوتیان-کوتی: ۱۱۶-۱۱۵-۱۰۰-۶۳

۱۱۷

کورد: ۳۲

کوفیان: ۱۴۸

کیان: ۸۵-۷۲

کیداریان: ۱۲۴

کیدان: ۱۷۹

کیمریان: ۱۴۰-۱۳۸

گ

گاتها: ۹۱

گاردمان: ۱۲۰

گرجی: ۱۳۰-۱۲۲-۳۲-۲۴

گرجیان: ۳۲-۲۸-۱۹

گرگرها: ۱۳۲-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۹

گیلانیان: ۱۵۰

گیلکی: ۱۷۵-۱۷۴-۱۷۳-۹۴-۹۳

ل

لرها: ۱۵۰

عرب: ۱۷۲-۱۷۱-۶۱-۳۹

غ

غز: ۲۰۹-۲۰۳-۱۹۸-۱۹۲-۱۸۲-۸۲

غزان: ۱۹۱-۱۹۰-۱۸۹-۱۶۴-۳۷

۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷

۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۳-۲۰۸

غزنویان: ۱۹۶-۱۹۴

ف

فرقه دموکرات آذربایجان: ۲۲۲-

۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵

فروردین‌یشت: ۱۵۲-۹۵-۹۴

فریانها: ۹۱

فهلویه: ۱۷۱-۱۶۶-۱۶۵

ق

قاجار: ۲۰۶-۲۱۱-۲۱۲-۵۱

قارنها: ۱۵۵

قبچاق-قبچاق: ۱۹۴-۱۸۹-۱۶۴-۸۲

۲۰۹

قراخانیان: ۱۹۳-۸۷

قراقویونلو: ۲۰۳-۱۷۵-۴۵

قرقیز-قرغیز: ۲۱۰-۱۸۳-۱۶۲

قزاق: ۲۱۰

قلج: ۱۸۹

ک

کادوسان: ۱۷-۱۶

مهر: ۶۶  
 مهران: ۱۲۸-۱۲۷-۱۲۶  
 مهریشت: ۷۲-۷۰-۶۶-۶۵  
 میتانیان: ۱۰۰-۶۳  
 مینوگ خرد: ۸۸

ن  
 نزهت القلوب: ۲۰۵-۱۷۴-۴۴  
 نزهت المشتاق: ۲۰۲

و  
 وزیداد: ۶۸-۶۶  
 ونگوهی: ۶۹

و  
 ۵

های: ۱۲۵  
 هپتالیان-هفتالیان: ۱۸۶-۱۸۱-۷۸  
 هخامنشی: ۱۱۴-۱۰۸-۱۰۲-۷۳-۱۵  
 هخامنشیان: ۱۲۹-۱۰۸-۶۸-۱۵-۱۲  
 ۱۵۸-۱۵۳  
 هرزنی: ۱۷۵-۱۶۳  
 هند و اروپایی: ۱۰۰-۹۹-۸۶-۷۸  
 ۱۸۶-۱۳۷-۱۲۲  
 هندوان: ۸۹  
 هندوایرانی: ۱۰۳-۱۰۲  
 هوریان: ۱۰۰-۹۹-۶۳  
 هومان: ۸۷  
 هونوها: ۱۲۴-۷۷-۳۵-۳۴-۲۹-۱۸  
 ۱۸۵-۱۲۸

لگ: ۱۱۸  
 لولوبی-لولویان: ۱۱۶

م

مادان-مادها: ۱۰۳-۱۰۲-۶۸-۱۴-۱۲  
 ۱۴۲-۱۴۰-۱۳۸-۱۳۷-۱۰۵-۱۰۴  
 ۱۴۳-۱۴۳  
 مادینگان: ۱۴۳  
 مارکسیسم: ۴  
 مازندرانیان: ۱۵۰  
 ماساگتیان: ۹  
 ماناها: ۱۴۰-۱۳۸-۱۳۷  
 ماناعاننا: ۱۴۰-۱۳۹-۱۱۶  
 مجارها: ۱۸۶-۷۷  
 مجوس: ۱۵۲-۱۵۱  
 مچرها: ۱۸۶-۷۷  
 مروج الذهب...: ۸۳-۸۳-۷۲  
 مزدینا: ۶۴  
 مسالك وممالك: ۱۰۸-۸۰-۴۳-۴۲-۴۱  
 ۱۷۱  
 مساوات: ۲۱۵-۲۱۴-۲۱۳-۶  
 مساواتیان: ۲۱۶-۲۱۵-۲۱۴-۶  
 مطلع السعدين: ۴۵  
 معجم البلدان: ۱۷۳-۴۸-۴۳  
 مغمیک: ۱۱۴  
 مغان: ۱۵۵-۱۵۴-۸۰-۴۸-۳۶  
 مغول: ۲۰۸-۲۹  
 مغولان: ۲۰۸-۲۰۳-۷۵  
 منی: ۱۳۹  
 موخوی: ۱۱۴

هیتیان: ۶۳-۱۰۰-۱۰۷

هیون-نو: ۷۷

۱۵۶-۱۵۷

یوایشت: ۹۱

یونانی: ۱۲-۲۱-۱۱۴-۱۴۱-۱۴۲

یونانیان: ۱۵-۳۲

یوریوک: ۷۷

یهودان: ۱۰۰-۱۲۹

ی

یسنا: ۶۴-۶۷-۸۵-۸۷-۹۳-۹۸

یشتها: ۶۵-۶۶-۶۸-۶۹-۷۳-۸۷-۸۸

۹۱-۹۵-۹۶-۱۰۴-۱۴۴-۱۵۲

## خطاهای چاپی

با عرض پوزش از خوانندگان ارجمند، خواهشمند است پیش

از مطالعه کتاب خطاهای ناشی از حروف چینی و چاپ را تصحیح فرمایند.

صفحه	سطر	خطا	درست
۵۶	۱۰	آذربایجان	آذربایجان
۸۸	۱۳	پترامون	پیرامون
۸۵	۷	ارسطوره‌ای	اسطوره‌ای
۱۰۷	۹	زیان	زبان
۱۰۸	۱	متعدی	متعددی
۱۱۴	۱۷ و ۸	Muchoi	Mukhoi
۱۱۷	۱۵	گروه‌های	گروه‌هایی
۱۲۱	۲	آوردند	آوردند
۱۲۸	۱۰ و ۹	حمله بردند و جوانشیر	حمله بردند. در روزگار حمله نازیان، جوانشیر
۱۳۴	۴	جدا بود	جدا بودند
۱۴۵	۱۰	بنوعامر بن ثوی	بنوعامر بن لثوی
۱۴۵	۱۱	عبدین وهبان	عبدین وهیان
۱۴۷	۵	خبیر	جز
۱۷۰	۱۶	پیرامرن	پیرامون
۱۷۸	۹	آگاهی دارند.	آگاهی دارند،